گویند این دو را که اگر برین حال بمیرد بر غیر دین محمد مرده باشد شیخ الاسلام شیخ بهاء
الدین رحمة الله علیه گفته است که هر که در نماز تعدیل ارکان نماز بجا نیاورده باشد فاحکم آن
بود که نماز را باز گرداند پس رعایت رکوع و سجود و آرام گرفتن در میان دو سجده از ارکان نماز است
هرگاه نماز با طمأنینت خاطر ادا نماید آن نماز وسیله امن و نشان آگهی شود و معنی آرام گرفتن و اعلال آن
آنست که هر گرسنه که در هر رکنی که مقرر است باید که آن ذکر در همان رکن تمام شود ای عزیز
خود نماز بر حقیقت آدمی است چنانچه ان آدم الصورة زیبا و با عیب وقتی باشد که تمام اعضا یعنی چشم
و گوش و زبان و بینی و دو دست و پا وی همه درست و سلامت باشند همچنین نماز کامل و صحیح و سالم
و بی عیب آن زمان باشد که همه ارکان و احکام چنانچه حکم شرع فرموده است بجا آن عمل نموده مطابق
آن ادا کرده آید پس طالب تفرقه سخا[؟] که نمی آید از بنا را لازم که در رکن او تسبیح گوید سنت و کمال را دا
نداده و بعجز و نیاز ادای عبودیت بجا آرد تا این چنین نماز موجب مغفرت گردد و بنده ایمان را
مستحکم سازد و در تفسیر کبیر نقل است که سید عالم صلی الله علیه و سلم در شب معراج از
جناب قدس مراجعت فرمود گفت خداوندا از برکت و سعادت که بر زبان مستغرق
بودم نصیب امت من چه خواهد بود خطاب آمد که معراج امت تو نماز بجماعت است چون سرور
عالمیان صلی الله علیه و سلم باین عالم نزول فرموده یاران و اصحاب خود را خبر دادند که الصلوة
معراج المؤمنین چه نماز معراجیست برای مؤمنان امت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و جامع است مر جمیع عبادات قالبیه و قلبیه را که تعلق بجوارح دارد و هم تعلق بحضور باطن چون بنده
مؤمن که بتوفیق حضرت وحدت جل جلاله طهارت ظاهر را بآب طهارت باطن کرده ابتدا بلغزت نماز
قدم در سرای الهیه نهد و داخل نماز شده هر جا بنگرد در میان بنده و حضرت او رفع کرده
اگر چه ظهور این دولت بعالی[؟] بر همه پیدا نیست لیکن بعد از انتقال ازین مرتبه و ثمره آن ظهور خواهد آمد
در سالکان طریقت اگر دیده دل بسبب تجلی باطن کشوده باشند ظهور این دولت نقد وقت است
ای عزیز نماز بهیچ معنی نیست که حق سبحانه و تعالی برای تازگی جانها و شگفتگی دلهای امت آنحضرت

صلی الله علیه وسلم عطا فرموده است و عبادت آسمانیان و زمینیان در آن مندرج است چنانچه
ساکنان عالم بالا بعضی در قیام‌اند و بعضی در رکوع و بعضی در قومه و سجده و بعضی در
تهلیل و بعضی در تسبیح و بعضی در تحمید و ثنا یعنی ادیان بعضی بذکر و فکر و بقراءت قرآن
و بعضی بدرود و بعضی بادعیه و عبادات اشتغال دارند و نماز جامع است جمیع عبادات جزئی
و کلی را اگرچه رکنی است از ارکان ایمان لیکن از کمال جامعیت حکم کل پیدا کرده
است زیرا که در نماز تکبیر و تسبیح و تهلیل و تحمید و تقدیس و تعظیم و دعا و ثنا و ذکر و فکر و قراءت
و درود و خضوع و خشوع در رکوع و سجده و قومه و جلسه و سلام و تمامی عبادات جزئی یکجا حاصل
است که نماز را با آداب [illegible] در باطن [illegible] جمعی که در ادای نماز
ذوق می‌خوانند و با حضور دیگر اشتغال دارند عجب خبر نیست که کدام قرب [illegible] بود چون حق تعالی
در کلام مجید [illegible] سجده واقع [illegible] است که اقرب ما یکون العبد من الرب
فی الصلوة وارد گشته است بر خلاف آن جمعی [illegible] مقصود دیگر [illegible] مشغول اوقات
خود را ضایع کردن است [illegible] المعنی را باید که رعایت آداب ظاهری در نماز [illegible]
است اما نزد اهل معنی صورت و قالب نماز ارکان است و جان و روح نماز حضور
لا صلوة الا بحضور القلب سالک را باید که در نماز از غیر حق اجتناب نموده توجه
بکلیه کرده حق سبحانه و تعالی را حاضر و ناظر داند ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن
تراه فانه یراک یعنی حضرت صمدیت را چنان پرستی که گویا آن حضرت می‌بینی
[illegible] نمی‌توانی دید از [illegible] حضرت حق جل و علا می‌بیند ترا چون کسی که
پیش پادشاه ایستاده شود [illegible] او [illegible] طرف دیگر [illegible]
آن شخص [illegible] در نماز [illegible] بیش باشد [illegible]
استاد است که رعایت آداب [illegible] حق [illegible] در دل [illegible]
عبادات کامله [illegible] کشف المحجوب نقل است که چون [illegible]

[illegible]

رسول خدا صلی الله علیه وسلم در معراج رسید از کمال حفظ و ادب و علو همت بهیچ چیز التفات نکردند
تا حق تعالی گفت ما زاغ البصر وما طغی مراد از ما زاغ البصر رویة الدنیا و مراد از ما طغی
رویة العقبی است یعنی که این هر دو چیز ما سوای حق است سبحانه و تعالی پس از
الحضرة را نیز معراج است نباید که توجه دل بغیر حق دران معروف گردد ای عزیز
نمازی که آنرا معراج گویند که از برکت و عظمت آن از ما سوای حق است سبحانه اعراض
کلی کند و باطن از جمیع خیالات و تصورات خالی گردد و اگر نه این چه نمازی بود که من با تو گفته
روی بمحراب و دل بیازار بود چنانکه شیخ جنید قدس سره گفت اگر در نماز مرد خطره غیر کند مستحق
آن نماز را باز گرداندن است چه اندر نماز اگر یک ذره خیال ما سوا در دل باشد محل نیست
که آن نماز مقبول درگاه الهی گردد و بالذت حلاوت آن بمذاق جان مصلی رسد نقلست
که در سلک سلوک درویشی جهت فریضه در مسجد نماز میکرد از شیره باران باز آید گرفت
دل بجانب حجره میل کرد که مبادا از سقف خانه آب چکیده باشد از گوشه مسجد او را
آواز آمد ای درویش چون نمازی که میکرد او را بر حاجت است بنا بر آنکه بر حجره و در تو
شفقت است بخانه فرستی و حجره در تو تشویش بمعنی سخت گشت چون اندر نماز هر
خیال سوای حق در قوت متخیله جولان میکند ظلمت آن در عبادت گرد در دل ظلمت باشد
قابل قبول درگاه احدیت نشود نقلست که ابو جهم حذیفه جامه صوف بسا که بر وی علم منقش
بود بطریق هدیه نزد رسول صلی الله علیه وسلم اورد و رسول صلی الله علیه وسلم آنرا پوشید
و در وی نماز گذارد چون از نماز فارغ شد آن جامه را از تن مبارک بر کشید و گفت ای عایشه
این جامه را با بو جهم باز گردان چون در نماز نظر بر وی افگندم نزدیک بود که مرا بغیر
حق مشغول گرداند پس درین احتیاط کلی بکار بردن و دل را از خیال غیر باز داشتن
در سالک از جمله واجبات است چون هر سالکی که در نماز جمعیت باطن نیابد و نور نماز بر دل

تا به نزد اهل طریقت سلوک او میسر نیست حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده
که هر که او را نماز از غفلت و خواطر باز ندارد نماز او را جز دوری و حرمان نیفزاید
المعنی را بدان که نماز بر سه قسم است یکی نماز عوام دوم نماز خاص سیوم نماز خاص
الخاص اما نماز عوام آنکه چنانچه مردم بطریق رسم و عادت با دل غافل ادا میکنند چون
از روی حکم ظاهر اگرچه اداست لیکن چون از صدق و صفا نیست این نماز چون
جوزی است که خالی از مغز باشد و مانند صورتیست که نیز از جان باشد حضرت
حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده که بسا کسی که از نماز و روزه جز رنج و ماندگی
حاصل نکند یعنی ظاهر سجده کنند و باطن پراکنده و احتیاط در رکوع و سجده و قومه
و جلسه نمی کنند چنانچه بطریق عادت که نقش آن حرکت گرفته باشد بطور رسم علاوه بی ادبانه
میخوانند از حضور باطن خبر ندارند و دل را از تفرقه جمع نمیتوانند کرد و در ارکان ظاهری نیز
احتیاط نمیکنند از سر الفاظ برابر مع قیاس کن که این قسم نماز کی شایسته
درگاه حضرت رب العزت تواند شد حکیم ادای این نماز غیر از آنکه یک دانه قوره نقره دو
و ذوق آن دانه با مغز یکی گردد و مثال صورت بیجان نباشد جز خیال باطل نیست
معنی لغزنده؛ جوزها بسیار در روی مغز نه چون عروس نماز و ... لیکن نقاب از جمال
آن بود که نمازی دل حضور ذات اقدس گشته و باطن از خطرات غیر پاک شود
دوم نماز سالکان خاص که روندگان راه سعادت اند آن است که چون
متوجه نماز شوند ظاهر و باطن لارباب توبه و استغفار گشته و بسرمایه ذوق
و شوق که حلاوت بخشش مذاق جانست بگویند آن را که جان ... روح ... از دوره
بخشش طبع و اوصاف گسترده پاک ساخته و هر گاه که در نماز گام نهند دل را که محل
انوار و اسرار حضرت کبریاست حق جل جلاله از خطرات غیر منزه کرده و در روی ظاهر که سوی قبله کنند

روی دل را توجه باطنی بسوی قبلهٔ حقیقی آرد و نظر بر دل کند و چون تکبیر گوید انقطاع ۳
از هر دو جهان نموده هر دنیا و آخرت پس پشت کند و چون ایستاده بخدمت استاده شود حق سبحانه و تعالی
را حاضر و ناظر داند و بکمال ادب حضور در کلام ملک العلام که رسیده بدرجات علیا است مشغول شود
و چون برکوع رود بکمال شکستگی بخضوع و خشوع دامان نیستی از نفس برچیند و چون بسجده رود
دنیا را و دولت خود و عظمت و جلال حضرت کبریا جل جلاله ملاحظه نماید و چون جلوس میان ارکان نموده
بر لب ... بنشیند با تشویش اغیار باد دل هوشیار بود عبادت نماز را تکمیل کند و چون بسلام
خودی خود را وداع دهد و غرق مشاهده حضرت احدیت گردد تا بوسیلهٔ نماز روح مطلقه
بعالم قدس عروج نماید و حقیقت نماز عروج کند این عبارت معراج شدن می دهد تا بلکه
از خود رهائی می دهد: نقد هستی محو کن تو در نماز : تا بگوئی پیش حق راز نیاز در کلام
نماز عارفان خاص الخاص آنست که تن اندر عبادت و دل اندر حضور و جان اندر محل انس و قرب
و نفس فنا در فنا چون عارف کامل که بنماز درآید بمجرد گفتن الله اکبر از خود غائب و بحق حاضر
شده و در بحر هستی فنا چنان غرق گردد که در آن وقت او بیگانه از خود خبری ندارد ... قرب
و ... ازین سبب در هر رکعتی از ارکان نماز القدر فیضها از عالم قدس بباطنش می آید
که او را از خود می رباید و بحق حاضر میگرداند خوش گفت رکعتی نماز تو با بهشت است هزار رکعت نماز
تو با تو زیرا که حقیقت نماز هر چه منکشف میگرداند که از خودی خود وارسته و بحق فانی
گشته پس اکمل خلایق شهباز میدان شریعت انبیا بوسیلهٔ نماز القدر
ترقی می نمایند که از بیان و برهان بیرون است این نقد وحدانیت بیان هر که
او از خود بکلی وارسته تا مدهوش و ... نیز دریابد چون پیشه ... اجمالی در
بدایت حال ترقی ... گرد و مگذاشت ... ترقی در عروج منتهی والسبیل القلوب است
در نهایت مرتبه کمال علیا سالکان بکمال نماز تا نیاز ... اینک ... در بیان احوال
... ذوق و احوال و مقامات ارادت و کشف و کرامات ... میگردد ...

نهایت کار منتهیان که از تلوین بمقام تمکین رسیده اند بغیر از نماز هیچ امری نیست
چنانچه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم هر گاه میخواستند بخلوت خانه وحدت
در آیند از جنابا بلال یا بلال الصلوة میفرمودند و بواسطه نماز دولت الفنای و وصال از ذوق
صفات که در شب معراج میسر شده بود در عالم دنیا می یافتند صاحب کشف المحجوب گفت
قدس سره که سرور عالمیان صلی الله علیه وسلم در شب معراج بجناب اقدس التماس
نمودند که در سرای بلاء دنیا و ربند طبع و هوا میفکن فرمان آمد که حکم ما چنین است که باز
گردی تا ثابت اقامت شرع تا انچه ترا اینجا داده ام اینجا نیز بدهیم چون آنحضرت در عالم
دنیا باز آمدند هر گاه دل مبارک مشتاق المقام معلی شدی ارحنا یا بلال بالصلوة فرمودی
و بتوسط نماز بان دولت رسیدی پس کمال تا طالبان آنحضرت را که از جوان امت
و مانده بر فائده آنحضرت بیرون تمام یافته اند و در جمیع امور متابعت آن سرور محمود فانی شده اند
و در نماز نیز از آن دولت بقدر محبت و استعداد بهرهمند شدی و نصیب یافت ای بیدار
متابعت آنحضرت نعمتیست عظیمه و دولتیست کبری بهر مقامات ولایت
و حالات و درجات که سالکان را حاصل شده است همه ببرکت متابعت آنحضرت
است صلی الله علیه و السلام بجز آنکه بسبب حصول مقصود باین لطیفه وجه دوران مقصودی بجا بر کرد
و چون ابن سعادتمندی که ظاهر و باطن خود را با خلاق محمدی صلی الله علیه وسلم آراسته
و ذات میتاد درجات صفات او منظور نظر ای کمصعد القدر را طالب محبت و متابعت آنحضرت
از کمالات و لایات بهره مند باشد و موصوف بصفات کامل که اگر خواهیم که بآن مقام
علیا شرف شود رهبری آنحضرت خود را آراسته دارد اینجه وجه محمدی را صلی الله علیه وسلم
از مشاهده حضرت احدیت جدا نبیند و چون سالک سعادتمندی که مستقبل
در متابعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشیم خلقه از اوصاف آنحضرت جمع شد او را
نام آن سرور گرداند و تاج خلافت بر سروی نهند نور هم چون نور آفتاب عالی

بنی

فیض بخشند عز و نور اثر گردانند قیام عالم و عالمیان بذات با برکات ایشان است لیکن با منصب که ایشان را برقرار باشند
که جامع باشند جمیع مراتب شریعت را که استفاضه از ریاست طریقت و حقیقت درزد
بر امور دینیا و بر سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و طریقت گردش صفات است بالکلیه
تخلقوا باخلاق الله و حقیقت خالی کردن باطن است از غیر حق و خلاص شدن از
بند خودی اما سالکیکه در مقام سکر بند شده است و از غلبه آن در امور شریعت قصور حاشا
نماید الوجه الایق خلاف حق نباشد چون منصور را که بر سکری تر [illegible] ازین جهت
که از سالکان المقام حق شریعت چنانچه [illegible] اند شد نقلست که [illegible]
قدس سره الله ای گفت وقتی مرا عروج واقع شد مرا با سمانها بردند تا بیت [illegible]
ننمودند هیچ جز نگاه نکردیم تا از حجاب ها گذرانیدند [illegible] گشتم که در هوای [illegible] پریدم
تا میدان احدیت مشرف شدم و چون نگاه کردم [illegible] بودم گفتم بار
خدایا با منی مرا بتو راه نه و از خودی مرا نجات نه مرا چه باید کرد فرمان آمد که ای
بایزید خلاصی تو از تو اندر متابعت دوست من است دیده اشرا از خاک قدم
او [illegible] و بر متابعت او ملازم نما تا [illegible] بحال [illegible] خواهد که
بدرجه کمال و تکمیل رسد [illegible] خود را [illegible] فرماید و راه [illegible] خود نماید
جمیع که [illegible] سعادت از [illegible] سعادت [illegible] یاد ای
حقوق شرعیه را از جد [illegible] باید حصول کمالات معنوی دولت [illegible]
باز [illegible] حق تعالی ببرکت [illegible] را [illegible] گردانیده [illegible]
علین رسانیده است ای عزیز تا زمانیکه محبت [illegible] در عالم [illegible] و صفات سالک
لصفات [illegible] کردد از [illegible] و [illegible] مقام فنا فی الله
که نهایت مقام عاشقان و مقصد سالکان است میسر نگردد چه حصول درجه فنا فی الله موقوف است

بر فنای پی از سوال و فنای پی از سوال و قیتی حاصل شد که همه اوصاف و اخلاق آنحضرت
در وی بوجود آمد و تمامی اعمال و احوال و حرکات و سکنات و عادات و ریاضات و عبادات
وی بعینه بر طریقه آنحضرت باشد چون حقیقت نوع انسان در ادراک حکم باد دارد
داده پس رنگ و صفتی که آمیزد بهمان رنگ رنگین میشود پس کمال سعادت جز این
نیست که حق تعالی بنده خود را برنگ و صفت حبیب خود گرداند تا بوسیله آن بمقصد اصلی
و مطلب اعلی رسد زیرا که هر علمی که از علمهای آنحضرت است همه مقبول و محبوب درگاه
الهی است سالک را در داشتن آن و عمل کردن بدان از جمله ضروریات است چنانکه
شمه از اوصاف شریف و عادات لطیف وی صلی الله علیه و سلم که از کتب معتبره معلوم
شده بطریق اجمال بیان کرده می آید تا شنوانیدن این سخنها بر خاطر و عام طریقه آن
حضرت تیره غم و دنیا از دلش وی فرق نمود دایم بتازه روی سخنها نرم و خوش
فرمودی و بدگویی و عیب جویی در طبع مبارک نداشتی اگر مکروهی از کسی دیدی بکنایه
اشارت فرمودی تا شکسته دل نشود آنحضرت متواضع و متحمل و متوکل و حلیم و بردبار
و قانع و رحیم دل و دوربین عیبها بوده و وی صلی الله علیه و سلم و کرم و احسان و سخا
و مروت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمرتبه بود که هر چه طلب میخواستی بلا توقف عطا فرمودی
و همه اهل مجلس را بلطفی از عنایات و التفات مینوازی و تمامی همنشینان را
عنایت را بیقین باور داشتند که هیچ یکی را پیش از آن نبوده بود و هیچ نخواهد بود
باندازه استعداد و قابلیت هر کسی سخن فرمودی چنانچه اهل را فضیلت و خوشدل اشدی
چون خلق عظیم آنحضرت چنان بود که انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند که
من ده سال خادمی آنحضرت کردم و در هیچ کاری مرا نگفت که بد کردی یا چرا چنین
کردی و اگر کار نیکو میکردم و عاجز میگردیدم و اگر چیزی خلاف امر و ناخوش میکردم فرمودی که الحمد لله

تندرا مجدد

۵

قدرا معه و را و جز بخلاف حق خشم نکردی و برای نفس متعلق بدنیا انتقام
نمیگرفتی و خنده قهقهه نکردی بلکه تبسم کردی و با اصحاب در وقت تکلم نفرمودی چون در
از بود خاموشی وی صلی الله علیه و سلم و چون سخن فرمودی ختم کردی از انجام کلام یعنی
سخن را بیت برآوردی نه ناقص و شکسته و تکلم کردی بلفظ مختصر و کثیر المعانی چون سخن
فرمودی میزدی انگشت دست مبارک بر کف دست چپ و اگر اشارت فرمودی بتمام
کف دست کردی نه بانگشت تنها و در حدیث آمده قسمت فرمودی میان حاضران و غایبان و فقرا
و مسکینان و هرگز امید او منقطع نگردید و نیامدی و دعای خیر فرمودی غریبان را و
بیمار پرسیدن رفتی و در عبادت بعضی مرتبها را سبب ندانستی و با اصحاب و اطفال اختلاط
کردی و همیشه رادعات فرمودی و مهمان را اکرام داشتی و گاه بود که ردای مبارک را در زیر پای
انداختی و مردم را بران نشاندی و جز راست در دست سخن نفرمودی و از غایت شرم
دراز کمال حیا هرگز چشم تمام بردی غیر نگشتی و هرکه باد احسان نمودی مکافات آن
نمودی و اکثر اوقات رو بقبله نشستی و نشست بر خاک بار حق نکردی و دایم
با وضو ماندی و مسواک از جمله جد الفرمودی و در مسواک القدر مبالغه کردی که نزدیکی بدندان
مبارک مسح میکشت و ادا از تاج باج خاج خاج از خلق مبارک بر آمدی و بر آستر و دور از گوش شنیده آمد
شدی و گاه بود که عقیق را با خود نشاندی و هرکه دعوت نمودی اجابت فرمودی و تعظیم نمودی اگر اندک
بودی و خدمت آن نمودی و اگر میل بطعام خوردی و اگر رغبت نداشتی بلکه اشتها و در زمان جا
نشستی و در آنجا طعام خوردی و خواب کردی و خدمت اهل بیت خود کردی گوسفند دوشیدی
شتر را از لو بستی و علف دادی با غلامان هم سفره نشستی خمیر سرشتی و بیازار رفتی چیزی خریده
بخانه آوردی پاره بر کفش زدی و جامه دوختی و چون در مجلس در آمدی نشستی جایی که رسیدی
و قصد بالا نشستن نفرمودی و جای نشستن از جمله میان نگرفتی و منع کردی اصحاب را از قصد بالا

نشستی و هر که فاضل و عالم و صالح و متقی و خدا ترس و زاهد و عابد بودی و در دین قوی و ممتاز تر بودی
نزد آن حضرت مقرب و عزیز تر بودی و نصیبه وی از عنایات و تلطفات وافر تر و بیشتر میشد
و آن حضرت شامل ایشان نمودی و بقضای حاجات و تحقیق مقاصد اصحاب مشغول میشدی و ایشان را
که در کاری که مناسب احوال و اصلاح ایشان باشد می فرمودی و [illegible] بهدایت بود و طالبان
[illegible] از مردم فواید و لطایف و دقایق [illegible] مذکور نمی شد و در مجلس آنحضرت صلی الله
علیه و سلم الخیر لا یعنیه [illegible] در وی فایده [illegible] می آمدند ایمان خیر و برکت و سعادت میشد و
اهل سعادت نوع نوع می یافتند بموجب لفظ خود از نعمت های دینیه چون دل مبارک وی صلی الله علیه
و سلم آنحضرت بانوار معارف و اسرار حقایق مالامال بود زبان مبارک وی صلی الله علیه و سلم
بمثابه کلید بود بر خزینه دل [illegible] میکرد [illegible] کنج [illegible]
از استماع قران [illegible] یا در نماز [illegible] یا از شفقت بر امت یا از خشیت رب خمیازه نکردی آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در حدیث آورده که خمیازه از شیطان است و عطسه از رحمن است چون خمیازه اگر
غلبه کند دهان [illegible] حجب [illegible] شد یا لب زیرین بدندان بگیرد [illegible] وا وا [illegible] گویند لهذا
شنیع است شیطان [illegible] خنده میکند و چون عطسه میزد آنحضرت می پوشید دهان مبارک بدست
یا بجامه و مکروه میداشت آروغ را که از سیری طعام است و هرگاه با اصحاب در راه می رفتندی پیش
پیش بردی ایشان را و خود عقب میرفتی [illegible] نمودی بگذارید [illegible] [illegible] شتابان
و تقویت دادی ضعیفان را و سوار کردی ماندگان [illegible] [illegible] آروغ نکشید از [illegible]
آنحضرت همیشه [illegible] در اکثر اوقات آنحضرت طعام سیر نخوردی و شب ارام
نگرفتی با وجود لباس عصمت [illegible] محبوب کتاب الهی از روزه های وصال و بیدار
شب و آنحضرت نماز میگذاردی افضل الصلوات و اکمل التحیات علیه و علی آله و صحبه الی یوم [illegible] فضائل
و خصائص ذات مقدس آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرا یارا که بر لسان و کلک [illegible] که بیان نماید

اما بنده [illegible]

اما بنده سعادتمند آن است که توفیق این سعادت بیابد بر آن عمل نماید ایمان بمحبت آن سرور صلوات الله
وسلامه علیه در وفا دل او نشسته باشد چه محبت و وسیله سرمایه سعادت های دو جهان است و در بیان بنده
علیای سرمایه آن باشد پاسبان تمام وقتی دوستان متابع با اهتمام که خاشع شود محبت آنحضرت
رود با دو حاصل آن سرور صلی الله علیه وسلم سعادتمند هر دو جهان و مقبول دین و دنیا گردد نقلست
که در زمان بنی اسرائیل مردی بود فاجر و فاسق بغایت شوریده روزگار بود مدت دویست سال
در فسق و فجور گذرانیده بود و بانواع ظلم و فساد نسبت بافراد عباد التعدی از حد برده بود در اثنای این
حال ملک الموت بقبض روح در آمد و بانواع معاصی از عالم دنیا برد مردم چون آن خبر شنودند فیها
نمودند و سگ گذار ساکردند بعد از آن پای او گرفته در مزبله از مزابل بنی اسرائیل انداختند فی الفور
جبرئیل علیه الصلوة والسلام از نزد رب العالمین در رسید بموسی علیه الصلوة والسلام پیغام رسانید
که ای موسی حق سبحانه سلام میرساند و بعد از سلام میفرماید که دوستی از دوستان ما از عالم دنیا
نقل کرده است او را بنی اسرائیل انداختند بردار او را از مزبله بیرون آر و تکفین و تجهیز ش
نموده بنی اسرائیل را بنماز او دلالت فرما تا به برکت او مغفور و مقبول شوند موسی علیه الصلوة
والسلام بفرمان الهی بان مزبله آمد چون نظرش بر آن مرده افتاد که این همان فاجر است که مدة
دویست سال بفسق و فجور گذرانیده متحیر گشت اما چون مامور بود بفرمان الهی قیام نمود
بعد از آن از جناب اقدس استفسار حال او کرد حق سبحانه وحی کرد که این بنده گناه بسیار از معاصی
و بدکاریها او دیده اند و دانسته اند فی الواقع ولی چند چیز از آن است اما یک روز توریت
میکشاد دید در آنجا نعت سید آخر الزمان صلی الله علیه وسلم مثل محمدی و در دل کرد بر آن
ورق که بر وی نام محمد مرقوم بود بر روی خود مالید و بوسه داد به برکت حرمت داشت آن نام
گناهان دویست ساله او را بیامرزیدیم و او را از جمله مقبولان خود گردانیده ام بان ای که ای
محمدی ترا که سایهٔ عاطفت آن سرور صلی الله علیه وسلم بر سر است در معنی دولت و سعادت
هر دو جهان در بر است قدر این دولت شناس که جمله انبیا علیهم الصلوة والسلام را آرزو بوده

ترا دارم اند چیز یکی دیگر آن را طفیلی بود ترا احاله داده اند ندانم که با چه دوست ترا آن کس که نخورده عالم
ترا بی‌هوا است چون این استعداد بهمندی که در محبت آن سرور پیدا شود در سیر و متابعت
آنحضرت آنحضرت را راسخ تر باشد بواسطه از مشکات حقیقت نبویه صلی الله علیه وسلم اقتباس
فیض نماید و بوسیله المقبول و مقرب درگاه حضرت احدیت گردد چه محبت آنحضرت عین
محبت حق سبحانه و تعالی است و یکی از علامات محبت آنحضرت آن است که همیشه درود و صلوات بر روح
پاک آنحضرت آن پادشاه کون و مکان و آل او در زمان و در اسمای صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و صحبه
از اکر خلاص و نیاز بقدر استعداد تا بقدر رابطه محبت را در اینجا از سبب روحانیت آنحضرت مستفیض شده و رشته
فیض و رحمت الهی گردد در مصابیح آورده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده که هر که یکبار بر من
درود فرستد حق تعالی ده بار بروی رحمت فرستد نقل است از ابو هریره رضی الله تعالی عنه چون بنده
مومن که بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم صلوات فرستد حق تعالی فرشته تعیین فرماید که از رب
العالمین بروضه مطهره حضرت نبویه حاضر شود و بگوید یا رسول الله فلان بنده یکبار بر تو درود و سلامات
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از کمال فرح و شادی در جواب او فرماید اگر او یکبار بر من صلوات و سلام فرستاده
است تو ده بار از من بروی صلوات رسان پس خوشا آن عزیز که در ازای آن تحیات صد سلام و ثنا بجواب
آنحضرت برسد و زهی سعادت که این بنده را بجواب آنحضرت سرافراز در جهان الذاکرین الملک
والدین ابا محمد زید بن احمد رحمة الله علیه چنان آورده اند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده
فرموده هر که یکبار بر من صلوات بفرستد حق ده بار بروی صلوات بفرستد الخ اهل آسمان
اول صلوات خداوند جل و علا بر آن بنده صد بار بفرستد چون اهل آسمان دویم واقف
شوند دویست بار صلوات بر آن بنده بفرستند الخ اهل آسمان سیوم شرط موافقت بجا آرند هزار
بار بر آن بنده صلوات بفرستند چون اهل آسمان چهارم بشنوند دو هزار بار صلوات بفرستند
چون اهل آسمان پنجم چون بشنوند پنج هزار بار صلوات بفرستند و همچنین آسمان ششم بعد از آن
حق تعالی فرماید که ثواب درود مومن بر من نیست و آن آن است که بیامرزم گناهان او را برحمت

درود کرد

۷

درود که بر حبیب من فرستاده و هم در خبر است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده که از ب
ترین مردم روز قیامت کسی است که بر من درود فرستد خصوصا شب جمعه البته کثرت درود خوانی بود قال
قال النبی صلی الله علیه و سلم من صلی علیه و علی آله مائة مرة فی لیلة الجمعة غفر الله ذنوب عشرین سنة
و من صلی علی و علی آلی یوم الجمعة مائة مرة غفر الله ذنوب مائة سنة و بعضی بزرگان گفته اند
که از خصوصیات شب جمعه یکی این است که آنحضرت در این شب بنفس نفیس خود در مجمع حاضر میشوند و جواب
صلوات و سلام میگویند مرحمت را اگر بروی صلوات میفرستد و در حدیث آمده که هر که روز جمعه بار
زیارت درود بخواند نمیرد تا که جای خود در بهشت ببیند و هر که شب جمعه دو رکعت نماز بخواند و در هر رکعت بعد از فاتحه
یازده بار آیة الکرسی بخواند و یازده بار اخلاص بخواند و بعد از سلام صد بار اللهم صل علی محمد النبی الامی و علی آله
و بارک و سلم بخواند آنحضرت را در خواب ببیند انشاء الله و دوزخ بروی حرام گردد پس کدام شغل بهتر و کدام عبادت
بیشتر از این باشد که بنده سعادتمند بوسیله آن بکمال و قدره زیارت آنحضرت مشرف شود
و ببرکات این دولت عظمی سعادتمند دین و دنیا گردد حضرت امیر المؤمنان علی کرم الله
وجهه میفرمایند که وقتی مشتاق جمال مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد این نماز را میخواندم و میدیدم
جمال آن حضرت در خواب میکنم و حضرت عمر رضی الله تعالی عنه نیز خاصیت این نماز بهمان نحو فرموده و صلوات اعلی
چهار رکعت است بسلام و هر که هر روز شنبه بود بسلام بگذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه انا انزلناه ده مرتبه و کلمه
تمجید سبحان الله و الحمد لله تا آخر یازده مرتبه و در رکوع بعد از تسبیح سبحان ربی العظیم ده مرتبه کلمه مذکور
مذکور ده مرتبه و در سجده بعد از تسبیح سبحان ربی الاعلی پنج مرتبه بخواند و در جلسه جزای ثبت و هم در سجده
دوم پنج مرتبه بعد از فراغ نماز کلمه مذکور یعنی سبحان الله و الحمد لله تا آخر سی و سه مرتبه بخواند
دیگر بار ز جزای بعد عنا ما بود اهل بگو بد و هم در فضیلت این نماز فرموده اند که هر که در عمر خود یکبار بگذارد از
دنیا سیراب نمیرد و در قبر اداء کهای نیز شفاعت کرد اگر و تا وقتی که بر آید از قبر دوازده هزار فرشته بشارت
کرامت دهند و بگذرد از صفهای هیبت تا برسد بزیر عرش فرمان شود که سوال کن تا بخشم ترا ابوالحسن اعمار خدا

شفاعت کند حق تعالی همه را از برای او ببخشد بعده به تاج کرامت مشرف شود و لباس نور پوشانیده
فرشتگان بسوی فردوس اعلی برند و در قصری از مروارید بر تخت بنشانند و از برادر او فرشته
با طبق نور از جانب حق سبحانه تعالی هدیه آرند و گویند حق تعالی میفرماید که از من راضی شده
من از تو راضی شدم پس از آن بگوید این بنده است که هیچ کس را آنچه کرامت شده
فرشتگان گویند حق تعالی میفرماید که نزد من نزد دیگر را هیچ نیست افضل تر از زبان مصطفی
هزار بار بیش از آن بنده گوید الحمد لله که بنده نظر لطف و کرم حق جل جلاله بود از آن هم الف
نور ببارند که سوار شده زیر عرش برند اشود که حجاب بردارند که [illegible] و تجلی کنند
جبار سبحانه و تعالی بر روی این بنده در سجده افتد شکر که سر [illegible] که من از تو راضی هستم
پس سر بردار چند عنایت زیاد گرداند باز سر بندگی آید [illegible] غفلت [illegible]
زبان قلم را [illegible] بزرگترین سعادات دو جهان درود فرستادن بر حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه از کثرت درود محبت آن سرور که [illegible] سعادات بی نهایت
می آید و بوسیله آن مقبول جناب حضرت احدیت میگردد و از برکت درود همه سیئات مبدل بحسنات
گردد نقل است که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم روزی بخانه امیر [illegible] با جمع از صحابه
در خیمه فرود آمد طعامی طلبید نان جوین حاضر آوردند فرمودند نان خورش هم هست یاران
عرض کردند که [illegible] نان [illegible] اطراف [illegible] آوازی میکرد [illegible] گفت یا رسول الله
این زنبور چرا [illegible] میکند فرمودند میگوید که ما [illegible] زنبوران مضطرب و ملولیم که نان را بی نان
خورش [illegible] و ما را در این کوه عسل است [illegible] آن نزد [illegible] که میطلبند [illegible] عسل
را بیاورد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمودند [illegible] عسل را بیاورد امیر المومنین
علی کرم الله وجهه [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بر [illegible] و در
عقب آن زنبوران [illegible] زنبور در غاری [illegible] حضرت امیر نیز در آن غار در آمدند

عسل دیدند

غسل دیدند بسیار صاف مصفا که آب را پاکیزه کرده بودند که در حضرت آوردند بنور بیفزا بار الله حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه وسلم آن غسل را همه یاران قسمت کردند همه را رسید و بنور بیفزا بیکجا بیان اراد
میکردند صحابه پرسیدند یا رسول الله الحال زنبور را از چه میکشند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند
که جواب سوال با من میکنید از وی پرسیدم که قوت شما چیست گفت یا رسول الله در آن
کوه و بیابانها هر گلی که تلخ و هر برگی که بامزه است میخوریم باز پرسیدم که چون غذای شما تلخ
و بامزه است عسل چرا این حلاوت و مزه است گفت یا رسول الله ما امیری داریم و سردار است
که ما تابع او ایم چون ما بر گلها می نشینیم تا شام اکثر امیر ما بزبان خود صلوات میکشد ما همه موافقت
او میکنیم و صلوات بر آنحضرت شما میفرستیم آن گلهای تلخ و بامزه به برکت درود شما در دهان
ما شیرین میشود و عسل صاف و مصفا میگردد از این حکایت شفا در داد میان در سنت که اگر
زنبوران از سر صدق صلوات میگویند و تلخی غذای ایشان به عسل شیرین میگردد و عسل
صاف و مصفا میشود اگر بنده مومن تحفه درود و صلوات بر روح پاک آنحضرت در بوستان موده
از سر محبت و اخلاص خواهد فرستاد امید است که سیئات مبدل بحسنات خواهد شد و بوسیله
آن تحفه جناب حضرت رسالت پناه وصول بدرگاه الهی خواهد شد پس هیچ راهی قربت ترا
زین نیست که ثنا اکمل را ازین قبول نماید و در برکت او مدد رحمت دولت حقیقی کشد اما
در وقت خواندن درود باید که با وضو باشد و تمامی آداب آن بجا آرد هر گاه که درود شروع کند
و یا نفس کامل بتعظیم و ادب تمام بنشیند و دل پاک و صاف نگاهدارد و ظاهر و باطن متوجه بجناب
آنحضرت گرداند و دل او گر در محبت آن بی درد ذوق آن درود که هیچ مزه شیرین تر و حلاوت خوش
تر ازین نیست دل امید بیشتر باره خوشبوی ایمان در دو جهان تصور کند که گویا آنحضرت
حاضر اند و میشنوند و منتظر و متوجه است تا فیض از جناب آنحضرت رسد و بعد از فراغ درود تحفه نماز
تمام این دعا را بخواند یا رسول الله انت سید المرسلین انت شفیع المذنبین دامن دل

المضایق اما بعد چون مسکین [illegible] ملاذ [illegible] یا رسول الله النظر ایها [illegible]
در العظمت [illegible] حضور [illegible] رحمتک یا ارحم الراحمین کیمیای یا رسول الله [illegible]
چرا در دیده [illegible] منم مشتاق [illegible] آرزو [illegible] گردیده بینایی
صلوات و سلام الله علیه و علی آله [illegible] مقصود دوم در بیان ریاضت
و مجاهده و خلاف هوای نفس و تقسیم اوقات [illegible] اختلاف [illegible] ای عزیز [illegible]
[illegible] مبتلا [illegible] الدهکال را درین [illegible]
این ذره خاک را [illegible] کیمیا [illegible] بیارد [illegible] طاعات
و عبادات و ریاضات [illegible] تا بحکم [illegible] سزاوار خلافت
گردد [illegible] سرفراز گردد [illegible]
از ریاضت و عبادت راه [illegible] مشقت [illegible]
[illegible] چنانچه در کلام مجید [illegible] والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا [illegible]
مجاهده کردند [illegible] این حقیقت نزد کاملان [illegible]
مقرر است [illegible] محبت [illegible] بسیار [illegible]
که [illegible] مقدار [illegible] محبت [illegible] مردان [illegible]
[illegible] عبادات [illegible]
عبادات [illegible] بیان [illegible]
[illegible] العمل [illegible]
[illegible] فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعبادة ربه احداً [illegible]
[illegible] اوقات [illegible]
[illegible] دوام [illegible]

[illegible]

1 باید که قصور نماید و زمام اختیار بدست نفس سرکش بدهد تا از اهل ایمان باشد زیرا که اگر مقصود
از آفرینش او بود حاصل نگردد و اگر بر طاعت کند زای و فرمان برداری حق تعالی قیام
نماید و در ریاضت ابلیس گردد چه در دلش مقام اعلا علیین گردد پس باید که طریقه مجاهده علشمین
در ریاضت پیش گیرد و خواهش های نفس خود را بر خود بسته نماید از رستگان است در حدیث
که حق تعالی خطاب میفرماید بملائکه که ای فرشتگان من نظر کنید بسوی بنده من که من
او را بجز زرادن شهوات مبتلا گردانیده ام و انواع شهوت ها مسلط گردانیده ام
و او بجهت رضای ما ترک آرزوی خود کرده و لذت نفس را گذاشته مطیع و فرمان بردار من
گشته است صاحب کشف المحجوب در کسی سره گفت که هر بنده پیوسته دو
میان یکی از عقل و یکی از هوا هر که تابع دعوت عقل باشد بخلعت ایمان مشرف گردد و آنکه
دعوت هوا باشد بضلالت غرق شده و هوا آن که هست محل بقا نفس اماره است
و شکننده این هوا جز ریاضت و عبادت نیست نتیجه اول چه بزرگ از آن بد میرد
باد که بر هوای نفس غالب آمد و جوینده و شناسنده حقیقت خود باشد و کیفیت
وجود خود در یابد و بداند که انواع آنچه از برای چه چیز آفریده اند این همه عجایب در ذات
ما نتیجه آمده از اول تا آخر کاملان راه طریقت گفته اند که اول نفس
خود را شناسی تا خدا را بشناسی که من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی هر که نفس خود را
شناخت بتحقیق پروردگار خود را شناخت نفس عبارت است که بنده بداند این جسم
که مرکب است از عناصر اربعه منقاده است که آن همه اضداد را با هم آمیخته و با یکدیگر
آویخته چنانکه چهار چیز را یک جسم مرکب ساخته با روح زنده نموده و در وی حواس عشره
آفریده که پنج در ظاهر موجود است و پنج در باطن و آن پنج که در ظاهر است باصره و ذائقه
و شامه و لامسه و ناطقه و آنچه در باطن است عقل و وهم و خیال و مدرکه و حافظه و این
همه چیزها را در جسم جمع کرده مسمی بانسان گردانیده و بنور انس فراوان سرافراز کرده :

و با انواع نعمتهای ظاهره و باطنه گرامی نموده پس امر کرد که طاعت عبودیت خود را تحقیق کن که من بنده ام
و مرا پروردگاری است بکمال صفت آراسته که آنچه چیزها را آفرید و مرا از بهر عبادت خود آفریده است
فرموده است یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون
پس بنده را باید که ظاهر و باطن خود بعبادت خداوند که بکمال آراسته نماید که ...
و معرفت الهی یکی ... و دیگر شناختن نفس انسان است که بر حقیقت اصل و فرع خود اطلاع گیرد
که چه چیز بوده ای و از کجا آمده ای و برای چه چیز آمده ای و باز بکجا خواهی رفت تا که ... را بداند تا
خود را بعبودیت و حق را بربوبیت بشناسد بدانکه حضرت حق سبحانه و تعالی
لطیفه روح را بکمال حکمت کامله خلیفه و فرمان روای مملکت وجود انسانی گردانیده است
و عقل کامل را که نیک و بد را تمیز کند وزیر و مشاور آن خلیفه گردانیده است و نفس و شیطان را
دشمن و راه زن وی گردانیده و دو لشکر یکی ظاهری و دویم باطنی تابع وی گردانیده
تا پادشاه بصلاح وزیر با تدبیر حکم روانی کند و تمامی لشکر را در مملکت خویش بکار خویش مشغول
گردانند چنانچه لشکر ظاهر جوارح بدن است مثل دست و پا و چشم و گوش و زبان این همه را بجمیله
حالات و عبادات آراسته داده و هر یک را استعداد قبول اینها گردانید تا ... وجود شایسته ...
و از اوصاف بشری بصفات ملکی رسیده بمنصب تخلقوا باخلاق الله سرافراز شود و لشکر باطنی
است چون قوت متخیله و قوت حافظه و قوت مدرکه و قوت اندیشه این همه را یکسو دیگر گردانیده
و از خیالات ماسوی رهانیده بکسب باطنی یعنی ذکر و فکر و مراقبه و نفی و اثبات مشغول گردانند
الملک باطن را از غوغای غیر که ... است خالی گردد قابل واردات غیبی
شود و لشکر اعدا ... گریزد چون ظاهر و باطن ... رحمت ... و انوار ... شود ...
عنایت این دو لشکر خزاین اسرار الهی فراهم آورده ... مقصود حقیقی نماید
قرب الهی ... حضرت ... جلاله گردد و اگر وزیر عقل تابع نفس و شیطان
باشد و بغفلت ... ضعیف و تخفیف کرده و همه لشکر ظاهر و باطن گمراه شود

و از دو خزانه

و از ذخیره سعادت ابدی باز ماند و از راه مقصود بروی باز گردد و تمام مملکتش بدست دزدان و
دشمنان و راه زنان آید خراب و ویران گردد پس علامت اهل سعادت آنست
که تمامی حواس ظاهری و باطنی خود را در کار جمع کند و هیچ وقت خود را از عبادت :
فارغ ندارد و ظاهر و باطن در مقام بندگی دارد چه بزرگترین خلق کسیست که تمامیت او
بطاعت ظاهری و باطنی در مقام بندگی الله به از کسی نیست خلق کسیست که همه مصروف
گردد و عمر عزیز خود را سرمایه غفلت و معصیت نگرداند زیرا که شیوه طلبه ایمان نیز از مدد یاری
خداوند عبادت حق جل وعلا استحکام نه بزید و چون هر که را حق تعالی خواهد که او را بمقام
علیا رساند همه اسباب سعادت وی را میسر گرداند و توفیق طاعت و عبادت بخشد پس هر که
در از روی این معنی باشد که گنج سعادت جمع نماید که قدم استوار در راه این و تمامی اوقات روز
شب را در یاد خدا محفوظ و مضبوط دارد و هر یک وقتی از اوقات در عبادت حق جل وعلا بر
بیت که بیان نموده آید صرف نماید تا هیچ وقتی بغفلت بی فایده نرود آخر کار موجب نارسیدن آیات
نگردد چون نصف شب بگذرد بیدار شود طهارت تازه کند آن دو گانه تحیت
وضو خوانده نماز تهجد مشغول شود قال النبی صلی الله علیه وسلم رکعتان فی جوف اللیل
خیر من الدنیا و ما فیها و هم در خبرست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت هر که تهجد بگذارد
من و او در بهشت یکجا باشیم و فردا اهل قیامت از ارض استغاثه کنند سید الطایفه
خواجه جنید را قدس سره بعد از انتقال از عالم دنیا در خواب دیدند گفتند ما فعل الله
بک گفت آنچه عبادات بود همه سود نکرد الا دو رکعت نماز که در وقت نیم شب میکردم :
بدان که نماز تهجد اقل چهار رکعت و اکثر دوازده رکعت است در هر رکعتی بعد از فاتحه سوره
یوسف علیه السلام یا یس یا سورت مزمل یا سورة اخلاص هر چه توفیق یابد بخواند لیکن
افضل این است که سورت یس بخواند بزرگان گفته اند که سورت یس دل قرآن است

چون وارد از این دو عمل مومن در دل شب جمع گردد فتوح درگاه الهی بسیار شود و بعد از ادای تهجد
الحمد بر زبان مصلی گذشته بیست و هفتاد بار استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم
واتوب الیه بکمال عجز و نیاز بخواند و از خزاین فضل و کرم حق سبحانه و تعالی و از دریای رحمت او
تقدس طلب مغفرت نماید که دران وقت دریای رحمت گشاده شود و باد کرم و لطف
الهی وزان بدان گردد و در حدیث صحیح آمده است که حضرت حق سبحانه و تعالی بکمالات صفت حیا و نفس
و کرم موصوف است چون از بندگان دست بدعا بردارد و شرم وا دارد او تعالی و تقدس
دست های او را خالی باز گرداند در خبر است که رئیس اگر عطا الله یعنی هیچ چیز
نقد خدا الیها از وی نیست اما آداب دعا و شرایط آن البته بجا آرد تا زود مستجاب شود
که کامل ترین ادب از آداب دعا اول توبه و استغفار است دوم اخلاص و حضور دل و لقمه حلال
پاک بودن و با وضو و مستقبل قبله نشیند و دست های ایشان همه برابر دوش نشستن چون
حضرت صلی الله علیه و سلم برگاه دعا فرمودی بدو زانو نشستی رو بقبله کردی و ثنا بر الله و صلوات
بر رسول الله و آل او در اول و آخر دعا دو دست برهنه کرده برابر دوش برداشتن و بکمال خضوع
و خشوع کردن یعنی خود را بکمال فروتنی و شکستگی و بیچارگی در آوردن و دود در دعا و
وسیله کردن آنحضرت را و تمامی انبیا و اولیا را و صلی و الحاح بسیار کردن زیرا که حق
الحاح کنندگان را دوست میدارد و در دعا شتاب نکند و نا امید نگرداند اگر در دنیا اثر
اجابت ظاهر نشود داند که آنجهان حق تعالی مراد را بخشد از ثواب بعد از فراغ دعا بر روی
خود مالد پس چون از دعا فارغ شود بسبق باطن یعنی بذکر دیگر مشغول شود که دوام
ملک در کار یک جهت کردن ادب است و نیکوترین کارها از همه کارها ذکر حق سبحانه و تعالی
و اگر خواب غلبه کند بر روی و چشم آب زند یا وضو تازه کند تا سنت دوگانه برطرف
و اگر عطسه استراحت بعد از صبح برخیزد وضو تازه کند در مکان خویش سنت فجر را خوانده

باجی بابا فهم

یا حی یا قیوم یا حنان یا منان یا بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام یا من لا اله الا انت اینا ۱۱
اسئلک ان تحیی قلبی بنور معرفتک یا الله یا الله یا الله بحضور دل بخواند که برای زنده یا دل
خیلی تاثیر دارد و اگر فرصت باشد سبحان الله و بحمده استغفر الله واتوب الیه صد بار بخواند در
حدیث واقع است قال النبی صلی الله علیه وسلم کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان
فی المیزان حبیبتان الی الرحمن سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده گوید بعد از ان بمسجد
رود و هنگام در داخل شدن مسجد این دعا را بخواند اعوذ بالله العظیم وبوجهه الکریم وسلطانه القدیم
من الشیطان الرجیم اول پای راست بنهد اللهم افتح لی ابواب رحمتک بخواند نماز بامداد در جماعت
ادا کند در ثواب تکبیر اول بامداد یاد که خبر صادق در فضیلت آن تکبیر الله و یا خیر من الدنیا و ما فیها از وی
پس هر نماز آیة الکرسی بخواند من قرا آیة الکرسی فی دبر کل صلوة لم یمنعه من دخول الجنة الا
الموت و بعد از هر نماز سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه الله اکبر
چهار بار بخواند و یکبار لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو علی کل شیء
قدیر بخواند که ثواب بسیار است بعد از ان مراقبه و شغل باطنی بپردازد و مشغول باشد اول وقت
بهمین استغراق تمام روز است اگر اول وقت خلل باشد و در باب حضور الهی سعی شده تمام
روز است به با حلاوت بماند [illegible] تا که در مسجد باشد سوای ذکر الهی سخن مذکور دنیا نکند در خبر است
من تکلم بکلام الدنیا فی المسجد احبط الله تعالی عمله اربعین سنة چون آفتاب بلند برآید
دو رکعت نماز اشراق بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سورت اخلاص بخواند و در خبر است
روزی حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم ابلیس را غمگین دید پرسید که ای ابلیس اندوه ترا
سبب چیست گفت یا رسول الله از دست امت تو که نماز بامداد بجماعت بگزارند و در
دریا نشستند تا آفتاب برآید پس از آن نماز اشراق بگزارند و نیز ابلیس گفت
یا رسول الله و ان هنگام که من در میان ملکوت بودم بر عرش نوشته دیده بودم که هر که نماز بامداد و

در این قرار گیرد و مناجات بنماید مشغول باشد تا بر آمدن آفتاب و نماز اشراق بگذارد و حق سبحانه و تعالی او را کفایت
هزار گناه دیگر که از آن او باشد بعفو و کرم خویش بیامرزد و از آتش دوزخ نجات دهد و بعد ازان دو رکعت نماز
بخواند چنانست که تمام روز در طاعت و عبادت حق سبحانه گذرانیده باشد و سورت القدر را که بعد ازان دو رکعت نماز استخاره
ادا کند در رکعت اول بعد ازان دعا کند و از حق تعالی استقامت خواهد تا در آن روز همه معاصی و درد و نجس
فریاد حق سبحانه واقع نباید و استخاره ادا کرده باشد و شغل باید در رکعت دوم سورت اخلاص بخواند بعد ازان در وقت
چاشت آمده باشد با اهل شوق و دوستان اهل ذوق که علی الدوام توجه بکتاب حق تعالی دارند صحبت کنند و باد دم
جهال و عوام که بیهوش غفلت اند اصلا اختلاط نکنند چه صحبت ایشان بتر از زهر قاتل است و صحبت ایشان
بدتر از کار بد حضور میکند بر اندازد یک نفس که هنوز دوستان دشنام بخش و نقص للدنیا عبارات
اختر از لازم است صحبت ایشان گویا که بلیه نفس مشغول باشد جناب حق سبحانه ذاکر عالم است بدرس گوی
مشغول شود و ذکر عالم نیست در فی چند از احوال مشایخ و مناقب اکابر ان اولیا مطالعه نماید که کلام اولیا
برای رونده این راه تازیانه ایست که در شب یا جرأت دلیری رساند و شوق و ذوق تازه تر گرداند و اطلاع دهد
بر بعضی که مخالف از اجر چیزها و بیماری نفس از اجر امت شادی ما را بر دم محافظت الغیبی باید که هیچ شغلی
غفلت و حجاب سبیل و در حضور مع الله فتوری نکند زیرا که از ریاضات و عبادات و خواندن و مطالعه غایت اشتغال حضور
مقصود آنست که هر ساعت حضور ایشان تازه گردد و وسط ترقی این راه شود و دایم با وضو باشد الوضوء سلاح
المومنین هیچ نشستنی بروی صفه نباید و سرای و هیچ وضو ترک نکند در حدیث صحیح آمده است که نماز مسواک
افضل است هفتاد مرتبه از نماز بی مسواک و در وضو ادعیه مسنونه چنانچه در کتب فقه آمده بخواند و بعد از فراغ
وضو از آن کلمه شهادت و دعای اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و اجعلنی من عبادک
الصالحین بخواند و بعد هر وضو دو گانه تحیة الوضوء بگذارد و دعا مغفرت طلب کند در خبر است که من لم
یسئل الله یغضب علیه یعنی هر که از خدای تعالی نخواهد خدای تعالی بروی خشم کند بعد ازان بذکر نفی و اثبات یا
ذات یا باسم ظاهر چنانچه از پیر طریقت شغلی داشته باشد بآن مشغول شود و در ذوق اندر رود و اکثر اوقات

روبقبله نشیند

رو بقبله نشسته‌اند که علی الحضرت است ظاهر و باطن خود را متوجه حق گردانند و حق سبحانه و تعالی را بجلال
خود حاضر و ناظر دانند زیرا که نسبت برخوردارست بخضوع و خشوع و با ادب تمام باشد در حرکات و سکنات
نماز خالیه نیکو نقلست که روزی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم تجدید وضو میکرد و انگشتری بدست
مبارک خود میکرد فرمان آمد ای محمد از برای نماز ... تعبد آن بهیچ وقت چنین نکردند
وقت موجه آنند ادبنی ربی فاحسن تادیبی یعنی پروردگار من مرا ادب نیک آموخت ادب او ... از کارهای
دنیوی ... باید که یکی حواله باید و خود ... دل او ... چون ... کارهای خود ما ... انغواص
کند کارهای او ... حضرت سلیمان علیه السلام با وجود مملکت و سلطنت
روی زمین هیچ ... مال دنیا و حکایت آن در بنیاد و دوای خزینه داران ... بیایند برای حساب
الا ... خود ... کرده ... بدان مقدار که ... کار دنیا ... حق تعالی
مشغول شوم و اگر با لطف در امری از امور دنیوی ... دل ... نظره آن در دل ... و ... شتاب
زندگی در آن ... ... سخت و دقار ... تمام
آن ... باطن ... ... هر دو سر خود را ... و با هیچ کس سخت گوئی او ... روی
مکن با هر کس ... سخن نرم ... ... بزرگ ... بودی
... خلق ... با خلق ... دنیا ... هر که ... قدر
در بزرگی ... کریم الخلق ... تواضع از هر کس ... بدانند ... است
اما از بزرگان ... نهایت ... از خلق نیکو بزرگان ... شوند
بلکه هر قدر که خلق و تواضع بیشتر بزرگی بزرگان نزد خالق و خلائق ... هر که ...
در جهان خلق نیکو ... مخزن اسرار ... جان او در ... خلق نیکو در ...
یا بود ... قائم اللیل ... با خلق ... باید که ... باشد
... از ... از ... ... خیر ... او
... و ... او ... نکند ... دست باز ... دانند

که هیچ صفتی از صفات حمیده آدمی را بالاتر از سخاوت نیست در کلمات عیسی صلوات الله و سلامه
علیه آمده که هر کس سائلی را ناامید گرداند تا یک هفته فرشتگان در منزل او در نروند اما در مرتبه
کمال سخاوت آنست که انعام شاه نور سخاوت او بی واسطه مجری شعاع آفتاب چنانکه
همه جا یکسان می تابد در هر جا که بدهد بخوشی و تازه روئی بدهد نه بکراهت و سختی زیرا که نقلست
که فردای قیامت زر و دولت بخیل را بیارند و او را با آنها در دوزخ برند و جهان بسیار تابانند
مقبول نشود فرمان در رسد بفرشتگان که او را جانب دوزخ بر برند او التماس کند که الهی
من در دنیا عملهای نیک بسیار کرده ام از کدام عملم بدوزخ می برند فرمان آید که آن زمان
که از فقیران بدر دولت تو سائلان در عالم دنیا نزد تو می آمدند تو از آن زمان رو بگردانیدی امانی بر
امروز از تو رو گردانیده ام و کافر از بدی تو زده ام مرویست از حضرت علی کرم الله وجهه
روزی که سائل بیامدی مسفر بر دی امروز بیاید شنیده گناهان عادی صفت در عالم ملکوت
عظیم نزدیکست چون بکنم با بس ترا از نماز چاشت یعنی صلوة الضحی بگذارده از جمله
محدثان اشراق و ضحی یکی گفته اند لیکن چون عمل پیغمبر صلی الله علیه و سلم اتر دد و نقلی آمده
اولیا آنست که هر دو را بخوانند که عبادت بیست بلکه بعضی بزرگان این نماز را متصل نماز
گذارده اند علی حفظ الله تا نوشته شود این نماز در رکعت نحره است از چهار تا دوازده
بالجمله در رکعت اول والشمس و در رکعت دوم واللیل و در سیم والضحی و در چهارم الم نشرح
و در رکعات باقی اگر ذوق دست دهد در هر رکعت آیة الکرسی و سه بار سورت اخلاص
از ابوهریره رضی الله عنه مرویست که از ابواب بهشت بابی الضحی گویند چون روز قیامت شود منادی ندا
کند کجا اند آنان که همیشه در عالم دنیا ضحی گذارده اند مداومت بر آن کردند بر خیزید و در بهشت در آئید گذارده اند
شوند العبد بعد از فراغ صلوة ضحی دعای ابوذر غفاری رضی الله عنه بخواند اللهم انی
اسئلک ایمانا دائما و اسئلک قلبا خاشعا و اسئلک علما نافعا و اسئلک یقینا صادقا و اسئلک دینا
قیما و اسئلک عافیة من کل بلیة و اسئلک دوام العافیة و اسئلک الشکر علی العافیة
و اسئلک الغنی عن الناس

غناً عن الناس و چون خاطر روزی از دل دور کند در طلب آن بجا آرام و بیقرار نگردد و در فکر آن
دل را متردد و پراگنده نسازد و هو الرزق لیطلب العبد کما یطلبه یعنی رزق طلب میکند بنده را
چنانچه طلب میکند آن بنده رزق را خوش گفته است بزرگی که آنچه آدمی را تعلق با رزق است اگر
با رزاق باشد هرگز برای رزق درمانده نشود و روزی خود را از غیب در پای خود یابد زیرا که در روز ازل آنچه
نامقبول شده با رنج و با سعی برای آن در طلب آن دویدن و در بدر گردیدن این همه سعی بی
فایده است اما لقمه بزرگان سه شرط برای تحصیل اختیار کرده اند برای استر احوال است یا باب
ای متابعت پیغمبران است چون پیغمبران تا نیکه لقمه بقدر رماق بدارد سعی کنند او را مانع نیست چرا که
از زوید اسباب نظر نفس بکلی برخواسته جز مستعد در میان نیارد و نهند دیگری را انداز آنچه
وجه حلال میسر آید بقدر سوم حصه از اشتها تناول کند و اگر تقویت نفس اشتها خورد
که نفس را آن قدر دادن روا است تا حرام بودن بدان مربوط است اگر بسیار تکلیف کسی کند
بسیار احتیاج کند دماغ ضعیف گردد و در جوهر عقل که سرمایه تمیز است خلل پیدا شود و فهم حقایق
و معارف نتواند کرد پس در وجه توسط لقمه در شأن او باید و در لقمه احتیاط کامل بکار برد و هر که لقمه حلال
خورد ثمره آن توفیق طاعت افزاید و اگر لقمه حرام خورد ثمره آن معصیت و غفلت زاید چون
اعضا و جوارح پرورده لقمه حلال باشند جز اعمال خیر از آنها بر نمی آید و دیگر آن وجه حلال آن است
که شرع از دو مذمت نکند و هنگام خوردن حق را فراموش نکند و بغفلت نخورد که در وقت تناول
رعایت حضور موجب ادای حق نعمت است و واسطه صفای باطن است شیخ نجم الدین
کبری قدس سره میفرماید که هیچ حجابی در پیش دل از محبت دنیا غلیظ تر و قوی تر نیست که لقمه
بغفلت خورده شود و در هر لقمه ابتدا از تسمیه کند هر که در ابتدا لقمه تسمیه نگوید شیطان
هم طبق او گردد و اول و آخر از طعام نمک چشد و طعام برای نفس خود و عیال خود و فقرا آن در در
زنان را نیکو بود و لذت طلب نکند بلکه اگر حصه خود را لذیذ باشد به دیگری بدهد یعنی ایثار کند و از نعمات اید

گرامی دارد و در جای خوش خورش کرداند و در سنگریزه القادرت بنگرید چه خوردن بر اسکله چنین دست آن
نه نماید حقیقت بشکر آنکه قوت رغبت لطایف منعم صرف شود چون از طعام فارغ شود
در بیت نشسته تجدید وضو نماید اگر چه با وضو باشد زیرا که نور وضو نقل و کثافت طعام را از دل
دور کند و طبعیت پاک و خورش کرداند بعد از فراغ طعام در دکانه بسنگ طعام بگذارد تا گرد و غبار که بسبب طعام
بر روی دل نشسته بر طرف شود بعد از آن زوال در غسل دعا ندیکا و رستیم جند قیلوله نماید
تا بیداری شب با حضور میسر آید و پیش از وقت ظهر برخیزد و تجدید وضو تازه کند و نماز ظهر را بجماعت
ادا کند و برای دفع ظلمت خواب که بسبب طعام بدل لاحق و ابانت قلبیه باز بار دیگر بتجدید نور باشد
مشغول گردد بعد از آن بکلام تلاوت قرآن نماید که افضل العبادات تلاوت قرآن است در خبر
رسیده است که افضل قرآن بر سایر کلام مثل فضل رحمن است بر جمیع مخلوقات امام احمد حنبل رحمة الله علیه
رب العزت تعالی را در خواب دید پرسید خداوندا چه چیز است که بسبب آن بحضرت تو تقرب کرده
حکم شد که بخواندن کلام من پس عرض کرد یارب بفهم یا بی فهم حکم شد که بفهم باشد یا بی فهم

قرآن استماع

و نیز در فضیلت قرآن است که اگر کسی در نماز قرآن ایستاده بخواند بمقابله هر حرفی صد حسنه
و اگر با وضو بخواند ده حسنه اما آداب خواندن قرآن آنکه دارد چون تا ما بدر چه بیان در خبر
رسید که حق آن بجا آرد اول آنکه با وضو باشد و با ادب و تواضع رو بقبله بنشیند و قرآن
را ناظره خواند اگر چه قرآن یاد دارد زیرا که هر که قرآن ناظره بخواند ثواب دو چند می یابد و از ناظره
جمعیت و غلط در یافته میشود و دو چشم نیز از ثواب بهره یاب گردد و سعی کند که در هر شبانه
روزی یک ختم شود یا در سه روز یا کم از هفته نباشد اما یعنی غرض برای اهل مجاهده است
اهل معنی بحسب حال خود و اوفق جمعیت باطن خود هر قدر که تواند بخواند و در ابتدا
شروع اعوذ بالله بخواند فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم در کلام
مجید امر است چه از خواندن کلمه تعوذ قرات قرآن بی دستبرد شیطان میسر آید و منع تسلط
و تصرف شیطان

و انحرف سلطان را نباشد و قرات بلفظ تجارت و تواضع بخواند و حرفی از مخارج
خود برآید و از تحسین ادای حروف قرائت دقت نماید خواندن قرآن نداند باید که استادان وقار
یابان که درین علم درست سعی دارند بیاموزند و طریق خواندن و تصحیح الفاظ درست نماید
و اگر غلط خواند اثم و گناه گرد و اگر خوف زبان باشد و بر دم تشویش نکند بلند خواند الله اعلم و اما حسنه
خواندن تای است لتفضیل عملک السر علی العلانیة یعنی فضل عمل پوشیده بر عمل ظاهر یک
اولیا آنست که نه بسیار بلند و نه بسیار آهسته خواند و جمع کند حواس باطنی را در خواندن قرآن
تا توجه بر آن کند و مشوش نشود و خود را در گریه آرد و اگر گریه نه آید بتکلف گریه کند که المعنی اقرب للعجز
و نیاز است ... عمل که مقروان ... بیشتر دارد و در قدر که تلاوت کنند باید
که تحمل و تفکر و حضور میان ... زیرا که تعلق ... چه خواندن قرآن گویا که تکلم کردن است
با حق سبحانه و تعالی اگر عالم است تامل و تفکر کند در معنی یعنی در اخبار و رسل و امر و نهی و فکر و وعده
و وعید اگر سالک است مستغرق و فرو رود در نسبت حقه مشتاق تر گردد و لقای محبوب
خود را به هنگام خواندن کلام محبوب زیرا که خواندن قرآن بحسب صفای باطن و فهم معانی مزه و حلاوه
بخشد و جمعیت باطنی افزاید بلکه هر حرفی از حروف قرآن نادره ... سری است از اسرار
بیگانه است حجاب نمائی حضرت حق سبحانه و تعالی برای مغفرت جمیع والدین و برادران
و حاجات مومنین و دنیوی فاتحه و اخلاص بخوانند و چون وقت عصر درآید باز وضوی تازه
سازنده و نماز عصر را بجماعت ادا کند و در قبله و مستغرق شود در مشاهده که یک ساعت
مشاهده و استغراق بهتر است از هزار ریاضت و مجاهده و تا وقت شام بغیر از یاد خدا هیچ
سخن نگوید چون هر که با مداوه و شبانگاه در ذکر الهی مشغول شود از ذکر آن
زمان غافلان بحکم آیت کریمه واذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة و دون الجهر من القول
بالغدو والآصال ولا تکن من الغافلین یعنی یاد کن ای محمد پروردگار خود را در دل تضرع

در ترس و یاد کن خدای تعالی را نه باواز بلند در بامداد و شبانگاه و مباش از غافلان
و شرف این هر دو وقت این است که اجتماع فرشتگان روز و شب درین
هر دو وقت میشود الی غیر ذلک چنانچه که هر دو وقت بر در حاجب دولتان کرم حاضر میشود از
کرم الهی محروم نگردد اگر بنده مومن صبح و شام بمحبت تمام در یاد الهی مشغول خواهد شد از خوان
کرم و رحمت الهی و تقدس کی محروم خواهد ماند چون شام در رسد نماز فرض را بجماعت ادا نموده
بعد از سنت موکده دو رکعت نماز برای حفظ ایمان بخواند و بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص
شش بار و معوذتین یکبار قرات کند بعد ازین دو رکعت مواظبت نماید که فضیلت این نماز بسیار است
بعد از ان شش رکعت در هر رکعت چهار قل بخواند و بارواح حضرت کائنات و جمیع صحابه کرام و ازواج
مطهرات و اهل بیت و تابعین و تبع تابعین و مجتهدین و علمای راسخین و جمیع پیران سلسله
خود و بارواح مشایخ دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین فاتحه بخواند و از ارواح طیبه ایشان
مدد خواهد حاصل چون ارواح طیبه بزرگان را هر که بفاتحه یاد کند بان اطلاع میشود
و البته یاد می نمایند بعد از ان کلام در خلوت بخواندن درود مشغول شود و از سر نیاز و اخلاص
بر سید کائنات افضل الصلوات و التسلیمات درود فرستد و توجه بجانب آن حضرت
کند و مشتاق لقای آن در رسد جمال آن سرور شود صلی الله علیه و سلم چه خواندن درود
موجب برکات و مفتاح ابواب سعادت است و خواندن آن درین وقت برای این است
که شاید که بشرف رویت سید الانام علیه الصلوات و السلام در منام مشرف شده و بدریافت این
دولت عظمی سرافراز گردد ان شاء الله و بفضل العظیم فضیلت درود در مقصد اول مفصلا
نگارش یافته اما تجربه در آمده که درود خضری را بجناب سرور عالمیان مقبولیست و در تمام
دارد لیکن افضل درود بموجب احادیث آن است که در نماز بعد از تشهد میخوانند و چون یکپاس
شب بگذرد نماز را بجماعت ادا نماید و بعد از فراغ نماز بخانه در آید و بهنگام داخل شدن خانه [illegible]

محملا دان

مبارکه واجب است خیر المومنین بخوانند اما باید هیچ کس سخن نگوید مگر از باب ضرورت السلام علیکم و هر که ١٠
سنت است بعد از آن بفراغت ختم آمده بعد حفظ اوقات گذشته نماید اگر تمام روز در یاد خدا
و رضاء حق جل و علا صرف شده باشد شکر کند تا الکم لئن شکرتم لازیدنکم ازدیاد توفیق گردد
و اگر بر خلاف امری یا از سر غفلت گذشته باشد باید که بحضور دل از سبب از آن نادم و پشیمان
شود و بکمال تضرع و نیاز بجناب باری استغفار کند که عفو تقصیرات و ورود رحمت بیشتر در محل عجز و نیاز می باشد
در شب طعام بخورد اما اندک بخورد تا گرانی و کاهلی نیاید زیرا که از کم خوردن صفائی دل و لطافت
روح و صحت بدن و سبکی اعضا در دوام وضو و کم خوابی حاصل آید و اگر بسیار خفقانی و گرسنه باشد
وتر بعد از نماز تهجد بخواند چون معلیا اگر در ادای وتر تأخیر کند و در آخر شب کند از دو کاتبان اعمال شب نامه
او حسنات می نویسند نماز عشا یکه وتر ادا نماید اما او بیاد است یک شب اول بخواند و یک شب بعد از تهجد که عمل الحضرت
صلی الله علیه و سلم چون خواب غلبه کند بر بستر خواب آمده فاتحه و آیة الکرسی و آمن الرسول و آیة ان الذین آمنوا
و عملوا الصالحات خاتمه سوره کهف و سوره ملک و سوره قل هو الله بر دو دست دمیده بر بدن مالد و سه
بار سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر سی سه کلمه را سی چهار بخواند و یکبار کلمه لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک
تا آخر بخواند و اگر وضو شکسته باشد تجدید وضو تازه کند که با وضو بخواب رفتن اجر صائم و قائم یابد بعد از آن باید که مستغرق
بود در ذوق آن درود و هم در برابر آن شود بود در استغراق بخواب رود تا خواب او عین عبادت گردد
بیت گران خواب بیدار گردد بمجرد هوشیار شدن باید که دل حاضر و زبان ذاکر باشد طارق بن شهاب
که یکی از تابعین معتبر است میگوید که در سفری همراه سلمان فارسی بودم که صحابه بزرگ است از برای نماز تهجد نشستم
او بر گوشه است مگر قبل از صبح صادق چند رکعت نماز ادا نمود تعجب کردم انقطاع از پیش آن درخواست چون
ببیند بیدار گفت من تمام شب در نماز بودم و رفت که بیدار شدم نمی دیدی که ذکر حق تعالی میکردم
مستعد بود گفتم ای گفت این نماز است تا نجات در هیچ وقت بند باشد و رعایت اوقات و حالات
و آرام نه بیند و در یاد حق تعالی و قیام بر عبادت حیفه لازم گیرد چون کرد این فاتحه گذاشت بنا

بسر کند و بر این طریقه لقای او تعالی نماید سعادتمند کسی که دو جهان مقبول او در دنیا گردد در لحظه
حضور تازه و ترقی‌ها باندازه حاصل نماید و از هر عبادتی مزه دیگر یابد چنانچه بر سفره اغنیا انواع
انواع اطعمه حاضر سازند و از هر طعامی مزه علاحده و لذت دیگر دریابند همچنین سعادت ازلی
به انواع عبادات اوقات جمیع را معمور دارند و از هر عبادت حظی و حلاوتی فرا گیرد و باقی ایام [illegible]
ذخیره سعادتها می‌نمایند که در خبر است که هر روز از روزها بر می‌آید ندا میکند ای فرزند آدم من بر
نفیسه عمر خود را از من دریغ مدار طاعات و حسنات بسیار کن هرگاه که چون شب شود از تو باز نگردم بتو هرگز نرسی مرا
از کارخانه تقدیر الهی عقل کامل و فطرت عالی نصیب شده بجهد و سعی خود را میفهمد و این قدر میداند
که خزینه جواهر انفاس بی‌فایده صرف کردن نه کار هوشمندان است سرمایه عمر را در هیچ ضایع کردن
نه شیوه خردمندان است چه عقل کامل سرمایه گرانمایه که آدمی با هر زیب مزین شود و صفات بهائمی
مبدل الصفات ملکی گردانند و عقل مراد از عقل سعادت است نه عقل معاش و نهایت عقل
نزد بزرگان دین و رهروان راه لقای الهی است که آدمی صورت کردار و اطوار و احوال و اقوال و افعال
خویش در آینه عقل ببیند هر خصلت ناپسندیده که در روی موجود است از آن احتراز نموده بصفات حمیده
موصوف شود چه انسان عبارت است از دو چیز صورت و صفت و حکم بر صفات دارد است زیرا که صورت فانیه
است که در صفات قائم اند از آن است که فردا قیامت حشر یکی بر صفات خود شود ای عزیز الغیبی نزد
کاملان اهل معنی تحقیق شده است که باخلاق نکو شود عبادات بسیار بی‌ترتیب هیچ یکی را قبول نکنند اما
تا نظر نمودند خصائل ناپسندیده و قبایح افعال نتیجه ایذای خود را بصیرت نکو و اخلاقی ستوده نداشته
نمیتوان گردید آنکه هرکه در امر دین استقامت ندارد او بر خطر است و هرکه دل را از ماسوا حق پاک ندارد
انوار ولایت بر صفحه احوال او روشن نگردد و آنکه رضای خلق را بر رضای خالق مقدم دارد در سعادت
محروم گذاشته شود هرکه هرزه گوئی و عیب جوئی مردم اختیار کند هیچ عزت نیابد و آنکه عمر عزیز خود را
بی‌فایده صرف کند اندر دنیا دست بجز حسرت و ندامت نگیرد و هرکه بر جمع کردن مال حرص نموده سبب قیل

[illegible]

دیگر آنکه سخن ناسنجیده و حرف ناسنجیده بر زبان راند و هر کلام بیجا ذکر کند گفتار او را اعتبار در سخن
و بیمقدار باشد و آنکه سخن سخت گوید و درشت روی باشد و در دلها عزیز نگردد و آنکه بحلیه ادب آراسته نباشد از
ادب بزرگان نصیبی ندارد و بمرتبه بزرگی نرسد و هر که خیرخواه خلایق نباشد در رتبه او بلند نگردد و در دلها اعتبار نگردد
و آنکه خلق خدا را برنجاند با مردم بدخلقی کند همیشه در اندوه و بیم و خطر باشد و هر که آتش خشم را آب
حلم و تحمل و اندیشه فرو ننشاند عاقبت غافل باشد و سبکسار گردد و آنکه تقوی و صلاح ندارد از فلاح
آخرت بی‌نصیب باشد و هر که از اسراف نپرهیزد و در راه اسراف مال بگذارد همیشه محتاج و تنگدست باشد و آنکه بر
قسمت حق قانع نشود آسایش نیابد بالجمله از خصلتهای مذموم احتراز کردن و با خلق نیکو خوی بودن و بر سر
عادات ارباب سعادت است دانای خردمند را لازم که کردار نیک سرمایه نجات ابدی داند و بر عمر زودزوال
اعتماد نکند و فرصت را غنیمت داند و از توشه عاقبت غافل نشود و صلاح و تقوی را رفیق خود سازد
و مرگ را بسیار یاد کند و در عبادت حق حیله و عذر امروز و فردا کاهل نباشد و بغیر از حق تکیه خود
پیشه نکند و خوف خدا و غم آخرت از دل دور نگرداند و در جمع کردن مال بسیار حریص نشود و پای
بقا را بدل نکند و هیچ دلی را آزرده نسازد و خاطر فقیران و شکسته دلان بدست آرد
و همواره در رضای کردگار کوشد و در چیزها که عیب باشد همه بپوشد و هر که نیکی کند بر زبان نیارد
و هر که بدی رسد عوض آن نیکی کند و در جمیع حق بگذرد و برضای او راضی باشد و نجات آخرت را از منت استغفار
شریعت داند و کینه هیچ کس را در دل نیارد و درشتی را بملایمت بدل کند و عبادت حق تعالی را بغرض
آلوده نکند و خالصاً لله کند و طمع نکند و از بیستان بکوشش دل آسوده و در پی لقای بزرگان
خود سازد و خدمت خلق را بر خدمت خلق مقدم دارد و دنیا را بدان [illegible] نشمرد و از [illegible]
در طلب نکند و در نفع خود زیان دیگران نپسندد و در صحبت که لایعنی باشد نه نشیند و ادب
بزرگان نگاه دارد و هیچ احدی [illegible] و درشتی ننماید و بجز راست سخن نگوید [illegible] اخلاق [illegible]

خدا را سپاس که سرمایهٔ عظیم دولت را حصاری است محکم اما این معنی را بدان که اخلاق مذمومه
در زمان طبع راسخ تر گشته باشند بغیر از طاعت و عبادت بر طرف نگردد و دواعی غضب و آتش
شهوات جز بریاضت و مجاهده منقطع نشود دانی سبب چیست که اکابران دین سالهای نفس خود را
در بوتهٔ ریاضت گداخته تا آنکه بواسطهٔ آن دل را از صفات مذمومه پاک کرده‌اند تا که گوی
عشق از میدان ربوده‌اند بلکه وقتی که کار حسبه جولان نموده‌اند در روی سوادی نموده الخ کرده‌اند
این مکر ز طبیعت انسان بوده آن ای عزیز جمیع که بریاضت و مجاهده نفس را مقهور گردانیده‌اند و خود را
در محنت طاعت انداخته‌اند کلاه اقبال بر سر ایشان و قبای سعادت در بر ایشان دیگر بندگان دادگار ایشان
و عنان توفیق در دست ایشان آگاه باش دلیری مردانه وار درین راه باید نهاد اندیشه نما که آدمی را در دنیا
برای چه آورده‌اند و از چه سبب اشرف تر از جمیع مخلوقات گردانیده و اگر برای خوردن و خفتن
و شهوت و آرام نشستن آفریده باشندی که حیوان نیز شریف بودندی حالانکه آن همه را حق سبحانه و تعالی
برای خدمت تو پیدا کرده و ترا خاص برای خود آفریده و بدانکه زمین و آسمان بر بندگی [illegible] ترا
تو را نداخته باشی هشیار باش و حیات چند روزه را غنیمت شمار [illegible] و بر کدام امید تکیه نموده
چون عمر را مهلتی ندید [illegible] که کدام دولت اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا
یستقدمون [illegible] از عالم دنیا بر بندد [illegible] و کدام دست
نجات داری مادر و پدر و زن و فرزند و برادران و دوستان [illegible] خار و خس را
و سعادت [illegible] دولت [illegible] شده‌اند از مقصود باز مانده‌اند
تمام دنیا و خزاین ممالک در تصرف تو باشد آخر [illegible] بگذاشتنی است و تنها زیر خاک رفتنی است
که سلطان سکندر در وقت آخر این وصیت نموده که هر دو دست مرا از کفن بیرون خواهند گذاشت
گفتند چرا گفت تا عالمیان بدانند که از عالم دنیا تهی دست میروم و هیچ چیز همراه خود نمی‌برم [illegible] چون

[illegible]

مرده برادر گور نهاده شد آن شب کسی دید که روح آن میت را در کالبد وی باز آوردند و او را زدند که ای عزیز تو بار کسی مانده بودی
و مار از تو بیش مرده بودم چرا از عبادت بگریخته بودی اکنون از ما فوت شد عمل چرا تدارک آن نکردی و
استعداد خود را باطل کردی ای کاش سبحان ما لعقلاء چه مدهوش غافلیم با وجود اطلاع المعنی اصلاً متنبه
نمی‌شویم ای عزیز از همه وقت با خدا مشغول شدن دولتیست عظیم و اگر چنین میسر نباشد
اکثر اوقات با خدا باش و اندک وقت بکار دنیا چون زندگانی این عالم فانی زیاده از ایام معدود
نیست دانای خردمند آنست که تمامی اوقات در یاد خدا صرف کند تابع هوای نفس نشود چه
مانع سعادت جاویدانی همین متابعت هوای نفس اماره است آدمی را از راه خدا باز دارد و همه بار از خوشیها
بر خلاف امر رب الارباب از آن روان جلوه سبب نفس را خاصیت است اگر شیء در یک امر محکوم و منقاد او گردد در همه امور
امور میخواهد که حکم من روا گردد و پس نفس نیکو دانا نیست که نه بر باب جهاد اکبر جهاد با کارخانه اسلام مقرر است
چون نفس اماره بر باب النفس الاماره بمقام مطمئنه رسد و فرمان بردار و مطیع گردد این دارای است
رجال یا ترا عالی علیین نسبت و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی
ای عزیز نیکو نگاه کن هر خرابی و قباحتی که در خلایق پیش آمده و خواهد آمد بسبب نفس بوده است
چه نفس دشمنیست بغایت بزرگ نهاد بیگانه نیست بظاهر آشنا هر که مطیع و فرمان بردار
او گردد از خدا دور تر افتد و اگر خلاف امر او کند زیبا بیافت مجاهدت بود را براه راست سعادت قرب رسد
چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر فرمودند یاران سوال
کردند که یا رسول الله جهاد اکبر چیست فرمودند که مجاهده با نفس خود پس که سرور عالمیان صلی الله علیه و سلم مجاهده
نفس را بر مجاهده کفار ترجیح داده است طالب حق را نیز می باید که همه وقت بر خلاف امر او کار کند
و همیشه بر وی غالب بود تا از مجاهده یا انحراف نورزد و شب و روز در رضای الهی کوشد اما بعضی را
مدار آن که نفس در طلب در ... او را با انواع ریاضت کرد و تباز یا نه مجاهده هموار کنی و در زیر بار

وکسیکه خواب و غذای وی در خلوت نشینی ضعیف و نحیف گردید هیچ ریاضتی برای تزکیه نفس بالاتر از تزکیه نفس

زیاده تر از این چهار وصف نیست خواجه عبدالله سهل تستری قدس سره گفت که جمیع حسنات و خیرات

در این چهار خصلت نهاده‌اند و بدین چهار خصلت ابدال بدرجه کمال رسیده زیرا که کم گفتن

ریاضتیست که نفس را از آن شکسته شود بلکه این چهار عملیست کم خفتن و کم خوردن و کم با مردم

بودن چنانچه فوائد و خصائل هر یک بیان کرده می‌آید بدانکه فائده کم خوردن آنست که معده خالی

دارد و باید که خوردن چیزی بر شهوت طبعش غالب نباشد واردات فیض الهی گردد و شهوت بروی غالب

و همیشه با وضو باشد و سینه و دل او پاک باشد و پر نگردد و خوابش کم غلبه کند و بر خلق خدا شفیق و رحیم گردد و هر چه

گرگ کند لذت آن دریابد و شیطان از وی بگریزد لقمه‌ایست که شیطان بگوید که اسیری که دور باز

لمه با او مبالغه کنم و کسی که در خوراک از وی می‌گریزم حضرت خواجه باقی بالله قدس سره می‌فرمودند

دودی از معده او بر خیزد که منجر به فیض می‌شود و ارواح طیبه را که وسیله فیض اند مقابل قلب ایشان باز

رونده این راه باید که طریق توسط اختیار کند نکته آنکه اگر سیر می‌خورد راه فیض الهی مسدود و اگر ترک طعام

میکند ضعف و بی‌طاقتی غالب آید و از عبادات و از کسب کمالات محروم ماند در جه توسط است که

سیر خورد و نه ترک طعام کند که حق سبحانه کلوا واشربوا ولا تسرفوا فرموده پس این توسط را الکل و اشاره

طریقه اهل استقامت است که خیر الامور اوسطها محبوب مجدد الف ثانی قدس سره می‌فرمودند

شخصی است که ترک طعام کرده و شخصی دیگر لقمه چند از طعام لذیذ چشیده است لیکن از آن

خود را کشیده و از آن شخص ترک طعام کرده این شخص فضیلت دارد زیرا که این مجاهدت با نفس

شدید و نهایت سخت است در رسائل علم سلوک بعضی مشائخ متقدمین نوشته‌اند که

ما که لذت ... ابتدا ... و حد وسط را الکل داشتن برای مفعول کافیست

غالب رحلت ... لطعام دراز نکند که درویش را با غلبه اشتها طعام خوردن گناه است از مواله

الابن ...

الوان رو نیاید پس هر که پرسیدند که درویش کدام کس گفت شکر دو قیتی طعام باشتها خورد و چنانکه نتواند سعی در تحصیل حلال
کند که پاک و حلال از شبهات باشد هر لقمه حرام خورد صفات حیوانیه از آن پیدا شود و بر روح مستولی گردد
و شیطان راه یابد و خواطر فاسده در دل پدید آید ظلمت گیرد و جمعیت و شوق طالب بر باد رود از آن همت که درین زمانه
ذوق طالبان را چند امور بلقمه حلال جز آن که احتیاط نمی کنند ظهور اسرار معانی و ذوق و شوق و صفائی
وقت کمتر می یابند و کار پیش نمی آید همان قدر خورد که فی الجمله برای عبادت قوت حاصل آید که نفس را آن قدر داد از روایت
چون نان باید آدمی نفس را بر گستاخ سوار را اگر بسیار ضعیف گردد از کار باز ماند و در راه نتواند رفت و طعام خوردن بیک جا خورده شد
بغفلت خورده نشود ممکن نیست که جمعیت و صفائی دل حاصل آید بلکه بر سر طعام سالک را می باید که با وضو باشد و وقت
لقمه طعام سخن بیهوده نگوید تا ظلمت غفلت بر نبندد و طعام اثر کند دویم فایده خاموشی است چنانکه حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و سلم فرموده که عبادت ده جزو است از آن جمله نه جزو خاموشی و یک جزو عبادات دیگر آن است که حضرت ابوبکر
صدیق رضی الله عنه سنگریزه در دهان نگاه داشتی تا سخن بیهوده گفته نشود چه در زبان آفتی است
که هیچ عضو از اعضای انسان نیست که بلائی که بر سر می آید بسبب گفتگوی زبان باشد و کلام بیهوده است و هر ظلمتی که در دل
افزاید از کثرت کلام است بیفایده است که از روزی که حق تعالی ایجاد جسم آدم زبان را پدید کرد
اندکی زبان مقصود از آفرینش تو همین است که غیر نام من و جز کلام من نگوئی اگر غیر از آن
چیز دیگر گفتی خود را و تمام اعضا را در بلا مبتلا کنی چه زبان بار بسی اعضاست اگر زبان بیکار شود
همه توابع بیکار شود در جمعیت و ذات نشیند پس سالک را باید که مرغ زبان را در قفس دهان
بند دارد و کمال اعمال را محافظت دارد و سخن کمتر گوید تا از جمیع آفات رستگار گردد و از گناه کبیره و صغیره بعضی از
غیبت و دروغ گفتن و سخن چینی کردن و دشنام دادن و فحش و استهزا نمودن و کلمات کفر گفتن
محفوظ ماند آن عزیز کم گوی شیوه ارباب کمال است طریقه اهل وقار است [illegible] المعنی اگر جار دیده
هر حرفی که بزبان هیچ جا نباشد [illegible] حضرت احدیت

سستی آید بهکوبه از قصه خواب و حکایات لا یعنی و نشر دل شود اما لطیفی مقام سخن گفتن بهتر از
خاموشی است اگر برای کار نیک لقلقه رخ دهد لقلقه کند مانع نیست چنانچه در میان دو کس آشتی
دادن یا پند و نصیحت دین کردن یا شفاعت برادر مسلمان نمودن یا برای احتیاج محتاج
کلمه خیر گفتن یا مسئله از مسائل شرعی بیان نمودن این همه مخالف قدر که مختصر باشد و از طول نیت
نگشته در اما فایده کم خفتن بدانکه دولت شب بیداری لغیب خیریست که شمار آن نت
آز یا بند و عشق و شوق حق تعالی بروی غالب باشد جز شب زنده داشتن نیست و علاج
خواب بهم زدن کار ستوده باز آن نیست و مخالفت هوای نفس کردن شیوه مردان است
و حال شب را خاصیتی است که در روز اصلا نیست اگر در شب ساعتی بجمعیت دل خدا را
یاد کند بهتر از آن است که تمام روز عبادت کرده باشد بجهة آن که نزول رحمت الهی در وقت
عبادت بیشتر در شب است و عطاهای مخفی از نظر اغیار برای مشتاقان در شب برفع
حجاب دوری است و حال عاشقان نزد در شب است محل فراغ عبادت عابدان و آرام گاه ذاکران
شب است چون عاشقان را شب خلوت خانه است که راز و نیاز بحضرت بی نیاز به شنود
عرضه میدارد. شبهای یک جهتی او دوستان را می تابد چو روز رخشنده. این شمار شبها
باز و نیست تا بخشند خدای بخشنده ای عزیز تمامی اولیا و اصفیا که بدرجه رسیده
متفق اند بمعنی و هستند هیچ طالبی بغیر از شب بیداری بمطلوب نرسیده و هیچ سالکی
خزینه عبادت و گنجینه سعادت بجز شب خیزی حاصل نکرده دولت شب اگر
خواهی خیز شب را زنده دار خفته نابینا بود دولت به بیداری رسد زیرا که صد هزار
بلا و فتنه بر هم زنان و چند او درپیش می آید و دل را کند و بر ظلمت میسازد و در شب خیزان
جمعیت هیچ خبر روند پس سالک را باید که کار خود را در شب مستحکم نماید تا هیچ ظلمتی و کدورت

[illegible]

درود زاز بکنند لغلست که حجابات شبانه روزی بسته بر چراغی از نور الهی روشن شود و حجابها که در میان بنده
و خداست مرتفع گردد اکثر بسیاری از سالکان نظر نقیب و خطابران تنها حقیقت بیدار شدن را
بیدار شدن اللیل بر زمان ندانسته اند و نماز صبح را بوضوء عشا خوانده اند مادر بین زمانه از سالکه قصور می‌نمایند
یکپاس از اول شب خواب کنند ولیکن چون نفس آدمی سالها بر عادت خواب خو گرفته باشد
یکبار دیگر حصول بیداری از مشکلات است هرکه را آرزوی این سعادت باشد باید که وقت
قلیل قلیل نماید که قلیل از جهت بخشش طبیعت و مقوی باشد سنت پیغمبر صلی الله علیه و در شب
طعام را اندکی خورد و بستر خواب دور تر دارد تا نفس بدان میل نکند و بعد از آن زعفران
استراحت نماید و پس از نصف شب برخیزد چنان نکند که اول شب بیدار باشد و وقفات آخر
شب را فوت کند زیرا که تمام شب خوابان نفس را نوبت از غرایب است در رحمت حضرت رب العزة
برای بیداران آراسته نمایند و در آخر شب قسمت میکنند باید که در قسمت خود را محروم نکند و
واگر خواب کند که دران سنت است باید که برای دفع کاهلی دست به دست کند تا قوت عبادت قوی
ترک کند دوم آنکه خواب کنم تا هیچ گناهی و معصیتی از وی صادر نشود سوم دیگر اِلکتابی حظ از آرام
برنداد ابی مستحبی است بسی بار یک بشش بیش سالک را باید که با وجود این همه ریاضت
طریقه عجز و نیاز از دست ندهد و حضور الغفار نشیند در دهر و تمامه اعمال خود را تمام داند نظر بران نکند :::
و این معنی را از یقین دل بداند که کار بعنایت و فضل الهی است نه بکسب عمل و اگر معاذ الله
کسی که خود را نظری داشته باشد او مدعیست که نفس خود را بنظاره خوش میکند الحقیقة
ترک ملاحظة العمل لا ترک العمل مراد آنست که بیک بار کند و اندک و اندک بلکه
کرده را نا کرده انگارد تا نظر برایشان نیفتد و نیز از غرور چه الشعر گرائی دین گفته
آند اگر سالک عبادت در عجب آرد ترک آن بهتر است از کردن آن زیرا که عجب بدترین

کاری دیگر هم تربیت نیوان است بسیار بکوشش آید که هر چند بکنی دل بیکار دان ای عزیز تا آنکه سالک
از طاعت خود نظر برندارد و فهم اکه عبادات خود را برنگ معصیت نداند بدرجه مردان نرسد اگر شب
دو رکعت نماز نماید و بر روز بان فخر نماید خرج کجی بیاز ابلیس گشت که گفت من از مردان هستم
که از مشرق تا مغرب برای سجده نماید همه اوقات روز و شب در عبادت صرف نماید باید که خود را
مفلس و ناتوان داند و بسبب عبادت بر هیچ کس فضلت نشمرد و خود را عابد و زاهد نه نماید بسیار است
این چنین در غرور بوسیله شب بازان است بدرهمان بر کنجشک کجا گنجد بسیار کر دریج گم کرده
شدند و از عبادت خود شرمنده و شرمسار گردند و متاع خود را از راه زمان لایستاید برند
بزرگی کرد که طاعت و معصیت چنانکه از آن نیست بلکه طاعت است آنکه بنده را بحق نزدیک گرداند
امام جعفر صادق رضی الله عنه پرسیدند که کدام طاعت است که از حق دور کند و کدام معصیت است
که بحق نزدیک گرداند گفت بر آن طاعت که اولش امان بود و آخرش عجب بنده را از حق
دور کند چنانکه ابلیس که اولش طاعت بوده و آخرش عجب و بر آن معصیت که اولش خوف بود
و آخرش عذر آن معصیت بنده بحق نزدیک گرداند چنانکه آدم علیه السلام که اولش فرمانی بوده آخرش
عذر بلکه از معصیت توبه و از طاعت عذر لیکن آن طاعتی که در عجب اندر دور دریا انداز و آن بنده
اگر طاعتیه محض خالصاً لله باشد نه ریا یا از روی محبت و اخلاص و نفس امده خالی بود ترک بخشش دوست
فرست زیرا که هر فرد در ادای حقوق بندگی و عبادات خود را ناقص داند قبولیت
گردد و نکته عارفان است که سالکان کامل هیچ طاعتیه خود نسبت نمیکنند و خود را در میان نمی
چنانکه عوام همه فعل بر نسبت خواهی همه فاعل بیند اگرچه کار از دست از کار برندارند لیکن نظری
بر آن ندارند لیکن نظر ایشان بر آن ندارند لیکن نظر او بر حقیقت المعنی یعنی که کشفاً برابر
منکشف شده که آدمی را در حقیقت هیچ طاقتی و توانائی از خود نیست قوت همه قوی و

توانا

یعنی توانائی صفای روانائی و کم بابت دوستوائی بسته است براه کرم و عنایت حضرت حق سبحانه و تعالی است
در حرکات و سکنات و افعال بر جمیع بنده هم عبارت نیست پس عبارت از جمله این حق و معنی
دیگر برا ملک حفظ الکافرون از کار حال داد ندانسته است چون سالک تا که در بند دوئی دنیا و دین
گرفتار است افعال خود را بخود نسبت میکند لیکن براه که از این گرفتاری نجات یابد و از بیرون اوصاف
و کمال استهائی گردد معنی لا فاعل فی الوجود الا الله حقیقت لا تحرک ذره الا باذن الله بروی منکشف
شود هیچ کار عشق را بخود نسبت نمیتواند کرد و حرف انا را بر زبان نمیتواند آورد و السلام بلبل را
شربها ازین مشرب نصیب کناد بحرمت النبی و آله الامجاد   در بیان فواید ذکر و غفلت از ذکر
حق سبحانه و تعالی ذکر کما ینبغی بتوفیق خواند دیگر آن ای عزیز که پرده غفلت را از پیش خود برداشته و آینه
باطن بصیقل ذکر صاف نموده و قفل دل را به نور محبت الهی منور ساخته سینه او خزانه اسرار الهی گردیده
و دلش محیط انوار سبحانی گشته اگر خواهی که از شرف دوستی حق مشرف گردی این دولت
عظیم دریابی جمیع علایق را از سر انداخته بذکر الهی مشغول باش که آن ثمره دوستی
حق است ذکر فراوان است من حرفش اگر ذکر محبت حقیقت دوستی حق تعالی و دوام انس است
با او تعالی و تقدس روزی موسی علیه السلام اندر مناجات گفت یارب چگونه دانم که دوست تو ام
دوستی تو ندانستم کرده است فرمود الله تعالی که گوینده ذکر من دوست منست و غافل از ذکر من دشمن
منست پس طالب حق را باید که بکثرت ذکر فقاد دل را که محل ظهور انوار و اسرار حضرت
کبریاست از خس و خاشاک خواطر براننده پاک و صاف گرداند تا بمنصب دوستی
سرفراز گشته در زمره دولت حقیقی گردد مظهر اسرار خواجه عبدالله احرار قدس سره گفت
ذکر جان نتیجه است که جمیع خواطر از صحرای دل متفرق گرداند و نامی و نشانی غیر در باطن نگذارد
چون باطن از غیر حق منزه گردد و دل از گرفتاری ماسوای نجات یابد مشاهده ذکر حق گرداند

دانچه مطلوب و مقصود است حیله‌گر شده اگر این سماوات منجز است هیچ لحظه از یاد حق غافل مباش که
دراوقات شبانه روزی باید که آدمی مستغرق باشد که بنا بر حدیث قدسی بر وی گذاردن است و فلاح و نجات
مربوط به ذکر کثیر است قوله تعالی واذکروا الله ذکرا کثیرا لعلکم تفلحون لیکن گرفتاران دام طبیعت از این یاد دست چه خبر
و محجوبان خواب غفلت را ازین بیان چه اثر است علت این است که داند بوی عشق
چند را از گوشه ویران پرس چون عاشقان سرمست باده جام محبت الهی اگر یکدم از یاد
خداوند غافل شوند از کمال تاسف دریغ و درد و حسرت تا زیر دندان دم را دم مرده پندارند از این که
ذکر حق نیامده دم درون تازه و شوق بی اندازه می افزاید باطن را از ماسوای حق صفا گرداند و ظلمت
نفسانی و کدورات باطنی مرتفع سازد و خطرات مالایعنی ... و نور حضور دست دهد اسرار معانی در زمره
در حضور و آگاهی بخشد و فنا و تجلی انوار الهی مقصود همه سالکان در درون شان باشد
نیست بلکه نفسیکه با ذکر رحمت غیر و بی یاد حق بر آید نزد سالکان وزر است از دنیا در گذر ورد نباشد
بلکه آدم عارف انسبت جسد را از دنیا و ما فیها فدای آدم باید کرد نقلست که روزی
که سلیمان علیه السلام از مخبری شنید که می گفت حق کسی را نه دنیا و ملک سلیمان بخشیده و ملک عظیم
داده است که هیچ آفریده را نبوده و نخواهد بود سلیمان علیه الصلوة والسلام گفت ای یار الا
بگو که از ثواب یک تسبیح از صدق و اخلاص در دیوان مومن موحد بهتر ازین ملک
است که سلیمان را داده اند زیرا که این ملک فانی است و ثواب آن تسبیح باقی و در
باقی اندک بهتر از فانی بسیار است و خوشش گفت بزرگی هر که از حق اندر دل با محجوب و مبتلا
است در عالم بلا و رنج است اگرچه کلید خزاین ممالک در دست وی است و هر که از دنیا
نواکه در بینش حق تعالی در حضور است در هر دو جهان مسرور و مغفور است دراز جمیع افتاد در بهشت
نقلست که حضرت عزرائیل علیه السلام را قبض کردن جان بندگان از بنده‌ها امر

حضرت حق را

حضرت عزرائیل از جناب آن بنده را تفحص کرد بهر زیارت بحضور عزت مناجات کرد الهی
برای قبض کردن جان فلان بنده که فرمان شده بود در عالم دنیا نمی‌یابم حکم شد
که آن بنده در ذکر ما مشغول است تا که او در یاد است تو او را نیابی مگر آنکه غافل شود
اما تاج این سعادت بر سر هر کسی نشد و این طبقه است هزاران نیست بدیشان هر دون
همیشه نشد ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم هر که را سوی گنج ار ره بدل
هر گدائی اندرین ره آشنا بدی چشم کو تا گنج در جهان گوش کو تا بشنود اوصاف آن
لیکن هر دلی که از شومی غفلت و کثرت گناه سخت و سیاه شده از ذوق و لذت ذکر
حق تعالی محروم است الا المؤمنین را ابدا که در یاد حق تعالی چه لذتها در حقیقت است والعبد که یکدم غافل نباشد
خواجه سری سقطی قدس سره همیشه در دعا گفتی که خداوندا هر گاه عذاب کنی مرا به هر چه خواهی
کن لیکن به حجاب محجوب مگردان که طاقت آن ندارم چه بنده ذات و نعمت عاشق قائل
با حضرت احدیت [illegible] و جنت مشتاقان یاد حضرت احدیت عاشق در مشاهده
دوست زیست یافته هر چه بعد از آن ماسوی را شغل نمود از ورای او دست کشید گر
حق تعالی خواهد که از کرم و عنایت خود جرعه محبت بخشد و خلعت [illegible] بپوشاند
او را بپا آخر مستغرق در یاد و توفیق این سعادت رفیق وی گرداند چه سعادت ابدی
دولت سرمدی آنچنان حاصل آید صد هزار حسنات و برکات و خیرات از نتایج
غفلت است چنانچه در پس این صفحه حقیر قادر است شکل با ادب سری میفرماید در امیطلب درجه بهشت
که اهل بهشت را هیچ حسرت نباشد بالاتر از این در بهشت نخواهد بود که یک لحظه برایشان در دنیا بی‌یاد
حق گذشته باشد پس چه احمد را از این حالت محروم باید داشت و عمر را که الآیه لقد کرمنا
و معدود است بهر های دنیای فانی که سراپای وفا نیست مصروف باید ساخت اگر چه دنیا و لذتها
دنیا بظاهر شیرین باد برحلاوت است لیکن فی الحقیقة سمی است قاتل و متاعی است باطل مجال از

در یاد کمال او غفلت افتد هر قدر که یاد قرب تر از حق لهذا تعلق دل یاد علائق غفلت
و دوری از وی آن نشان سعادت هر که عقل کامل دارند فی الحقیقه عمده او نشود او را
مقصد اصلی نه بند الله لقلب دنیا همیشه طالبان خود را ندا میکند زنهار برین مغرور
نشوید و فی الحقیقه می نشوید و نباشید اگرچه اول کنار رنگ و بوست با خبر باشید در سر در
دنیا کن آخر سرای پر فتور هر که او خیم او را کند خیم خرم آن کس که نقد بدهد ترا ها ها
جز بست [illegible] نوش در دنیا این سرا ها اسکار زد دانه پنهان دام او ها خوش نباید از ابتدا
انجام او ها لیک در در خور خبر یابی کز حبیب ها [illegible] که مجبوبه ازو بیت یا مرغ
دانا کی خورد دانه ز دام ها همچنان کز دام دنیا این عوام ها هیهات هر چه از دلکهای اعتقاد
ابلیس بند است هالال [illegible] زنگی و الا [illegible] که فی الحقیقه طرق او نشده در طرفه
نظر نکته شفیقه حجاب آن گذشته و روح مرغ [illegible] را ازین دام گاه رهانیده یا علی
علیین رسانیده اما مراد از دنیا نه همین درم و دینار و جاه و حشمت [illegible]
در حقیقت دنیا آنست که هر چه از خدا غافل نماید و دل را از سوی خدا نه رباید اگر دنیا
دارائی داریم بفراغ دل و ریا خدا باشد بهتر از فقر که غافل باشد پس هر چیزیکه سالک را
از خدا باز دارد او را ترک دهد و یکتا با حق مشغول باشد جز حق [illegible] هیچ چیز دنیا [illegible] نکند
و اگر ترا قبول نماید و دری روز [illegible] سعادت بر تو کن [illegible] حقا که هیچ خیر در فانی [illegible]
همه اجزای دنیا دما [illegible] تسبیح [illegible] لقلب همیشه که حق [illegible] ندا میکند که ای
هر که خادمی درگاه ما میکند تو خادم او باش و هر که خادمی تو میکند او را در بسته در رنج
دار [illegible] بعضا [illegible] خادم دنیا هستند [illegible] را دنیا خادم هستند جمعی که درد سر زد
دل را در محبت دنیا داده اند و بجای محبت او درد سر زانها آورده چون جان و جگرا
او را عزیز میدارد و چون مار در گنج [illegible] نصیب [illegible] به پاسبانی او [illegible] شد الغا خادم دنیا اند که [illegible]
از [illegible]

از غیر حق برگرداننده عشق و محبت مجازی حقیقی است آب اندر رتبه نیستی دنیا بر ما حاصل به سبب آن شنیده از ذکر روی ما
اول آنکه چون بنده ذکر آغاز کند دلش حاضر شود که بجای می‌رسد که حضرت مقدس را بدیده
می‌نگرد دوم آنکه خداوند تعالی به برکت ذکر ذاکر را از معاصی دور می‌دارد سیم آنکه چون بنده ذکر
بسیار گوید شرف دوستی در دل او مستحکم گردد چهارم آنکه هر که در ذکر بمیرد در ذکر حق تعالی در گور
مونس او شود و در حشر اندر دریای حق گردد پنجم آنکه هر که خدای تعالی را یاد میکند در خبر است که حق سبحانه
و تعالی فرموده است بنده را اجری داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی آینه نعمت بزرگی
از این تمام و آن این است که گفتم فاذکرونی اذکرکم یعنی چون مرا یاد کنید من شما را یاد کنم نقل
است که حق سبحانه و تعالی وحی کرد به موسی علیه الصلوة والسلام که ای موسی کنا کاران
را خبر ده و بگو تا مرا بسیار یاد کنند تا بر کرم خود در حجاب کرده ام هر که مرا یاد میکند او را یاد میکنم پس
کدام سعادت از این خوشتر خواهد بود که حق تعالی این بنده را بنام خود بخواند و چه شقاوت
از این بدتر باشد که یاد خدا را استعداد از این مراتب عالیه خود محروم دارد چون هر که از عقل کامل
بهره مند نیست باید که اندر نعمت فکر نماید از علیکه حق سبحانه و تعالی این بنده ضعیف را پیدا کند
و بایست در بستر شبهای فرزند فرماید آن عمل از دست رها کند در شب و روز نشسته و خفته و بیدار و
همه‌جا از ذکر غافل نباشد و این جمله را از دل می‌باید لیکن نوکر خفتن شغل ادب شنیده از
حق فارغ گشته آمد آمدن و نیامدن و دنیا و دنیا را برابر است اگر بیابند شاد نشود و اگر نیابد
در طلب آن غمناک نشوند در هر دو صفت یک حال بر رضای حق تعالی راضی آمدند و یک رو با خدا
مشغول اند الهی اولیا و اصفیا اند که دنیا و مافیها خادم ایشان است چنانکه مضمون حدیث قدسی است ای بنده
مرا بکن تا من نیز از آن تو باشم و آنچه مرا است نیز از آن تو باشد پس ساده دیده کی ان نیز دو اعتراض کنند که بسیار
از اولیاء در دنیا منزل داشته‌اند دنیا اقبال کرده است و با خلایق و زن و فرزند اختلاط می‌نمایند بشنو این سخن است

باریک بدانکه بنیاد دستها بر باطن است بر ظاهر چون دل اینها که خلاصه وجود انسان است مشغول بود چند
چنان محو می گشته که تعلقات ظاهری مانع توجه بمقصود حقیقی نمی توانند اگرچه ظاهر با همه
آمیخته باشند لیکن دل را سوای حق بهیچ کس نظر نباشد و محبت هیچ چیز بر دل نه بندند از برای آنکه
دل نظرگاه خالق است و ظاهر نظرگاه خالق است چنانچه در خبر آمده است که ان الله لا ینظر
الی صورکم و لا الی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم دنیا بگیر چون دل عارف محیط انوار الهی و معدن اسرار
نامتناهی است تجلی همه مصروف او است بر بالا نیاید دل نه بر بالا یا ب انگ ای بر سینها باطن
منجواست از اسکیج ظاهر حق تعالی میگوید که نظر بر دل است نه بر ظاهر که آن اب است زد
صد آن زر که میارد بر غیب حق بگوید دل بیار ای بیخبر اما امتیاز آمیخته که ظاهر با خلق باشند
و باطن با حق بجز کمال عشق راهی نیست و غیر از سلوک اهل کمال بر راه خدا و قطع تعلقات
ما سوی الله هیچ یکی را حاصل نشد و این درجه خاص بر عارفان اهل کمال و کاملان
صاحب ارشاد ثابت است که باطن آنها بحق ... و توجه ظاهری بجانب خلایق آن
هر دیگر نیارد موجب نقص نگردد چنانکه از مقام فنا بدرجه بقا انتقال کردند بقوت کامله
بهر طرف توجه میتوانند داشت و این مقامیست که خاصه اهل صحو است للاسالکی که
همین سر مست جام فنا است و سکر بر وی غالب است بغیر حق بهیچ چیز توجه نمیتوانند کرد زیرا که
همه اشیا در نظر او معدوم و فانی گردد و هیچ مقصودی سوای یک مقصود در دیده شهود نماند چه او بجایی رسیده
که در بحر فنا غوطه خورده و در گذشته بود ذات حق تعالی مستور گشته است غیر حق ندارد و غیر حق
نه بیند و جز حق نگوید معینی بالعرض نطقی بر صفحه احوال روشن گردد هر لحظه میگوید قدس سره
السامی گفت سی سال است که با خدا سخن میگویم و از خدا میشنوم خلق میدانند
که با ایشان میگوید و از ایشان میشنود و این کمال درجه فناست که بسبب غلبه حال و ظهور ماهیت ... دعا

ادای وجه

دست همه مخلوقات از نظر بینش لطف ربانیت خسته از کمال سلوک در راه استوار حق هیچ گرد او ندیده
در باطن وی جلوه گر نیست هر جا که می‌بیند او را می‌بیند و هر چه گوید یاد او گوید و هر چه
شنود از او شنود و فرد اندرین راه نگنجد مال تو یا تو نیست در میانه یا که او لیکن چون
به سبب علایق مادی و نوعی اندیشه‌های پراکنده گرفتار بیماری‌های غفلت شده و از
یاد جمال حضرت احدیت محروم مانده رستگاری او از این بیماری‌ها نیز از این
است که روزی چند اختلاط اهل دنیا و صحبت ناجنس یکسو نهند و از علایق و عوایق دنیوی
ترک نمایند و تلخی‌ها بر نفس نموده معجون ذکر مداومت کنند تا مرض معنوی که غفلت است برطرف
و صحت دل و حیات جان حاصل آید چون زندگانی جسمانی از اکل و شرب است همچنین حیات
و تزکیه جان از یاد حق سبحانه است در کشف الاسرار آورده که حیات بشریت دیگر
حیات معرفت دیگر عوام به حیات بشریت زنده‌اند و دوستان خدا به حیات معرفت زنده باشند
حیات بشریت فنا پذیرد و حیات معرفت تا ابد الآباد قائم باشد المؤمن حی فی الدارین مراد
این حی معرفت الهی است معرفت موقوف بر حیات دل و حیات دل نیز از یاد خدا
سبحانه ما سوی جل جلاله و معلوم باد که معرفت بر دو قسم است یکی بطریقه استدلال
مخصوص علمای اهل ظاهر است دوم کشف و ذوق که خاصه اولیای ارباب باطن و آن موقوف است
بر تصفیه و تزکیه و شرح این احوال دراز است چون جماعه که به مقتضای سعادت ازلی از تقلید
رسم و عادت پا فراز نهاده در پی تحقیق رفته‌اند و در راه عشق و محبت طلب لقای حق سبحانه و تعالی
شده‌اند همه دم از یاد حق غافل نگشته و از آن همه ذوق و حال از کثرت ذکر یافته‌اند
به وسیله ذکر در بزم وصال شتافته‌اند از آنجا که ساقی ازل قطره محبت و شوق در کام

جان عاشقان چگونه به بزم نیاز سعادت ازلی نفحه‌ای با حق بی‌نیاز بندد جمیع علایق
را اگر جوانان این شیشه را با لگد زده دم بدم مستغرق بذکر الهی شوند اینجنس دل ایشان از زنگ دگر
دگر گشت فتوح روح ایشان بپیاله ذوق و شوق چه مشتاقان بزدند بدم از شرزگی نه و سقیم
را هم بشیر ایشان طهور اجر بی محبت بسرا کی تبه فی همه علایق را که شوند اخت و نظامی
ملوفات را بر جان زر بیان گذاشته همت بید آن عادت که دنیا بند در تا جایگاه روز کنم ثمره آن به تشنیع
و ندای السبیل عبدی بگوش جان المثنوی کس بر که دل را ایقانی که در شنیده از تفرقه در گرد آید
رهانیده هر کسر الهی که کرده بر اولیا و سیر اولیا القیامت علیه السلام مواظبت نماید و هیچ کاهی از دو گر آرام
نه بیند بیدار و دو محبت گردانده همای دیگر ست که سرمایه مفلسان چراغ کلبه عاشقانست که دل مرده را
زنده گرداند و طالب را بمطلوب رساند همان دیگر ست که سالکان را از هستی خود بیرون آرد و مشاهده
جمال حق نماید این عزیز بزرگترین عملی بدرگاه رب العزت است طریقت بسوی حضرت
جل و علی همین ذکر است چنانچه جمیع طبقات مشایخ رضوان الله علیهم اجمعین بر این سخن
متفق اند طالب خدا را در ابتدا غیر از ذکر اشتغال بامری دیگر روا نیست نقل است که سعید بن
المسیب رضی الله عنه در مسجد تکیه نشسته بود مردی نزدیک وی آمد و گفت مرا خبر ده از حلالی که در
حرام نباشد و حرامی که در و حلال نباشد گفت ذکر الله حلال لیس فیه حرام و ذکر غیره حرام لیس فیه
حلال چه انداند که وی نجات ست و اندرون غیر هلاکت است پس ای هوشیار باش و دل بر در مباش دل
بیدار باش و از خواب غفلت بیدار باش میگویم که از عالم جدا باش بهر کاری که باشی با خدا باش
چون طالبان حضرت احدیت و مشتاقان حضرت صمدیت این همه درجه قربیت و نهایه
محبوبیت حظیره حق جل و علی یابند آیند ناچار عملی که از بکند ذکر دل را از محبت غیر پاک نموده عقد

محبت ... محبوب

نسبت با محبوب حقیقی چنان گسسته آید که آثار رحمت الهی بدوام و دوانه گردان بسته شده و دلش دل الهی
آنچه آلوده گیا آلوده نگردد ای دوستان اگر خواهید که بان دولت عظمی ممتاز شوید و مقصود را کلی
شناسه آرید اوقات گرامی را بیاد خدا معمور دارید هیچ لحظه بغفلت مگذرانید چه هستید لا ظهور
این دولت بهر یکی از نوع انسان بخشیده اند و قبول قابلیت این سعادت هر فردی
از بنی آدم عطا کرده اند یقین هر که بیاد خدا مداومت نماید حجاب از بصیرت او دور بماند و شرف دوستی
تمام شرف شده از خود بیاید و بحق باقی گردد کسی که از این همه خسارت روزگارها بی‌خبر بود و دارایی داد
ست عمر عزیز که سرمایه زندگانی است بغفلت گذرانی قیاس کن که در دو بار روز دنیا آمد نیا
نیست که باز رتبه دوم حق سبحانه و تعالی را بخوانی باید زمان فرصت و هنگام مهلت غنیمت
دانسته این سعادت را دریابد و دل را بغیر حق ملوث مدار نقل است که فردای قیامت یکی
دیده یار رب ندا آید که مرد مخزن جان مرد در عالم دنیا که محل شناختن بود نشناختی من کی آن بینی بدیده آنکی
هموار الله حضرت امیر علی افضل است بدانکه با حضرت حق سبحانه و تعالی از جمیع کائنات و تمامی مخلوقات
نوع انسان را شرف مخلوقات و مظهر کمالات گردانیده در عالم یا به سیر الی الله یافتنی شود دارد
نور معرفت و کمالات کسب سعادت قرب الهی یا رسید و ببکی بغیر حق بکند از مطلب بار رسیده
و مقصود نادیده از این جهان حسرت بر بند قیاس کن چه قدر خسارت و حرمان است
الحق نباده زار از این چه خسارت خواهد بود که خلوت کده دل که محل ظهور انوار و اسرار حضرت
کبریاست محل جولان تمناها شیاطین باشد و آلوده بحرص و هوا باشد چنانچه بمثیل ظاهر شود چون
پادشاهی که خاص از برای خود خانه آراسته باشد حواله بغیر نماید و حکم فرماید که آن خانه را پاک و صاف
نگاه دارد و در خلوت سرای سلطان غیر نامحرم را راه ندهد و اگر سفیهی بی عقل در آن خانه نجاست بنده
و ملوث بالودگیها کرده اند البته شخص سزاوار لطف و عنایت پادشاهی نشود بلکه مستوجب

غضب بار ست بار گردد هیچ خانه را آتش سیاه برای وبال و خود افروزد که باید نشده و نیاید چرکین
ماسوی اللّه بلوث گرداند و دست در دروغ لهو ای نفس که بسیستی مشغول باشد که گناه کشته
تر و منظور رحمت الهی شود اکنون بشنو و بوش دار که افضل ترین ذکر خفیه است افضل
الذکر خفیه چه ذکر زبان و ... سالک در دقیقه غایة الحضرت است که دل از خطور ما سوی پاک گشته
بمشاهده حق نهایت شده باشد زیرا که در آن وقت طلب و قالب به روح جمع می‌تواند گردد ... را
پیش از حصول این حالت را اشتغال داشتن باید بذکر قلبی اول دل ... چه از ذکر
قلبی تصفیه دل بود در حالت ... و استغراق ... حق پیدا شود و در کرد ... حال قلبی ... ا
کرد و می حالی میسر تواند شد و هیچ وقت اوراد الهی است و از ذوق ... و هیچ خوفی
نه و در خبر است که روز قیامت بنده را حاضر کنند و هیچ ملک از اعمال نامه او چیزی نیابد
فرماید که ای بنده در دل حضرت بار را یاد می‌کردی ترا گنج پنهان باز دهم و او را ...
غیر سرگشت ... ذکر قلبی گنج از گنجهای حق تعالی و خزینه نیست از خزاین
سعادت هر که این گنج را از اغیار مخفی دارد و نقد ... پنهان در یاد حق ... دارد چون او
سعادت ... اگر هوش داری این سعادت را در یاب و قید ... اشتیان
که ترا گنجی عظیم داده اند و کلید آن گنج را بتو سپرده اند اگر این کلید بدست دشمنان ...
زنان و شیطان است الکینه نهایت ... در پا لگام ... است چون حق سبحانه و تعالی
اسرار معرفت الهی از محبت خویش در قعر دل انبیا تعبیه نموده و ... را از ... گرز ...
علیفت ... الهی الانوار و اسرار چون گنج در زیر خاک پنهان بشنود و مانند افتاب در زیر
ظلمات مخفی و مستور گشته ای باطن را بذر الهی صاف و مصفا گردانیده آنگه چه دولت بظهور آید
در خبر است که حق سبحانه و تعالی وحی کرد بداود علیه الصلوة والسلام که ای داود بگو ... ان علمای غافل را

بگوی

بگوی تا بکی سینه که جوهر خزانهای عالم کن فیکون را بست آسمان که فرود آید با در زیر زمین آسمان که برابر آید با کمال حکمت
کاملهٔ دلها شمار را خزانهای جواهر حقایق ملکوتی نا گردانیده ایم و نقود اسرار آنها خود بر آن نهادیم و در نقب
اما شما نزد آنها کی شهوت ها و بحر سنگ علایق مسدود کرده اید اگر همت داری مردانه
داد دین راه بیاد بکلید فکر قفل غفلت را بگشا و اگر محروم ازین گنج نهی محجوب ازین
سعادت خواهی ازین چه چیز تا عمر خواب ها دیده ببند امید که خوابی ها کشیده در آن وقت
هزار حسرت نماییده و نه از ندامت نتیجه بگشت که فردا آن قیامت عاقبت در مطلع بر دار دیدها بر سنگ
حسرت خوانها در کشت عاقبت از عصیان خود نالد که چرا آن فرمان مولای جلیل سلطان کردم و منع ازین
نمودند که با وجود استعداد و توانائی چرا از باده رحمت محروم گردم و از درجات عالی خود را باز داشتم پس
هر کس ساعتی از ساعات عمر غنیمت نشمارد و دوست عزیز خود را ضایع بگذارد و از احوال اهل نظر بردار
روزی الوقت هم رسیده نیست که نه تنها از فرصت ها دریا و چه بعد خواهند که در آن وقت
چه تواند کرد اکنون بس تنها که جان در برقرار است در کار خود ما ملک کن و هشیار باش که عمر کوتاه است
و سفر بعید و عمل قلیل و اجل قریب در جهان در جام تنهائی تو نیز یاری کردن و همت یاری کنند
تا مدد کار بکه در آن غربت مدد و دستگیری نماید مگر فضل الهی و عمل صالح که جز اینها مجوبا بها
بجا بجوی که زیرا که درین عالم بیکس باشی و در آن دشت یاری مددکاری نماید اگر امروز در باب
حق خود نیز پذیر شوی بدور معنی دو لب سعادت هم دو جهان یافته باشی چه سعادات دو جهان و قرب
دانک و فایده اسرار مجازی جز میسر نیست مگر بعزت ذکر چون بهر کس که دل از کدورات
ما سوی پاک و صاف شده و صفای او بکمال رسد مظهر جمال حضرت احدیت حق داده
و مقبول درگاه حضرت احدیت شود ای عزیز در دو جهان نیست غیر ز که هر که دل یاد نیست
ابریم اندیشه ها بکشت دیگر چه خوش نشر است چون عاشقان به یاد دست بشنود راه

را لیت عنیتی معهود هر بسه غیر حق نیست فراموش کنند نقلست که محرم اسرار توجه شیخ بایزید قدس سره
دریای حق چنان استغراق داشتند که از مدت سی سال مریدی که در خدمت شیخ بود هر گاه
که آمدی شیخ نام وی پرسیدی روزی آن مرید گفت یا شیخ مدت سی سال است که در
صحبت تو بوده ام هر روز که می آیم نام مرا می پرسی گفت ای عزیز استهزا نمیکنم لیکن چون نام
حق بر دل غالب آمده همه نامها را فراموش کرده شده هر وقتیکه خواهم نام تو را یاد بگیرم از غیرت
آن نام زود فراموش میکنم و از یادم میرود خواهم که پیش شیخ صحبت اعتبار بر گیرم در دماغ دل را نگنجد جز نام دل
درست ای عزیز هر که طالب حق است هر که دم بذکر جانان جمیع اهل الله بر این سخن
قائلند که بجز از رسیدن بذکر ممکن نیست الکمال هر سر بلند عالی آید و خلاصه سخن بر این
می نماید و اینکه افضلترین اذکار در ذکر کلمه لا اله الا الله است هیچ ذکر در حق سالکان بهتر از کلمه طیبه نیست
زیرا که صفائی دل است در رفع حجابات و حضور دل و حلاوت و شوق و لذت و ذوق حاصل شود
مگر بذکر کلمه طیبه سالک را باید که شب و روز بذکر لا اله الا الله مشغول باشد تا بواسطه تکرار این کلمه طیبه
صورة توحید در دل قرار گیرد و دل از گرفتاری غیر خلاص گردد حضرت مجدد الف ثانی قدس سره
این میفرمودند که مردم از برکت کلمه طیبه واقف نیستند اگر تمام عالم را بیک کلمه طیبه
ببخشید دوزخ بهشت فرستند گنجایش دارد و مسرور میگردد که برکات این کلمه طیبه اگر تمام
عالم قسمت کنند تا ابد الآباد همه را کفایت کنند و سیراب گردانند و همیشه که شفیع تری برای
دفع ظلمت کفر کدورات شرک بهتر از این کلمه طیبه هیچ نیست و مفتاح سعادت دو جهان است
همان کلمه است لا اله الا الله چه خوش تعریف است هر فتوحی که هست از این است و سر که
هست در این است و حصول مقصود و طالبان موقوف بر این است چه خوش گفت بزرگی که نوشته
مسافر عالم علوی دو چیز است تکرار ذکر از اذکار کلمات و تلقی کرمان بذکر الله الله

چو برای

چه برای قطع تعلقات ماسوی هیچ شغلی کاملتر از ذکر لا اله الا الله نیست امری دیگر نیست زیرا که سالک
که تیغ غیرت بر کشته باید در گشتن اسباب شد گشتن همین کلمه است که عالم صفات بشر
را می رباید و از آینه دل گرد غبار زنگ بشریت می زداید به همین کلمه است که مرهم جراحت درد دنیا
درد دوای درد مسکینان همین کلمه است که شغل عاشقان است بر مونس جان جشن مشتاقان
است همین کلمه است که رونده این راه را از خود دور سازد و بحق نزدیک نماید همین کلمه است که خانه
دل را جاروب می زند و رفته پاکی و صفا بنماید و سالک را از گرفتاری غیر برآورد و از خود می رباید
تا بجا رود که بیرون راه پرسش و در سرای الا الله طبقات تمامی مشایخ متفق اند العقول اذا اجتمعت نکفند
در نوشته‌اند که طالب حق را از جمیع اذکار کلمه طیبه اولی و انسب است ای طالب راه این بشارت نیستی عقیقت
را از گوش هوش بر دارید این بشارت را در یابند دیگر زنهار حق طلبی را به دیگری مپرداز که از اشتغال
بغیر حق بجز زیانکاری هیچ نیست چه بسر بردن عمر را در کار بیهوده با خلق و از یاد حق خود را غافل
داشتن نه شیوه خردمندان است عاقل را باید که فرزانه در راه که منظر جمال عشق باشد حضرت جل جلاله
بذکر کلمه لا اله الا الله رونق دارد تا مشکل الیه نیز دل فرا باید و دولت و سعادت ابدی روی نماید بیک
الحمد لله که این بشارت است که اجازت این ذکر از مردی بکر دنیا زده و ثمره لطفه را اید چه هر درختی را که باغبان
نشاند و او را بپرورد میوه آن درخت بکمال لطافت و شیرینی میرسد و قابل نذر پادشاه گردد
در هر درختی که خود رو باشد اگر چه میوه رسید لیکن چندان لذت و حلاوت نبخشد لهذا می بایستی در اجازت
بزرگان است پس مرا این گذارش به همین بشارت از زیارت بزرگان بیاد ورنا باید که با خلاص تمام
و حضور دل با این ذکر مشغول باشد و اخلاص آن است که از حق بجز حق هیچ نخواهد نه گرد نه قصور
نه مال و نه جاه یعنی الخ در دنیا و عقبی است هیچ چیز طلب نکند و هیچ مقصودی بجز حق در دل نباشد
چرا که حق را بیابی همه چیز ها یافتی من له المولی فله الکل چون بشارت غوث صمدانی شیخ عبد القادر

جنید قدس سره اندر مناجات پرسید که الهی کدام عمل افضل است نزد تو فرمود الله سبحانه
عملی که در آن عمل غیر من نبود چه عبادتی که برای تمنای بهشت یا برای خوف دوزخ بود در آن
عبادت غیر خدا باشد و کمال اخلاص آنست که از خدا جز خدا نخواهد اگر در عبادتی
اخلاص نباشد نزد عارفان برابر نیست و فرق میان عاشقان و زاهدان همین است
که عاشقان حق را برای حق خواهند و زاهدان برای طمع الی غیره هر عملی را بقدر اخلاص و محبت
ثمره است پس هر که را در عمل زیاده تر قبول است آن بیشتر پس سالک را باید که برای بنده یا فرزند طلب
نکند و فرزان بنده را بار کند از بهر تو عملی که بهشت داده میشود اگر بنده یکه محض خالصاً لله شود و سواد
هیچ چیز در آن منظور نظر نباشد الله تعالی چیزی دهد که در وهم و خیال نگذشته باشد تو بنده باش چو که خود بنده
بنده پرور می‌باشد بلکه نزد عاشقان اگر شخصی عمل نکند بهتر از آنکس که عمل کند و از آن طمع اجر
داره صاحب لمعات قدس سره گوید عاشق را باید که بغرض با معشوق صحبت دارد و خوب چون
از میان بردارد و کار یار بر مراد او گذارد حضرت مجدد الف ثانی قدس سره الی فرمود
که آنچه مختار ماست آنست که بحکم فاذکرونی اذکرکم در اوقات خود را بیاد او سعی و تا مستغرق دارید تا او
تقدس بحکم اذکرکم شما را بکرم خود یاد فرماید که در گذشته یاد فرموده است و در نور حق حصول اجر را
و مکاشفات بکوشید و هیچ مطلبی در متخیله جا ندهید شاید غرضی بلکه کیان منت دل گذشته بذکر و علمه بدست
پس هر که از حق تعالی غیر حق خواست او را دون همت است از همت در آن باز هر دو جهان بر بد
رو بحق آرید که کلمه طیبه خود را مستغرق دارد عاشقان جان و دل نثار کنند در سر لا اله الا
افضل ذکرها ذکر خدا کلمه لا اله الا الله اما از روی عادت و غفلت یا برای طمع الی حق را اما
فائده نبخشد و رفع حجاب معنوی و موجب قرب الهی نگردد اگر خواهیکه بدولت قرب مشرف
شوی ورد این کلمه طیبه از سر صدق و حضور دل بکن و هشیار باش تا این متاع بدست

[illegible]

روان ساخته طفل لا بجز رد پر زلف روشنی در بستر نیست آن ماورائی که حجاب است مبادا صاحب حجاب را غوص حجاب گردد نسبت
این فقیر در بیان این سخن عاشقانه الفاظ دار الیمال الیمینی را بدانکه ذکر کلمه طیبه با حبس دم از
نفی و اثبات میگوید در حق بنده اول و ثانی است بدین ترتیب که زبان را بکام دل بل را بر لب
چسبانیده و نفس را زیر ناف بسته محکم و عنان فکر اندیشه را از همه جا گردانیده که بقدر
دو انگشت زیر پستان چپ واقع است بحضور تمام متوجه باشد و کلمه لا را از ناف تا سر برآورده
بالا کشیده و کلمه اله را از جانب راست آورده جمیع مقاصد خفیه را در دل آرد دون حق است فتاد انسته
کلمه الا الله بطریق مقصود بحضور نموده برجای آن مذکور ملاحظه معانی بقوت تمام جانب چپ بر دل ضربه
زند و جمیع اوقات خفیه را باین ذکر مستغرق گرداند تا با حق مشغول است و زیدن گیرد و نتیجه این ذکر
بظهور آید اما در معنی سعی کلی و اهتمام بلیغ بکار برد که بطیفه مذکور که در طرف الیمین از مشرق بمغرب برده
واندیشه دنیا که سراسر فنا است بکسب کند و توجه بر آنکه بنده نکند در معنی کلمه لا اله الا الله اگرچه در شریعت
لا معبود الا الله مقرر است و لا وجود الا الله بحضور میکند پس سالک را در ذکر نفی و اثبات بی وجهی که بالله بیان
شده معنی لا مقصود الا الله بحضور باید کرد و نفی جمیع مقاصد باید نمود تا هیچ مقصدی جز یکه مقصود نماند از انکه
طالب را خود المقصود و همگی رسد که از مقاصد هر دو جهان در ذکر در باطن از نفی هم او هوس جا برداند
بسالکان طریقت و روندگان راه حقیقت گفته اند که هر چه مقصود تست معبود تست و هر چه دلیل
تست خدای تست افرایت من اتخذ الهه هواه پس سالک را هر مقصدی که سوا حق باشد باید که از سلامت
بنگاه دل برداشته و شب و روز بذکر کلمه طیبه پردازد و غیر حق هر زه کان مقصود تست تیغ لا بر کش که آن معبود تست
ای عزیز المعنی را از نقصان دل بدانکه هر چیز از مرغوبات الهی نفیس است که هیچ لحظه از این ذکر غافل
نماند و بر خس و خاشاک که بدل الا از تیغ لا بر کند و در فضای دلش جز نبات حق است نگذارد تا از نسیم و نفحات
لطائف اسرار و بوی از روائح عالم عرفان بمشام جان او برسد و نور معرفت در دلش نمایان گردد نقل است دل

که از یکی مشایخ قدس سره که خدا تعالی وحی کرد به داود علیه الصلوات والسلام که ای داود هر که دنیا را اختیار کند به درستی
برگزیده و هیچ اندیشه نکند و دل خود را برای ذکر من فارغ گرداند و بمن پردازد که من خود بدانم حجاب
که در میان من و بنده هست بردارم و چون حجاب برداشتم دیده دلش بمن بگشایم و بخود نزدیک گردانم و از این
علا کنم و هر گاه که بیمار شود عبادت او کنم و اگر گرسنه شود سیر گردانم و چون تشنه شود آب دهم و چون
این معامله با بنده کنم نفس او را از دنیا وارهانم و هیچ چیز را اشغال نکند که کمترین آن من چون انگشت دباغ
معروف نمودن در ذکر نسبت متعالی بالله تعالی زرد نماید و سالک غرق مشاهده جمال حضرت احدیت که
ذکر نسبت باین مقام درجه اول معلوم شود زیرا که مقصود از ذکر همه آنست که حضور دل را که مدد غفلت که سرمایه
شقاوت است برطرف گردد مره باذن مدد دراب ... اسم خواندن و مسی را بجای کفاف
من نعیم الدنیا ذکر دل در شوق محبت کفان من نعیم الاخرت لقائک و در خدا کی به حملک یا ارحم الراحمین
در حضور الهی و ترک ما سوی الله بعضی فواید دیگر بدان ای عزیز مقصد از ذکر آنست که غفلت برطرف
شود و آینه دل از غبار اغیار صاف و مصفا گردد و ذاکر در ذکر فنا یابد و محو شود و معنی لا یسعنی ارضی ولا سمائی
ولیکن یسعنی قلب عبدی المؤمن ظهور کند و اینجا نه ذاکر ماند و نه ذکر ماند بلکه ذکر بلکه ذکر حدیث النفس
میشود مراد از ذکر ظهور کردن معنی است چه حقیقت ذکر فنا شدن ذاکر است در مشاهده
مذکور چون فنا حقیقی حاصل شد سالک بجائی رسد که در گفتگو نگنجد و در میزان بیان نسنجد ذکر
ذاکر محو گردد با تمام چیزی که مذکور ماند والسلام خوش گفت بزرگی که عارف آنست که نبود اگر بود عارف
نبود پس سعی کن که از این حالت بهره مند گردی و در تراب نجوید ... از تو ... نقلست
که درویشی در حالت نزع بود سختی جان کندن او بطول کشید این خبر بشیخ
رکن الدین علاء الدوله قدس سره رسانیدند شیخ بعجله او را دریافت و گفت ای درویش
چشم بگشا و بسوی من ببین چون درویش بسوی شیخ دید جان بحق تسلیم کرد حاضران بدید رسیدند

عاقبت تسلیم دادن

که بابا شیخ در این جبه چلکب بود گفت سه روز است که این درویش وقت خویش دارد در حضور
حق تعالی چنان مستغرق بود که ملک الموت مجال نداشت که در آید و جانش قبض کند چون من نیز
توجه بمن کرد ملک الموت دید که توجه بغیر حق نکرده جان وی را قبض کند سبحان معبودی درگاه احدیت
چه استغراق در حضور داشتند که ملک الموت تا سه روز وقت جان گرفتن نیافت پس طالب
خدا را ضروری باید که هیچ وقت در گفتگو یا مجلس خود مستغرق باشد تا غفلت نخورد غالب نبود در
غایت استغراق در هیچ وقتی چشم بهم نشد اگر سالک چشم برهم زد یا از حق غافل باشد و از لحظه
فرد غافل شود نزد کاملان اهل معنی سراسر ناقص است و شایسته قرب الهی نیست تا خواجه خارا
زبان گشتم کاروانم از نظر یکلحظه غافل گشتم صد ساله راهم دور شد چنانچه که در تفاوت طلوم دریای حضور
الهی مستغرق آمده میگویند چنانچه عوام را از معصیت اجتناب واجب است خواص را از غفلت احتراز
واجب است چنانچه عوام را بمعصیت مواخذه خواهد شد خواص را از غفلت پس بر هر یک سالک را
در غفلت آید از خدا باز دارد و او را ملکه زده باد دل صاف متوجه بجناب حق سبحانه و تعالی باشد
چه هر شغلی و تعلقی که سوای حق است بمنزله خار است که دامن دل را بگیرد و رونده از راه سلوک
باز دارد چون سالک را چون این همه شغلها خلل کننده نباشد باندک سعی بخدا میرسد زیراکه حجاب
فرد بزرگ که در میان بنده و خدا است همین تعلقات و موانعات دنیا است بسبب آن دیده
دلها نابینا شده اند تعلق حجاب است با جا حیله چو از بند یکسیا و الهیا در رساله از رسائل
سلوک دیده شده در احوال حجاب این راه طالب خدا را چهار حجاب است دنیا و خلق و نفس و شیطان
دنیا حجاب آخرت است و خلق حجاب عبادت است و شیطان حجاب دین است و نفس حجاب
از خداوند تعالی و تقدس است و چون سالک حکیم زهد و تقوی زند از حجاب دنیا بیرون آید
چون عزلت و خلوت اختیار کند از حجاب خلق بیرون آید چون در متابعت سید انام علیه الصلوة
والسلام بکمال استقلال مستقبل باشد از حجاب شیطان بیرون آید چون بریاضت و مجاهده

و ذکر و افکار مشغول باشد و از ما سوای حق سبحانه و تعالی نجات یابد و از چاه نفس که پرده غفلت
بیرون آید آنجا کشف و رفع حجب است و قرب پس سالک را باید که از همه جا رو
گردانیده در کار خود چنان مشغول باشد که به هیچ سو نگرد نه چشم به بیند و از دوزخ تعلق
ما سوا هیچ ترسد و هر دم نقد بهشت مشاهده او محفوظ و میسر گردد چه عاشقان را با دوست
بودن اگر چه صد هزار دوزخ و بلا باشد عین بهشت است و در مهجوری دیگر اگر صد هزار نعمت باشد
عین دوزخ است نار بیاد دلبر دوزخ را خوشتر از جنت ها و یاد در از حجاب او چو دوزخ همچنین
شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره گفت که در سرای دنیا در زیر خار نشسته در با حق زنده گانی کردن
دوستتر دارم از آنکه فردا در بهشت بر زیر طوبی که از دوری مرا خبر نباشد هیهات این چه دانیم
این لذتهای نفسانی لقای ما جان مبتلا گردانیده مخمور شراب غفلتیم که در وقت آخرین زیاد نداریم را
که از این عالم دنیا انتقال خواهد شد این همه حرب زنها ها و همه بنیادهای این جهان بهم
کار بنا بود درین از دریای سعادت بجز محبت و حضور الهی نباشد مولانا عبدالرحمن
جامی قدس سره آن میگفت که در نفس آخر که ناحیه ملک الموت ظاهر شود و همه علوم مکتسب از یاد
بنده محو خواهند شد مگر آنکه ملکه حضور و آگاهی و محبت الهی که حاصل کرده باشد وفا در دستگیری
خواهند نمود زیرا آنکه هر علمی از راه حواس حاصل شده تا که حواس بر جاست آن علم باقی
چون حواس فانی شود آن علم نیز فانی گردد و عرفان کامل از راه حواس و علم نیست بلکه
از راه عشق و محبت است و آن باقی است تا ابدالآباد و چون جماعه که به منتهای
محبت و شوق مقصود را جستند و از راه عشق واصل شدند همیشه بحیات جاودانی زنده
و پاینده اند و دائم لقب زنده باشند چون ماه تابان در در جستن اما نکته عارفان و سالکان است
هر علمی که سوای حق است سبحانه و تعالی سالک را باید که فراموش کند جز علوم سمع در قوت مدرکه نماند
و علم نزد عارفان کامل بر دو قسم است یکی علم غیر دوم علم خود فراموشی علم غیر السالک

از ان کارش

ترین کارهاست از کثرت ذکر قطع تعلقات نسیان غیر میگردد و نقوش ماسوی از صفحهٔ دل شسته میشود
و فروتوشی علمیکه با خود هست لیکن مشکلتر است و صعب‌تر چون هر یکی از آن از علم‌ها هیچ
خود چشمی بر بحر دنیا غافل نمیتوان شد همیشه خود با خود هست پس سبکباری از خود خود بجز اولیا
کمل کم کسی را باشد چون سالک تا نمکه بتوسط ذکر علم و عقل و وهم و خیال و مدرکه‌ای خلوت کرد
خواهد کشتن همه مخلوق و غیر حق خوا نیچه انزا لکلمه لا نفی نماید چه ذات و صفات حضرت کبریا
جل جلاله بوسیله علم و از راه حواس مقدس درک نتوان کرد چنانچه دیده خفاش طاقت دیدن
نور افتاب ندارد بعینه دیده عقل و هوش نیز در دیده حقیقه را درک نتوان نمود ما نوب دالی
خدائی باشد نهان تا تو نهان شو که حق گردد عیان تا زمانیکه سالک را علم خود ای خود بر
جاست و از خود پا نگذشته حجاب در حجاب است العلم حجاب الله اکبر و مراد از حجاب اکبر علم خودی
خود است چون از خود رهائی یابد و حواس علم را در شد بوده و ظهور هستیه حق نمایاند
حق را بحق باید شناخت [illegible] برای شرح این حال در دارد اگر زیاده ازین در بیان ابو الفهم
هر کس بناید بنا بر ان عنان علم را فرو کشیدیم ای عزیز جمعیکه قیل قال را بر جای ترجیح
داده بدلایل عقلی و نقلی کمال خواندن و دانستن و سخن راندن را از عبادات عظیمه شمردند
و از باب نقلیه بدرجه تحقیق نرسیدند اینهمه نارسائی الفا از کم همتی است و کم نظریا که ازاله
امراض قلبیه نکردند و قیل قال را بر خود در بستنی در بسته اند خوش گفت عزیزی که نور محبت
الهیه در جان دل سرشتند نه بر ورق کاغذ نوشتند یا [illegible] راه درین نکته خیال
رنگ نو باشد دلیل قیل قال بود ایکه علم حقیقت آنست که نور عقل و معاد را بصر آید
و عقل معاد آن است آدم را بطرف خدا ارد و در امور آخرت ممد و معاون باشد و از حرص و هوی
باز دارد و خلوت با بود کعبه دنیا نظر دارد و در امور لا یعنی مستقبل دارد و بر متابعت سرور عالمیان

ظاهر او باطن او راسخ قدم باشد و بسبب علم خود را بزرگ نداند و بداند که این علم خدا داد است و بر
حق را رغبت گرداند و بر خلق خدا شفیق و رحیم دل باشد و خلایق را محض برای خدا فایده و نیکی
رساند و نظر بر آنکه حقه نکند و از مستفیضان تحسین و توقع خدمت نکند و از فقر و فاقه
نترسد و از حرص و حوائج احتراز نماید و علم را ضایع نگرداند و آنچه دانسته است بران عمل نماید
در طریق عبودیت تا حقه او را ساز د تا برکت علم و عمل و صفا سنت محموده روز بروز ترا اید باشد
و از کدورت نفس پاک صاف و صفا گردیده سعادت دارین یابد این چنین عالم با صدق و صفا
فیض بخش عالمیان و رهنمای جهانیان و وارث انبیا است حضرت رسول الله مقبول
حق جل و علا است بفیض او عالمی را منور و نورانی سازد و هدایت او جهانی را از گرداب جهالت
برآورده بدرجه کمال رساند تاج عز و اقبال بر سر او دیده او جامه سعادت در بر او
العلم عز الدنیا و شرف الآخرة اشارتیست در حق او و نوم العالم عبادة اشارتیست
در شان او زبان او کلید ابواب سعادت است و کلام او سراسر فیض و برکت زد
علم آن باشد که جان زنده کند مرده را بینده و باقی کند اینچنین عالمی کامل که بدین
صفت موصوف باشد لایق است که مقتدای خلق باشد اما کسیکه علم را وسیله
دنیا دلی سازد و طالب جاه و حشمت و آرزومند عز و اقبال باشد و شب و روز در
انتظام اسباب دنیا و لذت نفس مشغول گردد و محکم نفس و شیطان باشد و برادری
[illegible] نور زود دل را از حرص و هوا و دیگر صفات مذمومه پاک نگرداند و بر اعمال خیر
و فرمان برداری حق مشغول نباشد صورة نه حقیقة عالم [illegible] در رطل [illegible]
تا می نخورانی نباشد تشنه [illegible] خوش گفت بزرگی عمل [illegible] علم [illegible]
است اما علم بیکار است مجرد علم بغیر از عمل در راه خدا طلب کفایت نکند چنانکه حکم

صادق الاذکار

صادق اگر بیمار شده در اشتیاق نام او در مرض نتوان گرد و صحبت نبخشیده تا نکه وارد نخورد و پرهیز نکند
همچنان طالب خدا از مرض معنوی صحت نیابد و بمقصود نرسد تا آنکه بر طریقه سرور عالمیان
صلی الله علیه و سلم عمل نکند و عبادات آنحضرت بر دو قسمست یکی عبادات ظاهر که تعلق
بجوارح بدن دارد و با عمال ظاهر رسیده و دوم عبادات باطنی یعنی تزکیه کردن نفس از اخلاق
ذمیمه و پاک کردن دل از غیر حق سبحانه و تعالی که باخص الخاص عبادات شده پس طالب سعادتمند
را باید که اول در صحبت اهل فضل و کمال نشیند و علم دینی یعنی فقه و حدیث و تفسیر حاصل نموده
و دیگر علمها که تعلق بشریعت دارد و نیز حاصل نموده تا بوسیله علم بدوستی حق رغبت نماید و دلش
مایل و مشتاق راه سعادت گردد بعد از آن صحبت اولیا اهل معنی اختیار کند و تخم محبت
و شوق در دلش اندازند و از تقلید بتحقیق و از پوست بمغز و از فرع باصل رسانند و از عیوب
نفس و منازل و مقام این راه آگاه سازد و دلش را از غیر حق پاک گرداند و شراب تجلی
بچشانند جماعتی که بمقتضای سعادت ازلی قدم همت فراز نهاده اند برای دفع امراض
قلبیه زیاده از حد سعی نموده اند و از زمره عوام بدر رسیده بخواص رسیده اند چه از بوی گلهای
مشام جان از فیض معطر گردانند و از مجاز بحقیقت آن زمان راه دهند که بر طریقه اهل
سلسله که مشایخان دین و پیشوایان راه اند از رسول کریم اند صلی الله علیه و سلم تلقین
و ذکر کیفیت بسلوک فنا و لقا بانجام رسانند دیگر نجوم ناقص است که از انوار آفتاب عالمتاب
بالفعل بی بهره است نقلست در دوزخ از زبان خدا گوید یک دل خدا
شناس بیان و خدا شناسی بجز از تصفیه دل و انقطاع از غیر حق حاصل نشده پس روزی
جنید ... را از فرحمت غیر پاک بر نمو ملک دوام حضور حاصل آید و مقصود از نقاب
چهره کشد برای عزیز المعنی را از نقاب دل بدان که زینت ریاض جنت المأوی و اللقی
دیدار حضرت حق جل و علا است که در وقت انتقال از عالم دنیا باطن دلی از کدورة

بغفلت

غفلت پاک شده اگر در هشیاری آخرت بغفلت بگذرد اگر دمی از روی رفته باز نمی آید
ندارد که همه چیز رست اما تدارک وقت نیست هر یکدمی که بعد از عمر گوهریست که از
خراج ملک دو عالم بود بها آنها میسند کسی خزانه ای را بگان بهباد دهد که روی اطلاک
هیچ دست بخواز برا که در هر نفسی نظاره بنهایتی میتوان حاصل نمود وکلید ابواب سعادة
ابدی الا بدست توان اورد سید الطایفه خواجه جنید قدس سره گفت هر نفسی که از
که از انفاس آن بنا خوب میشود ممکن نیست که از آن قضا توان کرد هر نفسی را
حقیقت اگر آدمی بقضا آن فات نفس مشغول شود این نفس نیز فوت
و مکافات نفس گذشته نگردد پس حقیقت هر نفسی که بست الکست که بحضور دل
بر آید و بغفلت ضایع نرود در رعایت پاس انفاس در کار احوال منظور نظر باید فردا
قیامت آدمی را از هر نفسی سوال خواهد کرد که فلان بچه است بر آوردی و در وی
چه حاصل کردی هر دمیکه بغیر از ذکر و حضور الهی بر می آید انرا مرده است کل نفس یخرج
اذن الله فهو میت اگرچه غافلان زندگی را حیات میدانند آنیکن در حقیقت
هر که از خداوند بیا غافل است مرده اوست زندگانیکه این جنس باشد حیات بنا به گفت
زنده آنست که با دوست حیات دارد جمیع انسان آنهمه ازینا کرد از نور ممیت معرفت
الهی زنده گردانند تا ابد الاباد نزد حق بمانند و لقد جسم نوان از حق غافل نشود آن
اولیاء الله لا یموتون در حق ایشانست نقل است که وقتی دو صوفی از شهر بی قصد
ملاقات شیخ ابوالحسن نوری کردند چون بر دروازه شهر رسیدند یکی از آنها زبان
حیوانات دانستی ناگاه دو گربه را دیده اند که باهم سخن میگفتند که ابوالحسن نوری را
مرد چون صوفی این سخن بشنید گفت انا لله و انا الیه راجعون صوفی دویم المعنی را
استغفار فرموده گفت یکی گربه مر دیگر را میگوید که ابوالحسن نوری چون هر دو صوفی

بنزد او حجره

١١

بروز حجره شیخ رسیدند شیخ [illegible] صوفیان در حجره [illegible] نشستند غیبت یافتند پس جرهٔ شما چیست گفتند
که درین شهر خانه [illegible] بیرون شما ابدا [illegible] برو دروازه ها رسیدیم که بر فراز گریه دیگر را گفت
شیخ ابو الحسن [illegible] شیخ بگریست وگفت نه [illegible] است گفت نمیت گفتند که بر را
گفته است تو چگونه زنده گفت امروز یک لحظه از یاد حق غافل شده بودم آوازه مرگ من در زمین
در آسمان رسید و غلغله در عالم ملک و ملکوت رسید بلکه از غفلت یکساعت اینچنین حالت است
که در مردگان منظور نشیند وای بر حال کسی که عمری بغفلت گذرانیده باشد اما این غایت تقاضا
حضرت معتکفان بارگاه حضرت کبریا جل جلاله که دائم در الحجاب اقدس حاضر دارد و در کجاید
ماسوای ملوث نیابند زنده شوند ایشان حضور است که سالک را از حضیض خاک بافلاک میرسانند
و بشر نیایم صفت را افضل از ملائکه گردانند ایشان حضور است که سر نحن اقرب الیه من حبل
الورید منکشف گرداند و این ذره خاک بقدار بارسند قربت شانند اگر این مقام بمسائل سؤال
کند که چه استغراق در حضور دائم چگونه میسر آید بدانکه انمعنی جز بفنای حقیقی میسر نیست و فنای
حقیقی بغیر از تصفیه دل و تزکیه نفس حاصل نه و اینجا اختلاف بعضی مشایخ برانند که اولا همگی همت
بر تزکیه نفس باید گماشت چون تزکیه نفس حاصل شد تصفیه دل خود بخود در ضمن آن میسر شود
اما اصل کار و اقرب راه این است چنانچه اکابر طریقه حضرات نقشبندیه میفرمایند که مبتدیرا
اول شغل بتصفیه دل باید نمود و همگی متوجه بذات حضرت احدیت باید بود چون استغراق بذکر
الهی پدید آید و دل باطن از خواطر غیر خالی شود و سالک مورد تجلیات ربانی گردد و از یک
تجلی چندان تزکیه رو دهد که سالها از مجاهده حاصل نشود حصول این دولت مخصوص در
طریقه حضرات خواجگان است علیهم الرحمة والرضوان زیرا که سیر ایشان [illegible] دایمی
از علم امر است بعد از آن در عالم خلق و همگی توجه ایشان بذات است نه بصفات پس کمال تصفیه

جز بحضور دوام و استغراق تمام حاصل نشود و که مدام بغیر از ذکر قلبی حاصل نگردد چه ذکر جهر در تمامی اوقات
میسر نشدن آن از جمله مشکلات است و ذکر قلبی در نشست و برخاست و در گفتار و رفتار و خفت و حرکت
در اکل و شرب در همه حالت میسر تواند بود و هیچ وقت او را فتوری نیست و حصول این دولت وابسته
بتوجهات و التفات بزرگوار است از بزرگان او که از توجه او غنچه دل شگفته گردد
بزرگی الهی گویا هست اما در این طریقه ذکر دوام و متابعت سید الانام است علیه الصلوة
والسلام شرط است و شرائط مناسبت در مقصد اول در تمام باقیست ذکر دوام آنست
که در آمدن نفس و در بردن نفس هوشیار باشد و حواس باطنی را جمع کرده مشغول نموده
دل صنوبری که منحرف کرده اند یعنی بانفس [illegible] اسم ذات باری [illegible] بگوید و مقصود را تجرید نماید
توجه آن بزرگ در تمام لطائف ذکر اسم ذات جاری گردد چه اسم ذات باری سبحانه
اسم جامع است اسم اعظم است که از مداومت این ذکر جمیع مراتب علیا و مقاصد
عظمی حاصل شود و زودتر از وی رحجه بصیرت سر بر دارد چون طالب رشید [illegible] تمکن از بی
که بر طریقه مذکوره مداومت نماید و از لهو و لغو اجتناب [illegible] دوام ذکر و توجه است از دو اعراض کند
و غفلت ها از پیش ملکات او گردد و ذکر باطن استعداد کامل بسبب غلبه ذکر غلبت ظاهر و باطن
برطرف گردد و نور حق اندر دل تافتن گیرد و جمله اشیا در پرتو آن نور محو و فانی گردد انوار
درون و بیرون همه نور بیند و در روی محو گردد و در عین محویت آگاهی بجناب الهی نصیب شود و آگاهی
عبارت است از حضور باطن در هر مقام باید که در الفاظ بان و با سیاهی ذکر میگویند چه مقصود
از ذکر آن است که همیشه دل آگاه باشد بجناب حضرت حق سبحانه و تعالی و هیچ وقت او را
فتوری نشود یعنی در خلاء و ملاء و اکل و شرب و رفتار و گفتار در همه حالات از آن غفلت [illegible]
خود ساند تا که نسبت آگاهی رونده را سرا پا فرا گیرد و چون این نسبت قوی گردد هر دم محفوظ النظر باطنیه

گردد است که آن شم نفحات عنایت الهی در دل او دمد و فنا بخودی او روی نماید
وانچه مقصود است حاصل آید در این مقام هر ذره از ذرات آینه مظهر جمال احدیت
شود و در غبار عیان ها بر گردد و معنی اینما تولوا فثم وجه الله منکشف گردد وحدت در کثرت
جلوه گر شود چون بر افتاب افتند از حجاب او نقاب ها از پس هر ذره تابد آفتاب
لیکن بجز خاصان خاص که عارفان کامل اند جای مقام آنست که خود را از خودی محض جدا
بیند و هستی خود را معدوم بیند و عیان که با خود متعلق با حق گردد و از بیخودی خود با لقای حق یابد
در مقام اما نیست نفس از میان برخیزد و هیچ باد نخست نزد این راه از نفس اماره نیست و هیچ زیرکی
قاتل تر در حق سالک از خودی خود نیست الکمال ها بر سر مدعا آید همانکه افقرا [illegible] ذکر [illegible] آن
ذکر خفیه آید در مشاهده مذکور سالک را احسن آن است از آن مشاهده جمع جمل و علا باید که خود را
و همه چیز را فراموش کنند تا زمانیکه سالک در فنا ما سوای گرفتار است و از خودی خود رسته
فنا حاصل نگردد و فلاح حقیقی نیابد و معنی فنا آنست که ظهور هستی حق تعالی بر ظاهر و باطن
القدر غلبه کند که با سوی او هیچ شعور نماند و فنا فنا آنست که خود را و شعور را نیز
گم کند از خود آگاه باشد و نه از غیر خود مراد این موتوا قبل ان تموتوا گفته اند همین معنی
است که از استیلای شعور اما [illegible] گم شود مشاهده ربانی زیرا که خلوت در مقابله غالب حکم
عدم دارد نه انکه وجه آدمی منعدم شود اما انوار وجودی سالک با لقای حق نابود گردد
چنانچه ستاره ها در روشنائی آفتاب نمودار نشوند واگر چه فی الحقیقة وجود انها موجود است لیکن
در شعاع آفتاب ناپدید شوند که اثری از انها نیست کلمه انا الحق و سبحانی ولیس
فی جبتی سوی الله که از زبان منصور و شیخ برآمده و لوله ها همین مقام است چون بعضی بزرگان که
شان نیز ملامت شدند معذور دار که ایشان در میان نبوده اند ایشان بسته
این همه الی آن [illegible] است اعتراض بر آنها از نارسی و نادانی است در همین مقام زبان ایشان

حکم شجرهٔ موسی دارد چنانچه موسی علیه الصلوة والسلام که از درخت ندای انا الله رب العالمین شنید
در حقیقت گوینده حق بود نه درخت همچنین جلوه‌گر بود جمله میکنف پس نوع انسان که از جمیع مخلوقات
در مظهریت اتم و اکمل باشد اگر در وی ظهور کرد چه عجب چون انسان کامل که از خود فانی شود و از
آثار بشریت در وی نمانده باشد تو او در میان نیست این جلوهای محبوب است که در
محبوب ظاهر گشته و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی بلبل آئینه است ارباب فنا
زنده بجان دیگر اند کس لب بزبان جان ایشان نزند ایشان گویا بزبان دیگر اند
بلکه بسیاری از سالکان از غلبهٔ سکر و محو در مقام مجذوبی [illegible] شده اند و عقل و هوش
در مشاهدهٔ اسرار و انوار الهی گم کردند لیکن کاملان این راه سالکان این مقام کاملی گویند
چرا ایشان در مقام سکر بند شده اند و مرتبهٔ لقا که بعد از فنا است رسیده اند نزد عارفان
کامل کمال ایشان است که بر باطن سکر غالب باشد و بر ظاهر صحیح باشند تا در امور شریعت
قصوری نشود و ترقی هم البته بدوام عمل است و دوام عمل موقوف است بر استقامت شریعت
پس هر که را استعداد بلند و همت عالی است طالب ترقی می باشد و از هر مقام نیز در گذرد و این
دولت عظمی را در یست میباید که خس و خاشاک اخلاق نشری از خاطبیت بجاروب [illegible] نماید و زرد فتنه
و از درخت سینه بشمشیر لا اله الا الله اغیار بر داشته و در خانهٔ دل نبات کلمهٔ الا الله حقوت [illegible] و از
گلشن متابعت نفس که امره [illegible] اراده و در رضای حق محو ساخته پس هوشیار باش چرا این دولت
را از دست میدهی [illegible] که [illegible] آید مشغول میشود و خلاصه زندگانی هم در انتظام اسباب
دنیوی بیشتر خلل و بطالت است زیرا که از حصول متاع دنیا تفرقهٔ دل میفزاید و تسکین خاطر جمعیت
دل غیر از قناعت دنیا حد اسیر [illegible] بدو دنیا همچو زنبور خانه هرگاه از او بار زوری عسل میخواهد
هزار زنبور نیش زن بر تن ملک اگر لطف عسل دنیا زهرآلود میگردد و اگر بگریزد نجات یابد
بی قدرهٔ و قیمت دنیا القدر نیست کم هر دو سر خود را بدو سپارند اینکه البته خلل خواهد شد

حبل ان قوم

چنانکه آن قوم در به سرای دیگر اند چون زندگانی عالم فانی موجب ازالی رنما باید ارکه اصلاً
بقا ندارد و دانائی خردمند آنست که باقی را به فانی بدل نکند چنانچه که باقی را بر فانی اختیار کرده از
جنس جاه و دولت اعراض نموده بار استیفای عالم فانی مشغول شده‌اند شرف و بزرگی در علو جاه و جمع مال تصور
نموده‌اند این یک گنج قیمتی از کمال نادانی است زیرا که شرف و بزرگی ذات انسان بقدر صفات
کامله اوست هر که را علم و قبول و اخلاق و مجاهده در استغراق در یاد خدا بیشتر رتبه بزرگی او افزون‌تر
پس وقت عزیز خود را ضایع کردن و به هنگام جوانی و صحت بدنی که اسباب تحصیل کمالات است بیهوده
صرف کردن از نادانی و از خردمندان نیست هرگاه که آفتاب عمر قریب به غروب نقص خواهد رسید در آن
وقت چه توان کرد اکنون که باغ زندگانی تر و تازه است هیچ کامیابی بدل ... از گلها
ظاهری هم اگر چه باطنی پژمرده نشده‌اند ... غنیمت ... باشند و در کار خود فکری
کن که راه بس دور و باریک و خطرناک است ... پس کن که پیش از آمدن آن وقت رفقائی توشه حاصل
آید و هیچ با سینه ... در دل غیر از حق نماند تا از خود رهائی و حق آشنائی گردد این دولت حاصل کرده
مگر در صحبت اهل الله و صحبت ایشان را تاثیر است آدمی را الشرف دور سینه حق شرف گردانند و از آلایش کدورات
بشری و ظلمات نفسانی منجایند چون فیضی که بر دل پاک اولیاء وارد می‌شود همه اهل مجلس هم‌صحبت دلی فیض
نیز بقدر محبت و اعتقاد از آن فیض بهره‌یاب می‌شوند چنانچه کسی را که با گلهای خوشبو صحبت شود بهره بوی
او در وی سرایت کند و از اثر صحبت خوشبو گردانند همچنین صحبت اولیاء را اثریست که نفس الناس هم جان
هم‌نشینان را از مطلب ساده و اخلاق ردیه را در بدل صفات حمیده گردانند لیکن از باطن اولیا طالب را
همان قدر فیض رسد که بزرگی او را شناخته و اعتقاد کرده ۵ چون نظرشان کیمیای خود کجاست
هر که خواهد همنشینی با خدا ۞ گو نشیند در حضور اولیا ۞ همنشینی مقبلان چون کیمیاست
چون شود دور از حضور اولیا ۞ در حقیقت گشته دور از خدا از این ثابت که بزرگان این طریقت
مریدان را به صحبت امر فرمایند حضرت ... صحبت اهل الله افضل از عبادات نافله است
از بهر آنکه در صحبت اهل الله آداب طریقت آموزند و با یکدیگر فیض گیرند الشیطان مع الواحد بعید و دل پاک از آن

که متنبه باشد لیکن اینجا اشارتیست بلند بدانکه هنوز از وسوسه نفس و شیطان نجات
نیافته و بجهت آن خود گرفتار باشد البته او را صحبت فریضه نیست اما کسی که از خود وارسته باشد خود
رسته باشد و نفس و شیطان را در حریم دلش گذر نباشد از دوام صحبت او را گزیر نیست
پس باید که طالب کار این سعادت را باید که در صحبت اهل الله طریقه حسن ادب را نگاه دارد و نشر الطاف
این جا ادب و نشر الطاف صحبت ایشان آنست که در مجلس ایشان بجای ادب بنشیند و قصد با
نکند و خود را مفلس و محتاج بداند بر اقوال و افعال ایشان اعتراض نکند و ایشان را بحقارت نبیند و بایشان
تکبر نکند و هرگاه که در سخن آیند حاضر و مستمع گردد و بر سر مجادله و حجت نباشد و کلام ایشان را
بدل شنود و لطف حفظ در میان نباید که زبان اولیا کلید اسرار الهیست چون سخنی که از زبان
در گوش اثر کند و سخنی که از جان بر آید در دل اثر کند و دل را متوجه باطن ایشان کند تا از
برخ سینه ایشان فیض رسد و فیض صحبت اولیا آنست که دل از سوای خدا را باید و محبت الهی غالب
تا از غلبه محبت استغراق پیدا شود و چون حلاوت شوق و لذت ذوق در باطن اثر کند
هر خطره غیر که در دل آید از آن بیگانه باشد و هر چه سوای حق است از آن نا خوش گردد
دایم در شوق تمام متوجه بجناب حق سبحانه و تعالی باشد و این طریقه عجیب است که از آن اهل
باطن چنانچه در دل طالبان روشن گردد و از برکت انفاس متبرکه ایشان حضور دایم
دایمی پدید آید پس به سبب این دولت مشرف شود پس باید که هر شب
نوشیده و سر بگریبان عجز فرو کشیده متوجه بجناب حق باشد و بر حجره دل پاسبانی کند
تا هیچ خطره در دل نیاید و برکت مراقبه راه باطن گشاده گردد چه در طریقه مراقبه تو طلب نور سر
و جمعیت ایشان التفات است و دیده باطن بخواطر متخلفه پراگنده نشود چون
بند نسبت به بند و گوش بند که نه بیند سر حق بر من بخند زیرا که زبان و چشم و گوش
چون روزنیست که چندین هزار صور خیالیه ازین راه در دل می آید و حدیث النفس میشود
اگر روزنه بسته باشد البته که آن نبینه از خاطر مکدر نشود بدانکه جمیع انبیا و اولیا فرموده اند که برای معرفت

دایم در دل

دائم در مراقبه بودن بشرطیست چه از دوام مراقبه باطن بر نور متحقق گشته و از خطرات
ما سوای الله نجات یابد و دوام مراقبه آنست که بعنایت حق خاطر نموده بدیده دل ناظر بجناب
حق سبحانه و تعالی باشد لحظه بلحظه منتظر فیض الهی گردد و کمال مراقبه نزد عارفان آنست
که همه حواس از عالم محسوس معزول شوند و سالک هر لحظه از خودی گذشته و از حواس غائب شده حاضر
بحق باشد نه آنکه مقصود و از شکل و مثال و تسلیم و خیالات مقید باشد معاذ الله این در وهم و دار رید
و هم در خیالات وانمانده و بدانند که وارند حق از این ها کرت تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا ما تخیلتم موتوا
قبل ان تموتوا همین است از مرگ طبیعت بمیرد و از صفات خودنما گردد و حواس باطنی یعنی وهم و خیالات دیگر که داند
در ظهور هستی حق گم کند و از خودی خود بالکلیه فانی گردد و بعد از آن به بینند آنچه بینند لیکن
هر عاقلی قدر مراقبه را چه داند و هر گوهر طلبی دولت معنوی را چه شناسد آنچه باطن اهل نگاه و شیخ
و چشم پوشیدن حاصل کنند [illegible] که اهل ظاهر در خواب و خیال هم نه بینند و آنچه صفای وقت
از مراقبه دست دهد و از هزاران الله در دو عالم [illegible] میسر نگردد گوهر طلب صدف شکن باشد
غواص محیط خویشتن باشند معذوری آنکه بر کناری تا از غرق شدن چه خبر داری
بعضی طالبان حق را باید که همه وقت مستغرق در مراقبه باشند و هیچگاه این دولت را از دست
ندهد که سعادت ابدی و دولت سرمدی متعلق بدین عملست آن محرم اسرار خواجه علاء الدین
عطار قدس سره فرموده اند که از طریقه مراقبه دوام جمعیت خاطر و قبول دلها حاصل است ای عزیز
سخن از مراقبه تا چند گویم قدر مراقبه کسی داند که باطنش مورد انوار و اسرار ربانی آشنا گردیده
دل شکسته [illegible] عشق [illegible] گشته   از کنار رخش [illegible] هر دم بوی الهی را خویشتن را
چون بگیرم اندر آغوش کنار هر چیزی که دیگر خیالات و اندیشه را افزاید سالک را باید که از آن
اجتناب نموده با دل صاف متوجه بجناب حق سبحانه و تعالی باشد و قبله توجه چیزی که مقصود
رساند تا حق سبحانه و تعالی گرفتاری دوام بجناب اقدس خود عطا فرماید حقیقت رستگاری

درین گرفتاری سخت لقلست که روز قیامت هیچ وجه خلاص نتوان مگر بدل که از گرفتار
غیر صحیح و سالم باشد چنانچه حق سبحانه خود در کلام مجید فرموده است یوم لا ینفع مال و لا بنون
الا من اتی الله بقلب سلیم بدانکه دل بر دو قسم است یکی دل سقیم دویم دل سلیم سقیم
آنست که سوای فکر دنیا هیچ اندیشه در دل نباشد و از حرص و هوا و طمع و حسد و بخل و دیگر
دیگر خیالات فاسد ملوث باشد و هیچ وقت بی حرص دنیا نباشد و از ظلمات غفلت او گنده
همه الی نقش باشد و دل سلیم آنست که سوای حق سبحانه و تعالی هیچ را در دل جای
نباشد و پاک باشد از حرص و خواهش کی ماسوا و هیچگاه خطره غیر بیرامون او نگردد و همه وقت
بحضور دل در محبت و شوق الهی محو باشد پس اگر انقطره یافته است از مرض معنوی آنکار
در معالجه آن کرده و درین کار شتاب نماید چنانچه اینکار را دی و دفینه است جان و دل را نیز مرضی
صد هزار مردم اصلاح مطلب را و اگر ده درست در قرب زده آنداز اصلاح شد کشته اند مگر
هزار ازان یکی است که دل را بر نکات ترجیح مینهد و حقیقت دل را طلب میکند خوان الیقین را
یقین بدانکه حقیقت نسخه ایمان و صحت کلام الله بر صفحه دل نوشته اند سبحان الله
که هیچگاه از مطالعه دل غافل نشود تا اسرار عجایب و غرایب درو نهفته است بظهور آید
چیز که حق فرموده است من نگنجم هیچ در بالا و پست نه در زمین و نه در آسمان و عرش
نیز ای من نگنجم از یقین دان ای عزیز تا در دل مومن بگنجم ای عجب تا گر مرا جویی
بجوی در دل طلب ها باغها میوه ها اندر دل است عکس لطف او بر آب و گل
ای عزیز آنچه در لوح محفوظ است همان چیز در دل بنده مومن است که دل مومن
خانه خدا است قلب المومن بیت الله تعالی پس جایی که حق باشد آنجا همه چیز باشد
ام من دری است از دریای ... از عالم لامکان دل مومن
اندر دریای ... بای ... که ... ال ... دل مومن در

که عقل نفس را پایان نیست هر کس بقدر استعداد خویش دران عجز اختیار نموده اما روا است
که گوهر مقصود بدست آورده حدیث دل اگر گویم لطف و قهر میکند با کمال وصف
او هرگز بیکری نمیگنجد در حدیث است هر که دائم طواف میکند کعبه بطواف او آید چه
عاشقان که طواف دل میکنند لقا جویند به بیان چه قدر لقا وقت آن لطف و
محبت آرزومند لقا است این لطف و در شوق مشتاق لقا ابرار بیشمار اند
حاجت دو دلیل که این مهل دو دل وصل شتن مجمع جان گشته و ازاینه دل آگاهی را سوا
صیقل نموده مجوز لطف راه جمال حضرت احدیت را دیده پس طالب این بسیار اند مرا
ازین بابت خوشتر که بادر روش قناعت کشیده و گوشه عزلت گزیده و در فضای
باطن که نظاره گاه عارفان است سیر نماید و دیده حق بین گشاید چون حق سبحانه
بکلم نحن اقرب الیه من حبل الورید از هر چیز نزدیک تر است همیشه حاضر و کامل
بنده هر چند ناظر او است وجودش جدا است و کس که با این همه نزدیکی دور افتادیم در عیان
در باشد تشنه ماندیم و در عیان بما حجاب محجوب گشتیم غرق ایم آب طلبیم در وصال ایم
با هجر آرو جان گنج در آستیان میکردیم گرد عالم از بهر یک مثقال آفتاب و در درون خانه ما
در بدر میدرم ذره مثال چون میدرم خفاشیم نشان محجوب طبیعت که بظلمت غفلت
و تاریکی باطن خو گرفته اند دیده دل را بجاه حضرت حق بسی بی دیدن نورانی کرده اند از
کور باطنی بر ضیای خورشید مقصود چشم دل نمیتواند مشهود الا مقصود جلوه گر است
بینا زود بر آگاهی عقل غفلت را از گوش هوش بر داری از مستیها هوشیار شوی به بینی دیدار
که او را چه سری است با تو وجه عنایت است بر تو بدانکه حضرت رب العزت بغایت
سر ملک بر خیر حق است محمدی در هر شبانه روزی سیصد بار نظر رحمت میکند و از راه کرم

بسر لشکران بادیه غفلت خطاب میفرماید که ای فرزند آدم همه عالم را برای تو بیدار گردانیدم
و همه اسباب محبت بنا را در راه تو مهیا ساخته ام و ترا خاص برای خود آفریدم تا کسی دیگر
در دوست همه خادم تو باشند و تو خادم ملازم ما باشی و در دولت خانه ما از لی و در راه
بمعرفت ما کوشی تو همای دولتی ای همتی چند چون جغد و چون زاغ زغن با
از چه منت گدایان کشی داری چرا ای همای خوانه ات بازوی سلطان باید چرا با در جهان
چون بر مان بخوان: این پرانه با جعل انکاره کی القاف قریب چون عنقا کنه از
با گدایان کم نشین همای با طلب : این دوره روزه عمر را فرصت شمار بادان
از دوست غافل نباشی بس قدر همت خود بدان و حقیقت خود بشناس
کن در اهلیت خویش که را سجود ملایک کردند همه بحر به مغز جان اگر چه حقیقت
تو از خاک است لیکن سری که در تو نهاده از عالم پاک است اگر خواهی که آن
منکشف گردد آن سعی کن که خانه سینه از هر چه معلوم گشت بکلی خالی گردد تا هیچ
غیر در دل نماید و در دیده شهود جز ملک مشهود نماند چه تا از باب شوق و
صاحب ذوق کار بزرگ است که سراپرده خاطر را از خطرات غیر در خلوتکده دل
کوتاه پاک گردد و سوای حق هیچ محبت در دل جا نشود هر چه خواهی بکن
مکن یاد دیگر یعنی سوای محبت محبوب حقیقی با هیچ کس محبت و دوستی مکن
از غیر حق منقطع گردان و آنچه در این آیه کریمه واقع است ان الله لا یغفر ان
یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء بدر مزی از آن معنی خواهد بود پس اگر
بمحبت غیر او گرفته است و در روز و در هوای آن گرفتار باشد در معنی هوای خود را معبود
و دل من اتخذ الهه هواه ... دل را از غیر پاک گردان و ماسوای مقصود فراموش گردان است

از آواز

از شرط این است اگرچه در دل غیر از دوست نسازی پاک صفای وحدت را اندر گنجینه پاک
محبوب باید یافت حضرت مجدد الف ثانی قدس سره بیان فرمودند که سالکان
ما سوا را شرط راه است که آیینه باطن را از زنگار امکان زدوده گردد و ظهور حضرت ذات
در آن وجه محال است جمعی از ارباب ظاهر که در حصول کمالات معنوی سعی ندارند و اکتفا بر عبادت
ظاهری میکنند این همه عبادات با دل غافل الهی فایده چندان نبخشد چه عمل جوارح بی عمل
موافقت قلب نقد ایمان معنی هیچکاره نباید در این جناب اقدس لایق نشاید زیرا که عبادتیکه بی
حضور دل باشد همچون سراب است بیالوده و نمائیست تا بسود خوارجی بینند او که دارد جاهلی
جاهلان خوارجی بجز پندار نیست سبحات بسیار دارد که دارند پاشش تا برده بردارند و آنچه دارای
ظهور دارند اما عبادات کاملان ارباب معنی آن است که با ساز دل میکنند دور از هیچ وقتی خلوت سرای
سلطانی نامحرمی را راه نمی دهند در محافظت اعضای ظاهری نمایند چنانچه زبان را از کلام لا یعنی
و بی فایده چشم را از دیدن ناشایسته و دست را از حرکات بیجا و گوش را از شنیدن سخنهای
بیهوده دور باشند زیرا که در جمیع اعضا انسان شهوت است و میان شهوت آلوده بهیمان
مبتلا میشود و اکثر خلق ازین شهوتها غافل اند مرد باید که چیزی را ازین انتقال باید که ازین
انتها خبر باشد و از فنا و آن در کارخانه اسلام خلل میشود و بالجمله یکی از علامات اولیا
آنست که از هیچ عضوی عمل بد و حرکتی ناشایسته بوقوع نباید چنانچه قطب الدین بختیار
کاکی قدس سره پرسیدند که بدین جا چگونه رسیدی گفت از کوری و کری
و گنگی و لنگی و شلی را پرسیدند ما صفت العارف گفت صم بکم عمی یعنی به
چشم بوشیده و از گوش کر شده لطایف خود مشغول باید شد لطیفست که فرد از
تمامی جوارح در سخن آرند نا گویایی نه آنچه گردها است چنانچه حق تعالی در کلام مجید
فرموده الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون یعنی امروز مهر بر دهانها

میکند [illegible] نبات [illegible] اندام [illegible] خواهد داد پس سالک را باید که جمیع اعضا [illegible] از جمیع گناه [illegible]
[illegible] او تا جمیع احوال حق را مطالعه نماید با حضور کار موجب [illegible] یکی [illegible] شود از [illegible]
و معالجه [illegible] همیشه در صلاحیت دل کوشد چون دل بصلاح آید تمامی جوارح بصلاح
و لطیف دل موصوف شوند زیرا که در مملکت وجود انسان دل سلطان است [illegible] بدن [illegible]
رعیت [illegible] ارکان [illegible] نیک و صالح باشند تمامی رعیت [illegible] نیکو و صالح باشند از [illegible]
[illegible] از خطرات عزیز [illegible] افضل [illegible] از جمیع عبادات [illegible] این عمل [illegible]
پرسید که افضل عبادات چیست گفت افضل عبادات دوام اندیشه حق است سبحانه و تعالی در همه وقت
و در جمیع حالات [illegible] نزد ارباب تحقیق محقق شده که از اعمال باطنی دل را انقطاع از [illegible]
[illegible] آید [illegible] صفا در صفا افزاید [illegible] اهل معرفت در [illegible]
ظاهر کوشش می نمایند و [illegible] عبادات [illegible] از میان می یابند [illegible] میگویند که [illegible] قیمت
از هزار سنگ ریزه [illegible] از هر جزوی که از مغز خالی باشد این ریاضت [illegible]
برای [illegible] خوردن [illegible] آن ریاضت [illegible] این حال مقام [illegible]
این تفسیر [illegible] از این کلام [illegible] این [illegible]
[illegible] زیرا که ریاضت جسمی سالک را [illegible] نتیجه بخشد که در روز [illegible] ترقی نماید که [illegible]
پاک شده [illegible] از ماسوا الله فارغ گردد نقل است که عزیزی [illegible] آمد خادم را گفت
[illegible] پاک [illegible] تا نماز گذارم خادم گفت [illegible] را از ماسوا پاک کن هر جا که خواهی
نماز گذار [illegible] معروف [illegible] تا دل [illegible]
ماسوا [illegible] پاک [illegible] شود [illegible] غفلت [illegible] نقل است که [illegible]
پرسید که موش در چاه افتاد چگونه پاک توان کرد [illegible] گفت [illegible]
[illegible] ناپاک [illegible] موش از چاه [illegible]

ناپاک

پاکی ماندی رنج و محنت آن نماز نشد و آب نیز حکم طهارت دارد اگر دو آب مقصودش بود حاصل نشد
همچنین احوال جماعتی است که عبادات بغفلت میکنند و در پایکاری [illegible] کوشند
لیکن میدانند که عبادات اینها که بحضور دل نتیجه بسیار نکند سرور عالمیان صلی الله علیه و سلم فرمود
رب [illegible] بسا کس که از نماز و روزه بجز رنج و ماندگی نیابد یعنی با دل غافل در روزه رسم عبادت
کنند پس مدار بر عبادات نیست ذوق طاعات بحضور دل است پس هیچ کس طالب حق دل را از ذکر و فکر
[illegible] مذکور است که حق تعالی فرمود [illegible] که [illegible] در راه تقلید بعبادات
مشغول اند و در علم تحقیق هیچ چیز ندارند و بدان عبادات رسمی قانع شده اند [illegible] فالعبادة
هیچ سود نه بخشد پس گمان مبر که این همه بزرگی در پاکی تن [illegible] است [illegible] افضل [illegible]
[illegible] نیست بلکه پاکی اصل آنست که پاکی باطن باشد اگر پاکی چند انواع است
[illegible] ظاهر یعنی پاک داشتن تن و جامه برای ادای صلوة این پاکی عوام مسلمانان است
دیگر پاکی جوارح و اندام از معصیت چون دروغ و حرام خوردن و نامحرم را دیدن و غیبت کردن
این پاکی متقیان است دیگر پاکی از اخلاق بد چون حسد و کبر و ریا و حرص و بغض و حب
دنیا و غیر آن این پاکی [illegible] است دیگر پاکی سر و آن [illegible] است که [illegible] نماند
[illegible] ما سوی الله یعنی هر چه غیر حق سبحانه و تعالی است در باطن حضور [illegible] این پاکی صدیقان
و عاشقان است اندرون حضور [illegible] پاکی [illegible] در پاکی باطن [illegible]
که چشمها بر آن [illegible] که آن نظارگاه حق سبحانه و تعالی نه نظارگاه خلق [illegible] است
هر کس را در این پاکی عجب نیست بشنو طهارت ظاهر [illegible] اندام [illegible] طهارت
باطن [illegible] ظاهر پاکی [illegible] باطن [illegible] دل [illegible] آراسته [illegible] است
[illegible] دل [illegible] چه ظاهر نظرگاه خلق است و باطن [illegible] نظرگاه خالق را آراسته و نظرگاه خلق [illegible]

پس سعادتمند دو دنیا آن کسست که ظاهر و باطن را موجب تحقق گرداند و چون زندگانی این عالم فانی
هیچ حبابیست بر آب و یا بند خیالیست در خواب خردمند کسست که بر خواب اعتبار نکند اگر
درخواب خود را مبتلا بینی شادی از آن نشسته و مطلقا بجوای و ملال که از او جسته رنجیده و اگر سلطنت
بیند در حقیقت پادشاه نمیشود زیرا که الخیال ... چون بیدار میشود چیزی
فبس و جز الم بدبختی نماند همچنین احوال زندگانی دنیاست آنچه گذشته و رفته مانند خواب
... بنظر آید ... گفت بزرگی که لذت دنیا بعینه لذت احتلام است که در حین مینماید
و گذرد ... چیزی از آن باقی ماند پس چرا روزی چند رنج کشیده گنج همراه خود ببری
دعا میکند در آنجا رفتنی است آشنا نشوی تا پس کنی غریب ... نزول که ...
دارد شده اگر فی الجمله با کسی آشنا دارد بغربت تمام دلبر ... فکری و خوردنی
بجا طرش بنماید پس تراحتی باید رفت که در آنجا بخوشند و گرم ... با
دوستان ... از آن خبر باشد که در جهان با خداوند آشنا شوی
نادر دوست آخر ... تحفه و ارمغان ... جان ... از جهان خبر دارد
و سنا ارن ... که چون ... سعادتمند را باد ...
آسمان ... کویند نجات ... سر ...
شده یعنی هاروت و ماروت ... مذکورست که روح
آدمی ... آسمان دنیا بالا نمی برند تا که ... از مفارقت بدن ... ضیق ...
حیستان ... یعنی از گرفتاری ... حق که ... معنوی است
صحبت ... دار ... در سیر ... از عالم سفلی بعالم علوی ... نماید
اگر ... سعادت ... نفوس ... محو گردان ... دنیا ...

... زنان ...

صحبت نزد خاص و عام گرداند زیاده از ما یحتاج اللذات مگر که صحبت اهل الله سراپا ظلمانیست
بغفلت افزا و زهر نیست شربت مار که با صحبت ایشان مرا داد و از حق بعید
در ره ماند چرا که ذات نوع انسان در اختلاط جز رابیت لطیف زود سریع الاثر
هر که امیزد بر رنگ ان میخزد خصوصا که مبتدی را صحبت عوام [illegible] میکنند تا
از انجا که هوای نفس بلا اخلاق ذمیمه بر ایشان غالبست چون مبتدی که در صحبت
عوام می نشیند ظلمت غفلت ایشان در دل اثر میکند و باطنش تیره میگرداند و اگر
نسبت سالک قوی با یکدیگر در حال هم نشینی بر وغالب باشد هیچ ظلمتی که در دل اثر نتوان
کرد بحکم بر غالب دان پس سالک را باید که در اختلاط خلق و زخارف چون ان مردم سرمایه عمر عزیز
خود ضایع گرداند و برای نازکی در نامه عیاری و ظرافت رزق عبادت خالق و کسب کمالات
ناموس دارین محروم ماند حضرت اولیا کلیم قدس سره فرمود عجب بو العجبی باشد
که بهیمت رضای مخلوق خود را بخشم خالق گرفتار کند و برای رفاه چند روزه نفس
خود را همیشه اتش دوزخ گرداند پس برادری و دوستی و همنشینی که ترا از دین فایده
نبود صحبت او را الا سبک داشته اند از چه صحبت زنده گانه که از حق نفحا باز دارد صحبت دیگران
بیرون شو از او حضرت مولانا شمس الدین قدس سره فرموده علامت مرید قبول یافته انست
که با مردم بیگانه صحبت نتواند داشت اگر ناگاه در صحبت بیگانه افتد چنان نشیند
که منافقی در مسجد و کودکی در مکتب و اسیری در زندان اما صحبت درویشان که بایاد خدا
مشغول اند دولتیست که بیگانه را یگانه کند و عاصی را مطیع گرداند و تشنه را
سیراب گرداند و غافل را هشیار کند   جز صحبت عاشقان مستانه مبند
در راه هوس قدم فرزانه منه   هر طایفه بجانب خویش کشند   چنده [illegible]

و جلادها
پس در باب صحبت صاحب دلان که بقرب الهی رسیده و دیرانه ظاهر سوی اند
معرفت چشیده و دل از ما سوا الله بریده چه صحبت ایشان کیمیاست که این تیره خود را
از خالص گردانند اگر خواهی که برنگ ایشان باشی دایم با ایشان باش لیکن ای
عزیز دیگر شناخت این قوم بدیده ظاهر ممکن نیست زیرا که اگر چه ظاهر چون من و تو در خنده
و سرور اند اما در باطن بنده دار در حضور اند از درگه خیال اغیار ردود رشتها ...
رحنده اند که سوا حق هیچ سودا چه در دل ندارند لیکن چون در این زمانه که دوره آخر زمان
است و قصور همت است اکثر از اهل ظاهر صاحب کمال کسی را دانند که تصرفات و خوارق
عادت از وی ظاهر شود والمعنی نزد محققان اهل کمال خارج اعتبار است چه انبیا را
بعثت برای مقصد این است اگر نفس پرمردن از دنیا غافل نشوند و توجه دل را
بغیر آن کنند محجوب شوند و دور گردند بخواب ... الهی دیگر ... فرسنگ که دفت از
چشم حالت ... لیکن بیچاره های نادان ظاهربین که دیده معنی شناسی
ندارند ... چه کنند اینجا سنجیدن بلند و باریک که گمراه دین ...
را یقین خوارق و تصرفات را از مقاصد ... راه گیر شمرند که آن نذر و ولایت است
اما فنا و نسیان ما سوی الله را از شرط این راه ... زیرا که در عالم سلوک مطالب
علیا و مقاصد عظمی همین امر است که از میان برخیزد و از خود فانی و بحق باقی گردد چون
خزینه داران اسرار الهی و ... همه چیز دارند اما بقصد
خود اصلاً اظهار آن نمی کنند مگر بضرورت ترغیب طالبان برای جهت تقویت دین
عارفان که جام حق نوشیده اند راز نادانسته پوشیده اند چه اظهار تصرفات
این راه را ... زیرا که طالب خدا را

اگر یکذره

ازبگذرند رہ هوسهای از وی می‌بگریزد سوای حق در دل باشد ممکن نیست که بخدا برسد جمعیتی که بخدا رسیده‌اند از
همه هر دو جهان گذشته جز محبوب حقیقی هیچ منظور دیدار نبوده و بسوای ذات حضرت احدیت
بر هیچ سو مقصودی و مطلوبی ندارند پس سالک را اگر بسر حقیقت اطلاعی دست دهد در تصرفات قدرة
نشنود باید که تا مقصود در دست در اخفای آن کوشد و اگر تصرف شنود خوش گفت بزرگی چنانچه
در لطیفه است بر منابر آن آن اظهار آیات و معجزات بجان فریضه است پس الوحی عقوبة الانبیاء
معقوبة الاولیاء اظهار الکرامات مستفوبة المومنین التقصیر فی الکلام مقبول ربانی شیخ ابوالقاسم
قدس سره گفت که ای برادر این کار رقاصان نیست بر هوا پریدن وظیفه طیر است و از غیب خبر دادن
شیوه کاهنان است این همه هیچ کاری نیست کرامت بزرگی نزد بزرگان دین آنست
که ظاهر بر متابعت سید عالمیان آراسته گردد و باطن بحضور حق مستغرق باشد و دل از محبت
غیر خالی شود کار این است غیر این همه هیچ حضرت خواجه عبیدالله قدس سره فرموده اند
که متوجهان ابا الله کشف کرامت هیچ در کار نیست طالب خدا را اعتقاد درست و رعایت
احکام شریعت و اخلاص تمام و توجه بدوام بجناب حق سبحانه و لطائف بزرگی دین پس بوده
این راه را باید رنجه در راه رو نماید توجه بآن ننماید و نگاه نه در مقام منت و ملامت ممکن نباشد
واقعات را تحقیق نیست نکند چون تصرفات حق است بازگذارد و خود را در میان نبیند نقلست
که درویشی در بادیه نشسته بود دیر آنجا حبیبی پر از سیب از آسمان فرود گذاشتند درویش گفت بعزت
تو نخورم مگر از دست اعرابی که سیاه برکرده ام زند دیار و دگرنه بکر بیا بو چه از کرامات است که نفس را
غروری از وی پیدا شود و در کارخانه دلالت کند که فریب است خیلا نیفتد چون خوارق واقع
غیر حقیقت برسد که با غیر حق التفات کند و آرام بپذیرد و از حق دور تر افتد خواجه جنید قدس
سره گفت زنت عارف مدارک کردن است از کرم بکرامت زیرا که تصرفات نبوده این راه عطائی نیست

از عطای الهی به ایمان نه به عطا راضی شده‌اند به المعطی رسیده‌اند منقول است شیخ ابو سعید قدس سره
به مریدان خود گفت یازده سال است که خدای تعالی مرا در مملکت خود تصرف داده و من تصرف نکرده‌ام
روزی یاری پرسید چرا تصرف نکردی گفت تصرف را بحضرت عزت گذاشتم چنانکه خواهد بکند حسید
مولی خادم خود را بنوازد و محرم راز خود سازد و دولت تصرف خود را بوی بخشد و کلید خزاین بوی
حواله کند ادب خادم آنست که تا بجای خود نکند دقیقه از دایره ادب بیرون ننهد و در زمان
و از آن باشد که بجز او اهل کمال مقام بکرد و هیچ مراتب قبول نکنند و در هیچ مرتبه نشود اگر بنده
شنوده باشی نزد شیخ المشایخ شیخ نظام الدین اولیا قدس سره گفت که در عالم است
بسیار اند و بسیار عارفان کرامت است اگر بار کرامت ایشان را هم بپذیرند محجوب شوند و اگر از کرامات
پرهیز کنند او را مقصود ندانند و احوال شیخ نند زیرا که صحبت ولایت متعلق است با تحقیق
نسبت شرط اعراض از غیر ذات است و ترک ما دون او و ترجیح باشد با هم خدای اندر اقبال و اعراض
با یکدیگر مخالف چون رسیدی که بکرامت التفات کرد او را مقصود نیست در معنی مگر از دوست اعراض
نموده با غیر او اقبال نموده و این معنی مقرر است که ولایت اعراض از کرامت خود من شغلک غیر
مفهوم حکم الهی است پیدا در مقام سوال کنند که بسیاری از اولیا ایشان که مقرب درگاه الهی بوده‌اند
با الهایت بوقوع آمده به آنکه سالک تا زمانی که سلوک تمام نکرده باشد که اظهار تصرفات باختیار خود او را
مفقود مانع است زیرا که هنوز در راه است بمنزل مقصود نرسیده و تا آنکه در راه است چندین هزار دشمن بر گوشه
بر کام که از فساد و لقا بر تمام فرا گیرد و نفس مطمئنه گردد اظهار تصرفات و اعراض نکنند زیرا که او محو و فانی در
حق گشته و از هستی خود رسته و دیگر روی بوی کسی نرسد در آن نشسته وجود او فانی شده زبان او زبان
حق و اراده او اراده حق است نه در کسی نه در چیزی هر چه از وجود او ظاهر شود نه او در میان نیست چه او نفس
خود را فدای حق کرده و در حقیقت فانی گشته پس هر چه از فانی صادر شود نه از وی باشد چون نجلی

از اولیاء الله

از اولیا آنانست که یکباره به حضرت الله نزدیک و در باطن عمل کاری کرده‌اند و شهرت را از پی در انداخته‌اند
خود را مشهور نکرده و در کنج ناکامی و در ادب گمنامی در پس پرده مستور مانده‌اند و مستور زیسته‌اند حتی بنا
تمامی ایشان بر نامحرمان جلوت نکرد و از محجوبان را چه مخفی کنند ایشان را بر نوع
کسی از اهل ظاهر بر بهای ایشان مطلع نشد چرا که ظاهر با خلق‌اند و باطن با خدا اولیایی
تحت قبابی لا یعرفهم غیری در حق ایشانست ای درون شو آشنا و از برون بیگانه باش
این چنین زیبا روش کم می‌بود اندر جهان بس آنگه ظاهر ایشان و مدار نعتهای ایشان محروم باشند
و کسی که باطن ایشان دیده از دوستیشان بهره‌مند گردید الحق تا کی ایشان را نیک
چه داند و چون حق سبحانه و تعالی می‌خواهد که بعضی دوستان را از نظر اغیار پوشیده دارد داشت ایشان را با خلایق
آمیخته همچو اهل ظاهر انگاشته‌اند تا ایشان را همچو عوام پندارند و نظر بر حجاب بینند از ایشان اندر که از بیستی
بیایست عنقا صفت از چشم پنهانست چون ایشان رو به علایق آمیخته با همه خلایق چه بسیاری
از اولیا اهل کمال در اکل و شرب و لباس و بیع و شرا و نوم و سایر الصفات بشری مشابه به اهل
ظاهرند پس ناشناختن ایشان از کوتاه نظران در فیض نشود که نسبت در روز بیان ایشان موانست صحبت باشد
فی الجمله بایشان مناسبت شده چون ایشان بسیار اند همچو صاحب دولتی را بسیار صحبت
او را در پیا بود که بحر و بیابان تمام در جست و جوی اقدام نماید و فیض از راه از باطن وی در نوردد که شاید
که خوشه از خرمن لطف او گردد ای عزیز الوان سیئات بر روی ایشان کنند که با او بستان
حسن اعتقاد نماید چه ایشان در اعمال اند و در عالم وفا واقعه اند بسا که نیست
در خزینه ایشان نیست و هر دولتی که هست در گنجینه ایشان نهان توجه التفات این طایفه کرده
غافلان از همه غفلت بر ایشان دیده بحق میرسند و فی ایشان حسنات الابرار
سیئات المقربین حسنات المقربین سیئات الواصلین مدح این قوم نه چندین است

که درین سلسله منحصر در این باب از هر بعد حالی آید بدانکه روشن‌تر ازین معقول در کتابهای اکابر خود رسته و لکن نوشته اند
نقد الینا کار بزرگ آن است که هیچ تعلقی از تعلقات گریبان دامن گیر دل نشود و هیچ مقاصد در دو
جهان جز یک محبوب پیش نهاد خاطر نباشد چون سالک را سوای خدا اگر فکر دیگر در دل نشسته ممکن
نیست که تجلی او در رسد و پرده حجاب برطرف گردد زیرا که هر قدر که از بار تعلق سبکبار شود
زود به منزل مقصود برسد شیخ شبلی قدس سره گفت علامت قرب حقیقی انقطاع از همه چیز جز حق
تعالی اگر سائلی سوال کند که بسیاری از اولیاء الله بار دنیا اختیار کرده اند و اختلاط با زن و فرزند و معاش و متاع
او را هیچ مانع نیست چه دل او با حق چنان قرار گرفته که درهم و دینار پیش او حکم سنگ دارد و در اختلاط زن
و فرزند پیش او هیچ وجه تغیر نبود و محبت غیر از باطن وی چنان رفته که هیچ جز او را تصور نماید و در سینه هیچ چیز نمی‌شود
و اگر تمام دنیا و آخرت در دریاست در تصرف او باشد در این هیچ یک لحظه بلا که در صفحه خاطر او غباری نه نشیند
هرگز نشیند و از حال خود برگشته اگر یک حبه در ملک خود نداند و در یک لحظه تمام دنیا و ما فیها با او رو نماید هرگز به خوشی
انبساط نرسد و از جا نرود چه خوش گفت بزرگی که فقیر آن باشد که دستش از متاع خالی بود بلکه فقیر آن باشد
که طبعش از خواهش و هوا و دلش از دنیا ما سوای حق لود جا جای سخن اگر نه از آن‌اند دنیا او در شادی و نه از
رفتن او در ماتم پس چنان شخص را دنیا چه ضرر تواند رسید و چگونه فریب تواند داد بزرگی گفت مرد
کامل آن است که فقر و فاقه دنیا دوست باشد ازاهد نگویند سلیمان علیه الصلوات والسلام با آنهمه
جاه و نعمت زاهد خوانند ازین مقولان از آن در همه حال در همه کار که باشند با خدا باشند یکی در عالم
ملکی و حکمرانی و رزق از خود و غفلت اختیار کرده اند و دیگر را در عالم فراخی از غیر خود
رهانیده متوجه ساخته حب دنیا از خدا غافل شدن است نه قماش و نقره و فرزندان و زن
مال را که بار دین باشد بسی حول نعم صالح مال را خوانده‌اند رسول در گذشته هلاک کننده است
از آنروز برگزیده بیشتر نیست لیکن این همه که گفته شد در حق منتهیان است نه در حق مبتدیان که

ذوق دنیا گ

از فنا و لقا هر چه یافت در بیرون گذشته اما سالکی که هنوز در راه است معامله خود با هنجار بسته کامل و مکمل بکند و به
همه چیز او را مقربیست بلکه متبدل از یک ذره تعلق اختیار کند و احکام مقتضی خود نیست روندهٔ این
راه را در رابطه از همه چیز اعراض باید نمود و به باطن و ظاهر اعتبار غیر حق ملاحظت نباید کرد چون با درین زمان
هر درویشی هیچ پاس و ادب نباشد علیک سرمایه تقلید خود را کامل و منتهی میگوید و دعوی قرب میکند
مینماید پس دعوی او علامت بعد اوست اینک خبر از کمال خامی و نارسائی است آن بزرگ
دعوی قرب بخدا نمیکند دعوی او علامت بعد اوست مقربان نه نشان خود میکنند بلکه هر عارف
قرب بیشتر اطلاع و عیان خود یابد هر گاه که حبیب العالمین علیه الصلوات والسلام ما عرفناک
حق معرفتک فرماید دیگر از اجزه مجال دعوی است چه خوش گفت بزرگی که زنهار بر ریاضت و کمال
خود مغرور نشوی و دعوی خود پیش نکنی که دیدن عبادات و کمال خود پیش رب هر گاه که کمال خود داند
کمال راه حق بر وی منکشف نگردد پس روندهٔ این راه اگر طاعت و عبادت در نظر آورد باید که از آن مقام
استغفار نماید و بیخ بود که حضرت احدیت بکبر در برابر که المعنی ما شی از نفس اماره است اگر این خطره
نمود و عیاذ بالله باید که احوال ابلیس را به دیده عبرت ملاحظه نماید که بمقتضی هزار سال بر مسند عظمت بود
استوار بود مسند و معلم عالم ملایک بوده چون نظر بر عبادات خود کرد و خود را بهتر شمرد و از انا خیر گر در
پر فتور آتش انانیت او را در یک دم بیک شرر باشد سرمایه عمر خود را بر باد داد دید چون خاک که به
زمین موجودات بود در احکام خود شکستگی و افتادگی داشت بسبب فروتنی بهترین موجودات گشت
تا حق بجلی انوار محبت گرسنگی خود روی نهاده گنج پنهان در آن ظلمات مخفی کرد و وجود ایشان همه را درجه
و علو مرتبت از جنبه خاکی شد زانکه [illegible] باید که اصلاً بر طاعت خود ناز نکنی و هرگز بر عبادت
خود مغرور نشوی الی آخره [illegible] بیار رسیدن منحور است و شکستگان و افتادگان را میطلبند چون خلقت
آدمی در احکام از خاک است باید که تابع احکام [illegible] دعوی و غرور خود پیش نکند و طریقه عجز و نیاز را زد

تا بوسیلهٔ [illegible] درخواهد از جناب حضرت احدیت دانم این سعادت و توفیق باشد [illegible] خالق و همیشه بنده بود
در [illegible] جان چه [illegible] باشند که استغفار در پای ما [illegible] درگاه ما قبول آنان [illegible] انگشت در بعید
را این [illegible] دیگر [illegible] عجز و نیاز نسبت [illegible] محکمتر از خود بینه حضرت [illegible] بزرگ کس سره فرمودند اگر دیبا
در بوستان [illegible] در آید [illegible] برابر [illegible] او را برابر باد دیبا الله باید که [illegible] در باطن او را بان صاحبان [illegible] الفقار [illegible]
نباشد بلکه [illegible] در [illegible] تفرع زیاده گردد کمالات المقام خاص حضرت محمد مصطفی [illegible] بوده
علیه و سلم که [illegible] انعام و اکرام الهی بیشتر [illegible] تفرع و نیاز زیاده [illegible] نقلست که سید عالم [illegible]
و سلم معراج رفتند فرشتگان با یکدیگر میگفتند [illegible] از عالم شهادت جوان [illegible] آدم
نیک [illegible] یوسف روی داود [illegible] هیبتی موسی حکمتی لقمان صفتی عیسی چون حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم این ماجرا از فرشتگان شنیده تواضع نمودند و فرمودند غربت مسکینی فقری غریب
سر بر [illegible] کلیم [illegible] جفا [illegible] خطاب آمد که ای فرشتگان [illegible] خواجه
کائنات چه تواضع و مسکینی داده فرمان آمد که ای سید عالم [illegible] سر [illegible] با نعلین قدم
[illegible] جامه تا [illegible] بر همه کس معلوم شود موسی علیه الصلوة بالنعلین در حضرت ما [illegible]
و تو با [illegible] در خلوت [illegible] سبحان الله [illegible] در [illegible] خاک [illegible]
است در [illegible] عجز و نیاز چه کرم و عنایتهاست پس بنده [illegible] را باید که [illegible] عجز و نیاز
از دست [illegible] همیشه [illegible] نقلست که روزی حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم [illegible]
جبرائیل علیه الصلوة و سلم پرسید که [illegible] حجابات [illegible] جای نیست گفته اند یا رسول الله [illegible]
[illegible] را از بیرون ما و اندرون ما خارج کرده آمد هیچ فرشته را در زاویه [illegible] رسیده
الهی [illegible] عظمت و [illegible] جمله ملایکه صف [illegible] و عبارة کائنات از [illegible]
حاضر شود باید که [illegible] زندگی [illegible] اند [illegible] بکنند بلکه همه طاعت خود را [illegible]

[illegible]

تا بمنزل مقصود نرسد معاذ الله اگر شخصی درین راه لاف زند کند و غرور در نگاه او جلوت کند نفس
خود را عظیم پندارد و بدان شاد باشد درینجا بود چون مقبولان درگاه الهی با وجود چندین قرب ایشان
خود را مفلس ترین خلق میدانند امام جعفر صادق رضی الله عنه با آنهمه کمالات خود را بنده
بشر میدانند گفته محمد واسع قدس سره اگر گناه را بوی بودی هیچکس با من ننشستی و نتوانستی
نشست مالک دینار قدس سره گفت اگر کسی در منادی کند که بدترین شما کیست از مسجد
بیرون آید هیچ کس خود را بیرون تر نگفتند الا من پس معلوم که علامت قرب معرفت اولیاء آنست
که خود را از جمیع مخلوق کمتر و بدتر داند نه آنکه ثنا خود بر زبان جاری کند بالجمله چه شناخت
اهل معرفت را علامتیست ظاهر و برهانیست باهر که با این همه صفات محموده و اخلاق
پسندیده موصوف او را از جمله مقربان درگاه الهی میتوان گفت آن این است که در زهد و تقوی
و تواضع و حلم و توکل و صبر و قناعت و تحمل و مروت و فتوت و سخاوت و همت و تازه روئی
و نیک خوئی و عزلت و تسلیم و تقوی و اخلاص و حیا و کوتاهی امل و ریاضت و نرمی دل و شکستگی
و ذوق و شوق و مجاهده و خلاف هوا و عصمت و صلاح و راستی و درستی و عجز و نیاز و کم آزاری
و بردباری و پرهیزکاری و ترک بی ادبی و سکوت بجای اعمال خیر آراسته گردد و در جمیع امور
با خلاق سرور عالمیان صلی الله علیه وسلم متخلق بود و صحبت او را اثری باشد
که محبت دنیا بر دل همنشینان او سرد شود و غفلت از هم صحبتان وی برطرف گردد این قدر
علامت ظاهر است اهل معرفت را و آنچه عارف تمام المعرفت را سیر باطن میبیند
و اسرار پوشیده که با حق تعالی میبود از آنکه میتواند گفت که آن معامله حالی است
نه قالی و عبارت که چون جمال مجاز شهد الی گلستان هوشیار باشید و همت
بران گمارید که بدین منصب سرفراز شوید و بدان خلعت امتیاز یابید همت کارها کند

وادی بی همت هیچ کار نیاید و هیچ جا نمیرسد اگر چه حاجت همت هست او در همه چیز انسانست
و کمال همت آنست که غیر از حق تعالی دل را بهیچ چیز بند نکند از حق بحق چنانچه گفته اند اگر آدمی
بلند همت عالی است بنفس نفیس او بر متاع تکلیف و درجه ادنی اکتفا نمیتواند نمود و مقصود
عالی همتی آن میخواهد که دنیا و ما فیها در جنب آن حقیر شمارد حضرت خواجه بزرگ قدس سره
گفت که ما هر چه یافتیم از علو همتی یافتیم چرا که هر چند همت عالی تر باشد جستن در طلب مقصود
بیشتر باشد و از محنت و مشقت نگریزد ترسی پروانه باش هیچ نشنها زود در چنگال زن تا جای
نور بر دست شاید معامل از حضیض خاک باوج افلاک رسد و عالمی از همت و توجه تو بفیض
رسد ای آسمان خشک ابر مشو باران ببار تا ابر با رد نیاید [illegible] ابر بار و گلاب بر و
رنگ رنگ تا [illegible] همت را آورد بجنبانِ الکنز المخفی را از نقاب [illegible] بدان که
استعداد ظهور این کمالات بر فردی از افراد انسان عطا کرده اند و قابلیت قبول آن نعمه را
هر یکی از انواع انسان بخشیده اند چنانچه اندر دانه تخم که برگ سبز و گلهای الوان رنگ
و میوه های شیرین مستور است چون او را در بر زمین بکارند و آب دهند و پرورش
و محافظت او کنند تا که بکمال رسد هر چه خاصیت او است ظاهر گردد و همچنین در ذات آدمی
خاصیتیست اگر چون گیاه بهره دریافت دیگر او کار و کسب کمالات پرورش کرد
امیالا و در نشو نما آید و آنچه در استعداد وی مخفی است بظهور آید و آن خاصیت اینست
که آدمی از صفات بهائمی بصفات ملکی رسد و مستعد و ار ذات تعین شد
گردد و سزاوار خزینه محبت و لایق گنجینه اسرار شود و مظهر ذات حضرت احدیت
گردد اگر آدمی مظهر خاصیت خود نباشد در حقیقت انسان نیست اگر شکل و صورت
انسان داره چنانچه آهن تک خورده هیچکار نیاید همچنین آدمیکه بزنگ غفلت از

بالکل [illegible]

اصلا چون گذشته شد هیچ به کار نیاید و محض بی‌فایده است و کوشش باید اعتبار را نشناسی در ماه و آگاه باش و قدر
دولت حضور را بشناس و سعی کن که پردهٔ غفلت برطرف کنی که در هیچ نفسی با حق حضور برنیاید
همهٔ انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که مبعوث شده‌اند برای این کار تا خلق را بجناب حق سبحانه
دلالت و راه نمایند و از پردهٔ غفلت برآورده مشتاق جناب حضرت احدیت گردانند چه برترین
کارها این کار است و غفلت و غافلی بدترین جمله بدیهاست و دلالت بر این کار و کار پیدایست که آدمی را
از کسب سعادات و ترقیات باز داشته محروم دارد و از یاد حق غافل گرداند چون تمامی کتب منزله و
احادیث انبیا و اخبار و آثار و اشارات اولیا و مشایخ بر این معنی ناطق است که آدمی باید
که هیچ وقتی از اوقات از آنحضرت غافل نشود و در همه کارها و در همه مکانها بحضور دل و رابطه با حق سبحانه و تعالی
باشد خواجه ابو سعید خراز قدس سره گفت که وقت عزیز خود را جز بعزیزترین چیزها
مشغول مکن و آن عزیزترین چیزها که بنده را هست استغراق بجناب حضرت حق سبحانه و تعالی
است و خوش گفت بزرگی که هر که همیشه در زبان ذکر حضرت حق سبحانه حمدیت کند یعنی
هر دم بحضور دل حاضر باشد بمرتبه رسد که حق تعالی بکمال کرم و عنایت او را در برگیرد و بدرجهٔ محبوبیت
بپذیرد زیرا که بنده کسی در هر دو عالم که بر آید ز جان کسی جدا دم اگر تو پاس داری این پاس انفاس
سلطان رسانندت از این پاس بفلکت که آفتاب طرف در هر یک سالکان حقیقت
حضرت خواجه بزرگ قدس سره فرمودند که من دو کس را دیدم در مکه معظمه یکی بنهایت نسبت
همت و دیگری بنهایت طلب همت بود که همت آن بود که شخصی در طواف گاه دست در
حلقهٔ کعبه زده بود و در چنان جای شریف و وقت عزیز از حق سبحانه و تعالی غافل بود و از حق غیر حق
میخواست و دیگری همت آن بود که در بازار منی جوانی دیدم که قریب پنجاه هزار دینار سودا میکرد
در آن فرصت یک لحظه دلش از حق سبحانه و تعالی غافل نشده اما برای حصول این نسبت توجه

کامل را باید که اشتغالات ظاهری مانع توجه باطنی نشود پس طالب حق را باید که چنان مستغرق با
و اوقات خود را بذکر محفوظ دارد که ماهیت نقش باطن باقی نرود فاند یا زنگهای از غبار ملوث
نشود چون در این دل که از غیر حق منزه گردد قرب دراز نیست و حضور در حضور شیخ ابوالحسن
خرقانی قدس سره گفت هر اندیشه غیر که صوفی را در دل آید او از آن اندیشه او را که مشغول دارد
باید اگر دولت سعادت هر دو جهانی میخواهی از اندیشه ماضی و مستقبل خود را فارغ دار
سرانجام کارهای خود را بحق بسپارد و دوستان خدا در این راه سعی کلی کرده اند زیرا که هرچه
غیر از حق باشد در میان بنده و خدا حجاب است و دل را در تفرقه اندازد و از تفرقه دل حدیث النفس
افزاید و از حدیث النفس فیض الهی منقطع گردد و حدیث النفس آنست که انواع
خیالات و رعونت متخیله جولان کشود اقسام مکرر آرزوها در دل در دل رسد اگر چه
خواطر که در دل ممکن شود دل را سیاه گرداند و در گرداب غفلت اندازد و از یاد حق
در همه وقتی خدا باز میماند پس سالک را هر وقت که خطره پیدا شود باید که مثال
که از کدام جا برخاسته هر چیزی که منشاء خواطر است از پیش خود بردارد و بذکر نفی اثبات
یا باسم ذات مشغول گردد چون در محل حدیث النفس ذکر نفی اثبات قرار گیرد خواطر
نفسانی و شیطانی برطرف گردد و صفای دل بنور حضور حاصل آید از نیست که کاملان
گفته اند که عبادت الفقر نفی الخواطر یعنی عبادت فقر آنست که هر خطره غیر حق که در دل آید
از آن نفی نماید و با دل صاف لب کوشش اغیار متوجه بجناب حق سبحانه و تعالی باشد اما اعتبار زیاد
بسیار روشن و درست مگر این معلوم شود که صفای کامل بنور فراست داشته باشند کاملان
نوشته اند که خطره چهار قسم است یکی شیطانی دوم نفسانی سوم ملکی چهارم
رحمانی خطره شیطانی خطره معصیت است و خطره نفسانی آرزوی تنعم و لذت دنیا بود

ورزش کمال غفلت

وخطره ملکی

۱۴۷

و خطره ملکی خطره عبادات و طاعات است و خطره رحمانی طلب محبت رب و شوق عرفانست و این
خطره رحمانی محض منقلب ربانیست آدمی را ازان طلب شوق و محبت پیدا آید و بوسیله آن
عرفان حق حاصل نماید که این سعادت میتوان جمیع تعلقات ما سوای از خاطر گسسته مردانه وار
قدم همت در راه نهد و باندازه طاقت بشری بدان سعی بکند مراد این است که مقصود حاصل آید
بفضل و کرم و طریقه حصول آن و مناجات و بعضی فوائد کلمه بران ای عاشق صادق که انسان عبارت
از جوهر روحانی و لطیفه ربانیست نه ازین قالب ظلمانی دیگر معلوم بود از انجا که مرغ روح ما بروحی و سرور بجوار
حضرت رب العزت ملبس بپروازی جلوه سازی ملک تحود نمود و همیشه در مشاهده انوار جمال لایدرک از
قرب الهی جدا گشته محبوس قفس خاکی کرده اند بواسطه اینکه از شراب عشق و محبت اوست
گردیده همیشه طالب وصال محبوب حقیقی است و در ظلمت وجود عنصری غرق انوار مشاهده
حضرت احدیت است که در سوای حق به هیچ چیز دل بسته نکند در انوار نادیده آشفته و فریفته
مگر در تعیین پیش از در آمدن وجود خاکی بلطیفه لطیف مجرد است عشق و محبت در لطیف ترا دیده
باحال خود آشنا بود پس بیلباس و حقیقت خود را بشناس که ترا که رفعت و کرامت بخشند
و المجه بت و از مغز ... و در بعضی کتب مذکور است که حق سبحانه و تعالی هر چه در وجود آورد
در لحظه آفرید بتقاضای قدرت خود آفرید و آدم را بتقاضای محبت خود آفریده ازین نسبت که
جمله مخلوقات را اول جمع و تخمیر فرداست که حضرت مالک را بامی نسبتی خاکی چند به الطاف
و نظر عنایات ازلی است که دل او با انوار خویش محیط گردانیده پیمانه محبت ز اب
رشته الحق این همه عنایت میخوانند که مرا لب تو ابت چرا بجای شد که اول آفتاب
شوق از مطلع رضائی و سر بر زده و ما را از خلوتخانه عدم بصحرای فضای وجود
آورده و خطاب فرموده که ای مشت خاکی ما ازان تو بیسیم و تو از ان مائی ما ترا شناسیم و تو ملرا

شاید بنگر بار کدان آن از خاص از آن یاری   عزیزش خوانش ارزان نو گران
لهای پس عاشقان صادق و طالبان این مکاشفه را باید که در آتش عشق او
دو چشم از هر دو جهان دوخته در محبت حق جهان فانی و مستغرق شوند که از ما
جز خبر نباشد از غلبه محبت غیر از حق محبوب هیچ جز منظر نباید از کرده داشته
حجاب تو شدم غیرت خبر دانی تو در پیش نظر جلوه نگر نیست چو یکه مست باده
آمد بنگر ای مجمع بت حقیقی به هیچ جز محبت ندا رند هرچه گوید از دو گوید و همه جا او را جوید و از نگار
خبر او نخوانند و غیر او را نمی شناسند نقلست که روزی آن مجنون در رکاب دیوانه عشق
قدم در کوی لیلا نهاد در آتش عشق در کانون سینه اش آتش جوشش می زد و دستانه و دیوار لیلی
دیوار بوسه داد و روی بر سنگ و کلوخ های آن در و سنگ خون باران دیده می‌ریخت که آه
از سینه انگیخته پرسیدند که ای مجنون کار از در و دیوار گذشته دار سینه ز سنگ
محبوب نهایت بوسه داد بند در و دیوار را داد از درد نالید و روی به خاک مالید آن چنان مجنون
سر کنید پا کرد که با قدم صدق در کوی لیلا در آمدم در کوی او جز روی او ندیدم
پس مپاس که عاشقی که در عشق مجازی چنان محو فانی شود که ابد الاباد نام او
در زمره عاشقان بماند پس کسیکه در عشق زنده یک بمیرد و باشد فنا نه پذیرد
جان خود را خواهد باخت عوض یک جان هزار جان خواهد یافت و تجلیات ابدیکه از
ممات نباشد و بدو دولت سرمدیکه از از دل بگردد ممتاز خواهد شد چنانکه مقول
حدیث قدسی است یا رب تا زنده در داری تو منم   در پس منکر که از
تو منم گر بر سر این کوی عشق ما کشته شوی   بنگر انه بده که خون بها
تو منم پس عاشقان را بر بین مقامی از جمیع مقامهای عشق و محبت الست جذبه من جذبة

الحق تو

الحق نوازی عالم انفعال چون هر کرا حق سبحانه و تعالی تشنه محبت خود گرداند چشیده ذوق عشق
بر جگر کس رسیده او شهنشاه هر دو جهانست بلکه شاهان همه از غلامان او بیش چه انبیا
محبوب و مقبول درگاه احدیت عالی همانند که هیچ خبر در دو عالم بجز نشان خبر حق نکنند
و هیچ بایستی در دل و مقصودی و مطلوبی غیر از حق در دل انبیا نباشد الا زمان که کمال
تبلیغ مختبند دراز هر دو جهان بخداوند خویش چنان رفته اند که سوای محبوب حقیقی هیچ مقام مند
نمیشوند مقام ایشان جاست که هیچ جا نیست فردای در حق ایشان فرمان آمد که انبیا
مشتاقان ما و کی رشته ده منه حالا که همه مر ایشان شد فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
در حق ایشان است هر کس که جهان دارد روی مراد سالها هر دو جهان ذوق تماشای تو داریم ای یار
ما هیچ سوای آن به از این نیست که ادب بخلوت حق سبحانه و تعالی سر فراز شده و هیچ تمنای باده تر
از این نه که ایشان از میخانه عشق بر خویش باده محبت الهی کرده حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و سلم همیشه این دعا گفتی اللهم ارزقنی حبک و حب من احبک و حب ما یقربنی
الی حبک و اجعل حبک احب الیّ من الماء البارد یعنی بار خدایا مرا روزی گردان دوستی
خویش و دوستی دوستان خویش و دوستی هر چیزی که مرا دوستی تو نزدیک گرداند و دوستی خود
بر من دوستتر گردان از آب سرد بر تشنه در دوست که حاجت و مقصود از همه عبادات و ریاضات
و ذکر آن است که محبت حق تعالی غالب آید و از غلبه محبت هر چه غیر محبوب است فراموش
گردد و هیچ مقصودی بجز یک مقصود در دل نماند تا استحقاق دیدن در دنیا حاصل آید و مقصود
نقاب از چهره گشاید از بزرگان قدس سره پرسیده اند که محبت چیست گفت محبت آنست
که جز در دنیا و آخرت بجز حق تعالی است دوست ندارد چه این معنی نزد عاشقان اهل کمال
متحقق شده که از هر دو جهان درگذرد و جاه و مال در سودای عشق او مدام که پرده حجاب

برندارای دوری بزم وصال حضرت ذو الجلال راه ندهند زیرا که عاشق را از یک ذره تعلق و دلبستگی با غیر محبوب باشد
آنذره در حق او حجاب اکبر و سد عظیم است پس بر سعادتمندان است که در عرصهٔ محبت الهی
سلسله جنبان شده اند درا باید که خانهٔ دل را از خیالات اغیار خالی سازند و در مجاز خانهٔ محبت
او بهار گوگون را دربارند تا چون غنچهٔ محبت از شرابخانهٔ وسقیهم ربهم شرابا طهورا بجوش آیند
و بمنصب دوستی سرفراز سازند نقل است که عیسی علیه الصلوة والسلام را وحی آمد که ای عیسی
در دل بنده من که نه دنیا باشم و نه آخرت دوستی راحتی الحی و گوشش الخ با اکسیر سعادت هر دو جهان
مینوای ای دوست راه دریا دوری از ان بستان شربت عنایت تشنه کامان بادیهٔ محبت را
جوید و ساقی لطف هر دم شراب بخشش بکوی مستان خود می بخشد ای عزیز المعنیه را از فغان
دل بدانکه اهل مجاز را راه خدای ز ادراه دور در حلقهٔ عشق نمیتواند شد بغیر از سرمایهٔ درد و محبت فتح معنی
در کشف آتش باطنی نتواند گشت زیرا که هفتاد هزار حجاب ظلمانی و نورانی در میان طالب نهاده اند هر بدیدکه
عاشق از دل برارد یک حجاب مرتفع شود طلب و تشنگی این راه زیاده تر گردد و نتیجه و ثمره
محبت یعنی نسیان خود و وصول بحضرت میسر شود زاد سیر زاهد در سیر یک روزه راه سیر عاشقی هر
زمان تا تخت رسد : عاشق وارسته از خود رسید و از زمان و از زمین و فلک میگذرد و از اینجا که در
مبداهاست جز عشق ذوق و شوق لکام جان عاشقان جلی نشده آمد بمال از
در باطن انسان معراج زن است زندگان الی تا ابد قائم بان بشوق است و آرام و جمعیت
مشتاقان وابسته بدان شوق از ساعتی از لذت حلاوت آن شوق باز مانند
صدهزار آه بدرد از سینهٔ پر آتش بر آرند و اشک خونبار از دیده ها بارند و بار صد اندوه
چون ماتم زدگان بیآرام و بیقرار شوند هر گاه که بجذبهٔ عشق الهی حریم محبت مشغول شوند برای
بجالهٔ دیگر مشغول شوند و لحظه ای بی یاد زندگانی از ان نه ده چنانکه آه سرد بر از درد از سینه

ای اندوه کان

برای اینکه درگاه‌های بزم وصال و دولت اتصال راه یابند که اسیران خاکدان ظلمانی و بادیه‌های هوای نفسانی
شوند و کاه‌های الذار تجلیات شبانه‌های منور و نورانی شوند و اگر محبت داری پروانه وار قدم در راه
نه و ذره‌های عشق در درد به آن که ذره جانشینی درد و محبت اکسیر است از هزار باد شمال
وزیدن سحاری مبدل است که دل را عشق تمکن و محبت را وصف شده ظرفه حجابی دولتی سر اسمی سودای
عشق او کرده ای عزیز اگر عبادت ماندگی هم با درد محبت باید فضیلتی دارد بر طاعت بسیار
که بی محبت و عشق باشد جمعیکه به عشقبازی عشق و محبت بمقصود رسیده‌اند از بسی مراد جویان
مطلوب هستند زود تر واصل شده‌اند زیرا که حرارت عشق اضعاف شتر و کرفت قلبیه را
چنان بسوزند که حجاب بخار آتش ظاهری خس و خاشاک را حضرت رسول صلی الله علیه و سلم هر روز
فرمودی امروز که محمد را نو در دل و نو عشق پیدا شود و در آمدن از روزن کرت یک ذره در
درآید و عالم تو تیم زیرا که نسبت ملکوت و عالم لاهوتی را به نقطه‌ایست که از درون یکایش درحضرت باز یافتم
خطاب حضرت عزت چون در رسید که بدرگاه ما چه تحفه آوردی بعضی از اعمال نجات هم گذشت عتاب
آمد که ای مسکین آنجا که جناب کبریا است بضاعت مزجات تو پس به هیچ است دانچه اندیشه
خطا است تحفه این درگاه سر دست ... به این بارگاه دل پر درد و در رساله از رسایل سلوک
دیده شده که از صد هزار علم ذره عمل بهتر است و از صد هزار عشق ذره شوق بهتر و از صد هزار شوق ذره
درد بهتر فی الواقع عاشقان را هیچ سرمایه بهتر و خوشتر بجز درد و محبت نیست ای انسان کسیکه در درد و
ندارد و لذت معرفت را چه داند اگر صد هزار سال عبادت بغیر از درد و محبت کند هرگز مزه
و حلاوت آن نیابد و بمقصود خود نرسد ای عزیز اگر عشق نبود یا هیچ عاشقی بخدا راه نمودی و مانا
عشق است که نقاب از چهره محبوب کشیده و پرده‌های حجاب از میان ربوده
این عشق است که حلاوت بخشش که حرارت ... میدهد ... شربت جان مجروح

نهایت عشق است که سر در سوختگان است دُرد آن سبحان الله عشق چون شرابیست طرب انگیز
که یک جام عاشقان را مست گرداند بمقصود رساند عشق چه نوریست که درخشنده کرد شمع بزم
عاشقان است و آفتاب شام مشتاقان عشق چه خوش نسیمی است که به پیغام محبوب میرساند
و غنچهٔ دل را شکفته گرداند ای عزیز قلم اینجا که بود ناگاه لشکر عشق تاخت و وقتم را خوش ساخت
و عندلیب زبان را این ابیات بترنم انداخت ای عشق بیا که انتظارم در راه تو دیده
باز دارم همی دیده براه آرزو بازم :: هم گوش تمنیش بر آواز :: ای عشق بیا ز راه جویم :: تا سر درد
خود بگویم :: ای عشق بیا ز در بدرم :: در هر دو جهان بدر بردم :: ای عشق اگر شوی ام آغوش ::
من هر دو جهان کنم فراموش :: ای عشق همیشه باش با من :: یک شعلهٔ شوق در دلم
زن :: ای عشق مرا از خود ربودی :: لیکن بسوی دوست ره نمودی :: ای عشق دمی
بیا و بنشین :: من خسته دلم غریب و مسکین :: هیچ تو غریب من غریبم :: یک قطره
ز جام تو چشیدیم :: یک ذره بده مرا از انجام :: تا کارم شود سرانجام :: روز از تو شب مرا سبز
تخت از تو خاک ره مرا سبز :: به پذیر تحفه جان نثارم :: یکبار که از میان بیندازی
از آمدنت چو گل شکفتم :: دامن دامن بهار رفتم :: گلگرد لبهار گفتم امروز :: بر گلبن سید
گفتم امروز :: سبحان الله عشق را چه دولت است شوق انگیز و محبت را چه سوز است نشاط
آمیز اگر این جام لذت بخش مدام بکام مدام است هر آیینه از خودی خود بالکل بیگانه باید بود
گر مدام این تشنه بودی :: گر بدیوانگی مستی فزودی :: ای عزیز بر چه خواستیم
این الم را بقلم ادا نمودم و اگرچه حال را الفاظ بیان کنم لیکن قلم از تحریر آن عاجز است در حد و ادراک است
و سمند زبان لنگ است در بیان این زبان بیانی بنابر آن با زیر سر عدد عامی آید برای
عاشقان درد طلب نکته‌های عاشقانه بیان مینماید بشنو بشنو طالب دنیا ملذات دنیا.

گر درد

سر و دو طالب عقبی بجنان حور و قصور و طالب مولا از حجاب اغیار دور باشی سرور در بر دو جهان
مغفور الحق مغفور چرا نباشند که آتش عشق در خرمن جان افروخته و خس و خاشاک
هوای از میان سوخته و دیده دل را از غیر حق دوخته عشق التعلیت که چون بر
افروخته هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت چون عشق بکمال رسید عاشق هیچ سود
نتواند کرد اگر تیر او بر دارد سنگ عشق دامن دل شان را گرفته است گرشان [illegible] باز بگوی و محبوب الله
محب فرا را بسیار و در عیان وصال سکنه جمال لا یزال زیاده بر گرد و نعره رب ارنی میزنند و بزبان حال
میگویند از مار عمش کز دیده دارم جگر ایشان کاند انگشت هیچ فرشته اثری جز یار که رسته روئی و هم دارد بیداع
من حیث داند بکری ازل از حضرت حق سبحانه و تعالی برگزیده های یحبهم الله بود [illegible] جبرئیل
در غیبت ندار رند و از جمیع مقاصد دو جهان روی گردانیده دل با محبوب حقیقی چنان بسته اند که بر دو جهان
را فراموش ساخته اند بلکه خود را نیز فراموش کرده اند نه از مرگ و زندگانی خبری دارند و نه از غم و شادی ایشان را
سرمست جام وصلت شده و از کمال محبت همیشه مشغول در ذوق حضور محفوظ و مسرور اند دراز عشق بجز
حق نمی خوانند و چون طفلان بجوز و مویز فریفته نشوند چه این سلسله علیه محبت و انوار اصفیای
لطیف او تعالی و تقدس اند [illegible] که از زخم محبت ایشان جز قضا و قدر است بر دار نکنند
قیام عالم و عالمیان بذات بابرکات ایشان است و در رحمت و رحمت کهبانیان از برکت ایشان
در حکم ایشان را سوخته اند و دل را افروخته اند [illegible] این جا
را برف ایشان دوخته پس ای عاقبت سعادت ازلی دستگیر آید از آنجا [illegible] گردد ای دوستان
همت بر آن گمارید که دل بمحبت و عشق الهی گرم شود و هر چه غیر اوست از آن سرد گردد
و دیده دل را بگشایند و پرده غفلت را از پیش چشم بر دارید و [illegible]
عشق کیمیاست که مس وجود او تعالی زر خالص کرد اند پس جان خود بده و دره عشق ببد اکن

اگر عوض جان ما ذره عشق و محبت بدست آید هنوز ارزان است عشق لستان جان فشانی بفروشند
که بگو تر ازین تجارت نیست. خوش گفت بزرگی که راه عشق اگر چه دشوار و پر خار است
لیکن زندگانی بی عشق محض نابکار است زیرا که حیات آدمی از عشق است و ممات دائمی
بعشق اگر در عشق فانی شوی حیات یابی که از ممات نجات شد وای بر آن زندگانها
که ازین مقام عالی خود را محروم داشته و عمر خود را ضایع ساخته اند در خبر است که حق سبحانه
و تعالی در روز قیامت غازیان را که در دار دنیا به تیغ کفار شهید شده اند به بهشت در آرد چون
تا نهایت الفردوس اعلی درینجا جمعی را ببینند که بر جهد رحمت گشته اند گویند بار خدایا فرزندان
از ما یتیم کردیم و زنان را بیوه ساختیم و جان خود را در رضای تو بذل کردیم اینها کیانند که پیش از ما
بهشت در آمدند خطاب مستطاب در رسد که اینان در دین شما هستند منت حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم گویند این فضل چه یافتند خطاب شود که شما در همه عمر یکبار شهید شدید
و اینان صد بار به تیغ اشتیاق و خنجر فراق ما کشته شدند چه شهیدان از دست
دشمنان کشته شوند لقا جویند و عاشقان بشمشیر اشتیاق و خنجر فراق ما کشته شوند
لقاجوینده بهایان چه فرق لقا دست انگشته دشمن او دست دارای کشته فراق
او است پس عاشقان مردمند را باید که برای رضای محبوب حقیقی نفس خود را فدای
آن راه گردانند و بغیر از روی محبوب مطلوب و مقصودی نداشته باشند در عشق و محبت صادق
باشند ای عزیز کدامی عشق بر جگرش رسیده و پیکان محبت در دلش خلیده او تا شنیدند
هر دو جهان نیست اگر چه مفلس و بی نوا است و کسی که عشق و محبت ندارد همه
گدا بیان نیست اگر چه جز این تمام عالم در دست دارد خوش گفت بزرگی که عجب
دارم از خلق که با خدا چگونه زندگانی می توانند کرد بغیر محبت و شوق و با اشتیاق

دارد ز دارم

زو فکر و دید مشاهده حق چگونه می توان زیست نمیدانم که غذای روح این جماعت
دیدن پس مر ایشان را زندگیست پس عاشق صادق آنست که در محبت و شوق این جهان
دل را نشمود که زیر پای جهان جز خویشتن نباشد بلکه هر دو جهان اگر در نظرش آید بگوشه چشم نبیند
جانانه غم دوزخ و حرص بهشت برداز رخ برده که مشتاق لقائیم بشنو نصیحت پند کس پیر
تجلیت شده در دعا میگفتی بار خدایا بهشت و دوزخ را اندر خزاین غیب پنهان کن و یاران از خلق
جدا دار تا ترا از برای تو پرستند نه برای غیر تو وان مقتضی بر کمال اخلاص و محبت ای عزیز اگر
طلب حقداری ز شعار التفات بغیر حق نکنید و سوای حق هیچ چیز نخواهید چون تو طبع اهل
ظاهر را مجرد کثرت طاعات و عبادات که از حق که از حق تو محجوب شده ای بواسطه اینکه حق را برای
طمع می پرستند نه برای حق چه الهی طالبان بهشتند حظ نفس است و حق را برای حق باید
پرستید نه برای طمع شخصی از بزرگی پرسید که شغل کیست گفت اینکه حق را سبحانه و تعالی برای
بیم پرستند گفت تو چگونه می پرستی گفت از مهر دوستی و محبت انانکه ز نور حق هستند
نه از برای حق پرستند حق را بامید و بیم خواهی هیهات لولا المشتاقون چه ها بود
ذوالنون گفت برسادلی گمان نبرد که عاشقان از نعیم بهشت محرومند بشنو
هرگز عاشق بی بهشت در آرزوی است دود زحق در خوف او چون عاشق در آرسته که حق
یافت من ان المولی فله الکل پس پاک در آنکه نامی در بهشت تو کنی نه وداری باید
باشی نامی باید در رستگاری تو است و حضرت مجدد الف ثانی قدس سره آنرا می
فرموده اند عاشقان را که از هوای نفس شان کجا میسر شده جز معبود حقیقی قبله توجه هیچ چیز اندازه
و هیچ مقصدی نگیرند چه از مقصد و چه از مقاصد دیگری مقصد نیند اگر چه از حسنات است اما
کار را ابرار است مقربان از ان اشر است و جز یکا را مقصد ندارند ار نهایت منتج اند

برای آنکه محل رضای اولیا و انبیا و لطف کسست از دوزخ که بهشت میگریزند بواسطه آنکه مقام عقب
اوست سبحانه و تعالی مقصود و رنج بلکه در جمیع امور در طلب رضای او در رضی محبوب حقیقی آنم رحمه
در رضای محبوبست نزد این طایفه مرغوب عاشق مقصود و درجه رضا نهایت مقام اولیا
است و الصفت خاص الخاص بندگان است که در جمیع امور در حصول رضای محبوب حقیقی کوشند
نقلست که موسی علیه الصلوة والسلام اندر مناجات گفت الهی بنما که بنده دوست ترین
نزد تو کیست حق تعالی گفت آنکس که در تحصیل رضای ما چنان کوشد که چنانچه دیگران در تحصیل آرزوی
خود کوشند اما در حقیقت معنی رضا آنست که آنچه به اراده حق تعالی بروی بظهور آید بدان راضی
و شاکر باشد و هیچ گله و شکایت نکند بلکه بجان منت قبول نماید چون حضرت ابراهیم علیه الصلوة
والسلام را در آتش انداختند بفرمان حضرت رب العزت جبرائیل علیه الصلوة والسلام در رسید
و گفت ای ابراهیم از من یاری میخواهی گفت نه گفت از خدا بخواه گفت بسنده است مرا خواست
او بس فرمان رسید قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم چون ابراهیم علیه الصلوة والسلام
بر مشیت الهی راضی و صابر بوده حق تعالی آتش را بروی گلزار گردانیده و این مقامیست بس عالی
که بجز انبیا و اولیا هیچکس را بدان راه نیست بدانکه نزد عاشقان بندگی کردن نیست دیگر بنده بودن
است بندگی آنست که بنده طاعت و عبادت کند آنچه پسندیده حق باشد و بنده بودن آنست
که آنچه حق کند پسندیده بنده باشد حضرت عیسی علیه الصلوة والسلام گفت اگر بندگی کردن
و بنده نبودن بکار نبودی ابلیس روسیاه نشدی و این درجه جز بکمال عشق
و محبت حاصل نشود و بسیار مردان است که همیشه در رضای الهی کوشند و از حق جز حق
نخواهند برای آنکه عشق بازی در ازل آموختند تا ابد در جای او تشنه عشق او فروختند و زیرا که
دل را از برای وصال او پرورش یافتند. با هیچ با رنش از دو عالم چشم او بر دوختند اگر سائلی سوال
کند که جای عشق و محبت چگونه حاصل آید و ابواب فتوح این چنین حاصل شود جواب آنکه از چه راه حاصل میشود

[illegible]
[illegible]

ریا هیچ چیز نیست که چیزی محبت در دنیا محبت هیچ دنیا که آتش شوق در دل بیندازد
بلکه آتش حکم کند که افروزنده آتش نباشد درین کار چراغ را بلند
همیشه باید که چراغ عشق را بفتیله شوق در روغن محبت بفروزد و سلسله
شوق بار را در حرکت آرد یعنی دل را یک سو کرده فراغ خاطر خاطر طریقه
ذکر داده کار عبادات و زهاد و کسب کمالات چنانچه مشایخ طریقت
گفته‌اند که بر هر طالب لازم گیرد در طریقه آداب اینکه هر جانب محبت الهی کسب و سر را
دوستی حق تعالی در سر دارد و او را باید که همه تا حال نماند زیرا که حق جل و علا در رسول
مقبول او صلی الله علیه و سلم فرموده هر آن را بخاطر آورده محبت قوی و روشنایی چراغ قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم براه برد و وجود خود را در بوته والذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین بگدازد و بسر موی خلاف امر
مولای خود کاری نکند و دایره نیاز را تنگ نگیرد یعنی کار را نقصی نکند و بر
موافقت سلف صالحان توفیق مشایخ درین راه بشتابد و کلمات
الیه ذلتنا نحو بر نشود هر که درین راه برود البته بمقام مردان رسد و بر امر دنیا قدم
استوار نهد و در حصول رضای حق تعالی نفس را فدا کرده و از جمیع مقاصد دو جهان
روی دل گردانیده رشته محبت با محبوب حقیقی مستحکم سازد تا در
ازدیاد سعادات کن ندیده و در ره و شوق بسر آید چون غلامی را
که مولای او بکارهای مامور کرده و آن غلام تمامی کارها بموجب رضای مولای
خود بسر انجام رسانیده و در رضای او جان نثار خود کرده البته که آن غلام نزد مولای
خود عزیز و مکرم باشد و مقرب و معزز گردد الحق درین طریقه دو صفت بسیار است

لیکن از گنج بخشش گنج بزرگ نامش گنجور این شهنشاه بخشش مولانا نظام الدین حسبار
دررفت وفات از این عالم فانی یاران و دوستان خود را خلیفه جد
کرده است دوستان نور یک باشد تو حال حق تو آن با متحد گشته نسبت
کلام خدا و حدیث مصطفی صلی الله علیه و سلم و سخنان مشایخ اقوال
ایشان جمعیان طریقه دوم آنکه طالب این سعادات را باید که است همت
درجمیعه آن نماد و در آن باد کم شد از دل را با غیر حق نبندد و اجازت
دیگر از شیخ کامل گرفته در عزلت گشته القدر کثرت دیگر نماید و نشستن در مجلس
در گفتار و دور افکار و شیر در جمیع حالات با حق نماید و در جمله منافی این دولت
از آن اجتناب نماید از کثرت ذکر آفتاب شوق از مطلع باطنش سر بر زند و
گرمی حرارت آن شعله محبت در دل وی روشن گردد یک لحظه زیاد دوست
در مذهب عاشقان حرام است چون طالبیه که جمیع علایق را از پیش خود برداشته
را از تمامی معلومات نماید خسته شب روز با خدا مشغول خواهد شد البته از کثر
ذکر نور ذوق و شوق بظهور خواهد آمد چه این معنی نزد کاملان این طریقت مقرر
که آتش عشق و محبت هر چیز شعله زند که غیر از محبوب از باطن وی رفته شد گر
هر گاه حق تعالی خواهد که بوسیله خود گزیند باطنش را از غیر خود پاک گردانیده
دیگر او را بخود نزدیک گرداند و چون بخود نزدیک گرداند بر سینه و محبت خود سرفراز
نمود طریقه سوم این است و نزدیک تر آن است که هیچ یکی از بزرگان
این راه که ظاهرش بچراغ شرع افروخته و باطنش با آتش عشق و محبت
حق تعالی سوخته است اختیار کند تا کرم باطنش این کس را نیز هدایت کند و ارکان

صحبت درویشان مبارک است آن زمان که در ایام اشتغال شیخ به عاشقی گذرانید با همه کس نشست عاشقی
با مستوفی رند با خوش گفت عارف ربانی شیخ ابو القاسم گرگانی قدس سره با
که با کسی بنشین که بهای تو او شود یا بهای او تو شوی تا هرگز در حق کسی خانه ورانی کم شوید ز
تو مانی ورنه را او شوی که هم پروانه با سوختن آموزی با سوختگان بنشستن شاید که تو هم
سوزی چون صحبت این طایفه کیمیاست این تیره وجود را از خالص گردانید بکثرت مصاحبت
صاحب نفس باشد و برکت انفاس متبرک ایشان از محبت و گرفتاری غیر خلاص میشود و عاشقی
شکسته دل از خود وارسته میگردد اگر تو خواهی مرد گردی ای لب بفرز صحبت صاحب دلان را غنیمت گیر
و حضرت خواجه بزرگ قدس سره فرموده اند که اکابر طریقه نقشبندیه بواسطه صحبت های مختلف فایده
شده با کان چون صحبت اهل الله کبریت احمر است اصلاح لعلاج نمی آید صحبت های قدر
این طایفه هیچ کس نداشته است و هیچ کس ایشان را نشناخته اگر صحبت این قسم عزیزی
صاحب دولتی که خود وارسته و بحق پیوسته باشد در بار خود میسر نیاید و طالبی را طلب
این راه میگیر باشد او را باید که تا حصول این دولت در تلقی جمیعت از کلام از اهل الله
هر روز مردانه نماید تا محبت و شوق تمنا را تازه بماند از شیخ ابو الحسن علی دقاق قدس
سره پرسیدند که از شنیدن سخن بزرگان هیچ فایده دارد گفت اول فایده است
بلکه اگر از مردودان است توفیق همت گردد و باطنش زیاده تر شود دیگر آنکه اگر کسی در خود
بیند ادب او را از فرو شکنند و دعوی و رعونت از سر وی بدر شود و بر عیبهای خود مطلع گردد
و شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره گفت که طالب حق را باید که هر روز کلام مشایخ
و اهل الله ورقی چند البته بخواند تا دنیا بر دل او سرد شود و آخرت بجای او آید و ذوق
و شوق افزاید و دوستی حق تعالی در دل او پدید آید چون او میگه از این نوع سخن بشنود

البته آگاه گردد برین معنی که این چه دولت و شرف بوده است که در جان عاشقان انداخته را
عشق از دیدار خیزد · بس چنین دولت از گفتار خیزد این بیت چه طریق برای حصول
محبت الهی بدست آید که کدام ملک گرفته است که رغبت با این دولت نماید گفته اند که
پاس این گره بسته را نگهبانی این چه آن مردان محبوب تا بیایند برگه حبیب
گفته ازان نمودند در پنه که زوال این درگه درش ملک شود چنانچه خطاب مستطاب حضرت عزت
بر سرگشتگان بادیه غفلت است را تو خاصه ما باش که ما نیز ز آن تو ایم · در هر دو جهان مقصد
و مقصود تو مائیم · گر یک قدم از راه طلب سوی من آئی · ما صد ز راه کرم سوی تو آئیم
پس این معنی را از نقبای دل به آنکه ابواب فتح دائم الی در پنج وقت باز است اما چه باید
دل با آرزومندیست مقبول درگاه باری خواجه عبد الله انصاری گفت که در او در
باز است و از خدای عز و جل نیاز است ای عزیز اگر عمری در غفلت گذرانیده و یک
دیدار از سر صدق و نیاز یا رب گوی همانا با لبیک عبدی ندای ایزدی بشنوی که هم
از راه کرم جواب فرماید نقل است که روزی جبرائیل علیه الصلوة والسلام در خدمت
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله امروز من
چیزی معاینه کردم که در پنج وقت ندیده بودم و آن این است که در شهری بت
پرستی را در پیش خود نهاده میگفت ای صنم یکبار از راه غلط ای محمد گفت
از سر اوقات حضرت عزت آواز آمد که لبیک عبدی گفتم خداوندا آن گبر
بت پرست خود را می خواند نام محمد را از راه غلط بر زبان رانده است چگونه قبول
میکنی فرمان شد که ای جبرائیل اگر او معبود خود را گم کرده است ما هم که در حقیقت
معبود اوئیم چون معبود او در حقیقت مائیم هرگاه که ما را میخوانند اجابت میکنیم ز کرم

بفضل ارحم الراحمین واسع المغفرت در حق بنده با خود چه کرم عنایات و الطاف بی‌نهایت
دارد هرچه از فضل و کرم خواهی چنان حاجت محروم و بی‌نصیب شوی هر جا که گم شده باز از وی مستور دیده
بینی خواهد بود پس هوشیار باش و پنبه غفلت را از گوش هوشش بردار و قدم استوار دار این راه
بنده و دامن خدمت خرسند باش بنده و بالی بر دنیا نه و ننشیند عشق و روی بمولای ار دار
چند از محبت و شفقت درین راه بیش آید باید که رو بگردانی و در طلب خود صادق باشی و چون از این
هر بیت به سمارت بالا مدد کور شد اگر محروم ماندی باری تا جهان روز بعمه حلال بخوری و زبان
را از دروغ و عالم الغیب نگاه داری و در خلوت نشسته بعجز و نیاز توبه و استغفار کن تا در وقت نیم شب
که مغفرت مستغفران و عطای سایلان است و ابواب فتوح مشکلات بکلید حضرت بگواه
الحمد مفتوح ای مناجات کن امید است که بفضل الهی تیر دعای نیم شب بهدف اجابت
رسد و آفتاب عشق در باطن پرورش گردد و در سر گست که خواجه کاینات و مفخر موجودات
علیه الصلوات و السلام فرمود که چون نصفه شب بگذرد و تمام خلق بخواب روند لطف و رحمت حضرت
حضرت پروردگار در جوش و جلال و عظمت حضرت رب العزت باسمان نزول فرماید
و منظر سلطان به بندگان مه رسد که ای خاکیان مهجور وای غافلان مغرور الوهیت
رحمت و ند و جود کیست که بزبان حال و صد مقال حاجت درخواهد تا حاجت او روا کنیم
و کیست که درین وقت تمنا کند تا او را بوصال لقای خود مسرور گردانیم پس دران
محل وقت که هنگام اجابت است ازحق بجز حق مخواه چون محبت را از محبوب ممتاز
کرده اند از من جز او نخواه و محبت از محبوب غیر محبوب نخواهد کمال است نظر نیست و بغیر از عشق
و محبت در خور اسان لیلیات گونه نیست چون دران وقت که محل مستجاب است
با عجز و نیاز این مناجات را بخوان الهی بحرمت عاشقان جانباز که در قمار خانه محبت

تو دوگون را در باختن آید بنشینه محبت خود بسته گردان تا محبت غیر در دلم نماند الهی بحرمت عاشقان
هیچ چیز دو در دو میدان اینک بر از غم خانهٔ عشق بشر محبت تا از سینهٔ آن
خود ببازم الهی بحرمت مشتاقان لقائی بذات پاک خود که در عشق تو جان بازی مجاهده
عنایت روح بر گذار جهات خود واله شیدا گردان تا در ذوق و شوق تو از خود بی
خبر و مست شوم الهی بحرمت عاشقان کرم که هیچ گونه پایان ندارند بزندان محبت خود محبوس
ساز طوق و شوق در گردنم انداز الهی بحرمت بزرگان با کبار که دل را از یاد دون تو که دیدم هر چه
ما سوای تست از باطنم بردار تا هیچ نقشی لب با حضور تو بر نیارم الهی بحرمت عابدان عزلت نشینان
که هیچ گاه از عبادت تو نیاسایند و از تقصیرات خود سر بر ندارند این مفلس را به ریاضت در روز
در طاعت خود استقامت دار و هیچ گاه بکار دیگر نپردازم الهی بحرمت عارفان اهل معرفت که آینه دل
از زنگار ماسوی و کدورت اینک زدوده اند غشاوه غفلت از بصر بصیرت دور فرما
هر چیز جز جناب چه بست بجای بحرمت مقربان اهل قربت که باطن ایشان با نور تجلیات
روشن است بنور معرفت خود باطنم را منور گردان و فانوس دلم را از شمع تجلیات
روشن فرما تا از خیالات بیهوده و فکرهای باطل در امان و محفوظ باشم الهی بحرمت آه
بر درد عاشقان و دود سینه دلخستگان که از غلبات شوق و وجدان ذوق تو محفوظ
و مسرور اند غرق شده گان بحر غفلت را از شراب خانه کرم و عنایت جرعه
ما از دریای مغفرت سیراب شوم و از خواب غفلت بیدار ای عزیز اگر جمعیت دل باشد
و حلاوت بیتی و لذتی در باطن رسیده باشد این مناجات اهل الله که بعضی از
کتب معتبره منتخب کرده نوشته شد بر زبان الهی به گردار بی دارم که سینه
حضرت کبریائی تو باشد و نه گفتاری دارم که لایق مقبول آن درگاه باشد الهی تو اگر

از دریای زنگ

١٠٣

از دریای رحمت کرم خود سیراب گردانی تو آگاهی که ما جهانیان را بیگانگیم و غفلت خویشتن ما گشت

بلطف خود ما را از مارهای بخشش و یا خود آشنای دهی الهی یک نظر لطف بنما که در جا مانده ایم در این

بسوی خود بنما که در جا مانده ایم الهی از دارو و دفاتر حسرت و کرم شرمنده بجهان که از بیچارگی غفلت

بیچاره ایم و از شراب عشق پیاله شوق و انعام فرما که از گرفتاری ناشوی گرفتار ادبار ایم الهی زبان

ما از حرز بیان ما گشت خاموش و بردن ما ج سبب طلب ناک فراموش گردان الهی دست ده

که اندوه گذشته بخوریم و جانی بخشش که رنج نامده بنریم الهی سیدا یا بیگانگی انعام فرمودن ما

او بهای ما دستان الهی بر تو هیچ چیز پوشیده نیست فتح باب اعمال ما را به بخشش و حل فرت

تو هیچ چیز مشکل نیست فتح باب اعمال ما را ببخش الهی مغلق سینه عاجز گشته بکاریم اما

برحمت حضرت تو امید داریم بنمای کرم خود در سلک مقبولان ما را منتظم گردان الهی بپایان

ما را ببخش بر بیگانگی ما ببخش نیاز بنیاز ما ببخش که غفلت گرفتاریم اما ببخش بابت

درگاه مانده گان را دست گیر عذر ما را در پذیر را با طی بستر گرفتار بنما از بیرون

کار از راه کن الهی صحن سینه های ما را از خس و خاشاک اندیشه های بی زبان

خالی گردان و انعام فرما ما را ادراک عشق و محبت خود ابتدا که ما

الهی غربت کرم بالنهایت و غفلت غایت خود ما از درگاه خود نا امید مگردان و در نفس

و السلام که ما از جهات منقطع گردد گوش جان ما را بندای آن الله

و الله نوا مشرف گردان بحرمت سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات

الهی عالی ذرات مقالی و کمالات سلوک ترتیب نعمت و نهایت

... سینه ... که ... اگر ... طلب ...

در شوق الست شیوا اگر بیابند در آن سبب گذر کنند از این شادی

از وصال یار خیره برجو ماتم هجران بیدار بالجمله اگر دفترها بنویسند جلدها

سیاه گردند نتیجه از حقیقت عشق به تحریر نتوان آورد اگر بگویم بسیار عشق

دو انتم طلب حق کنید هم نا تمام شکل این بیه مختلف گی ببرد رسم نوشته

که نوشته شده برای آنکه درجات عشق معلوم کنند و بدانید که این چه

سوزیست که در جان عاشقان افتاده است آنها که از آتش محبت بر کشتند آن قوم

که از آتش محبت در دلهایشان این جوش است و از غلبات شوق

در سینه های خویش از آتش محبت پاره پاره گرده اند همین روی است

برحمتک یا ارحم الراحمین تمت تمام

۸۵

۵۳

۳۳۷

تمت تمام شد نسخه کتاب مقاصد السالکین

گو پاس روز جمعه در تاریخ ۲۲ رجب المرجب

از ید فقیر حقیر نیاز دنبار شاهنواز بلخی ولد محمود حامی مرحوم

برای ... شیخ ... واله ... محب الحقیق ...

عبد الکریم شیخ ولد محمد اعظم شیخ لکاریده نوشته شد ۱۵

۱۲ ۷

در تاریخ ۲۲ سکندر ماه

هجری مقدس نبی صلی الله علیه و السلام